



A-40/II

# منتخب الحقايد

محمد جميل ابن ابو ثراب البدرخشي الحارثي

(غرة ربيع الأول ١٢٧٨ هـ)



کتابخانه  
مکتبہ  
در عقاید



مکتبہ



کتابخانہ  
مکتبہ  
در عقاید  
مکتبہ

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از حمد و سپاس و ستایش از علام و درود نامعد و ابرید  
نام عدله و السلام مخفی بود و الا تمام نیست که بنده ملک  
اول چیز که واجب است معرفت حق سبحانه و تعالی است و معرفت است  
وصفات او و صدق او چه اینست اعز و جل و بعد از آن تصدیق  
بنبوت جمیع انبیا خصوصاً بنبوتی ما صلح و ما جاء به عن الله لیکن  
در تکمیل ایمان لابد است از علم بحقیقت طاعت و حرمت خلفاء راشدین  
رضوان الله علیهم اجمعین و تقاضای و کمالاً صلح  
و ما سئلوا بها و از ابطال استخوان مخالفان مذمومین و صف و رتبه  
مذاهب ایشان جناب که علمای اصول و کلام در بیان این  
کرده اند درین ضمیمه اصول موقوف بود بر مطالعه کتب  
مداوله و عوام را اسعد دان بنویسد که از مطالب این مستفید  
مذکر در مذمومه ضعف تحقیق است ضمیمه الله لعلها الجلیل العبد  
المفتقر الی لیل محمد جمیل ابن ابوزید العبد خسر الخاری فی عفة  
با وجودی اسعدی سوسوق ملک و غائب و ما

فضا یلما درین مایه از هر کجا بطریق انشوائیه است  
 فارسی جمع نمودن مخفی صفت است در آن عوالم مسلطین از خود  
 آن بهره مندر کرد از چون طبایع را بجا نذر لطم بدست رخت مفرغ  
 بنا بر آن این تصرف ریزه را چون دور لای در شسته نظم کشید  
 ایها زقاریان این منظومه است که حکیم کلام النظر ای مایه  
 ولا تنظر الیه فی حال ناظمه منظوم است و توجه اجالت  
 منظوم و ریغ نذرند تا بتوجه نظر کیمیای اثر ایشان منظوم حاصل  
 و عوالم گردد و بالله التوفیق ای راه روی طریق اسلام  
 دانسته درین طریق نه کام سبب با وید بسبب حس خطر ناک  
 عاجز نشیده کار و آن او را که بی بدو پانند درین راه از ره  
 زن جهل و پستی آگاه آن بر فرد طریق علم است در راه طایفه علم  
 علم از دست ما نواند بی غلو دره جل در غاسب  
 آنکه قدم درین سفر بود عالم جوئی بی سفر کنون به  
 این فاضله کلمه هدایت است بسبب سفر جوئی کفایت  
 آنکه سوی کعبه از ره دل بر نافر کسی بند مجمل  
 از صرف بلیز او این راه به راه و مسه قدم درین

نورانی

کین آینه میانه است بمقتضا  
خون بنده هوش عاقل  
و آینه شود پس بر آه اسلام  
دین و در خود بود چه کامل  
هر چیز فلک دیده شنیده  
اول نکر و ایالت خویش  
کمان جسم ز نظم است اول  
آن خون همه کوشش نماید  
صورت جو شیر تمام درین  
در ملک وجود آمد نگاه  
تفصیح کمال خود می آید  
کین جا نمیشود بند بر  
بودی اگر اختیار این جا  
روزی که بشود عقل کامل  
باید راضی خود کند در  
وزر آید که بعضی حیوان

کین قوت بود شده و آینه  
در بلوغ کشت کامل  
در معرفت خدا نه کام  
روشن رفتن است ساز اول  
و آید که خدای آفریده  
فهمد وجود خود کم و بیش  
و آنگاه بخون شد عقل  
زان کوشش شده است آغاز  
از روح شده بدن فرین  
زین حالت خود جو کند نگاه  
اندر کس گذر انتقال است  
این نیست با اختیار و تنویر  
در دست شده ای دیگر اینجا  
عضوی از بدن شدی جز آید  
هم جاز بدن است کم و کما  
بایست بدن که نیست مطلق

کوه

باید که عیب ندارد آرد	هم خود بخود اختیار آرد
بزرگت خورشید در نور	سماز و مهر عیب از بدن دور
آن کیست که در بدن فرآید	یک ناخود آفرینش کم آید
سماز در اخوی نیز از کن باک	آنگه که با بید بفرم آرد آک
کان نیست مگر ز ریش آید	استدلالی کند درین بی
وین صنع حد است صالح	این صنع بغير صنع نیست
جز قدرت صنع نیست	این صنع ز آدمی نیاید
و اینست ز بند جبر آزاد	خود را جوش خفا آدمی زد
دانش که گوید که هست و نیست	از معرفت حد است آگاه
ایشان بهر آفریده او است	در دور آفرینش و نیکن است
خلق همه را آفریده که است	در صنع کس است اعتبار است
از صنعت هوایب موجود است	هر چه که هست از کس بود است
کور نبودند شریک و مانند	و اندکیست آن ضراوند
هر روز شدی جهان دیگر کون	بودی ز یک خدا کز فرودا

مواهب السالكين في عرف نفق خفا

در این صنایع و حد است جفای و عبادت



چون در کارها کاران هم در کارها

چون هر دو بود یکم قادر  
کر آن در خلاف این خورشید  
گر در بیخ حکم اول  
آنرا که نشد بر آید حاصل  
در کارش حکم نماند  
آنی که خداست این یقین  
در هر دو مراد خویش دید  
و حکم غایت زین  
و در هیچ یک نیافست مقصود  
در هر دو با شغاف دانی  
این هم ز نفس نیست خالی  
ناقص شود اندر آن زمان ملک  
هر کس بخود گرفت انبار  
زین بس بود صفا باری  
برداشتند ایضا فلک  
نگاه برد آنکه او قدریم است

حکمی ز یک جویست ظاهر  
نوعی در کجا طرازی است  
بس قدرت او از دست اکل  
بس قدرت او بنوده کامل  
جز عاجز و ناقصش مانده  
نه عجز بود با و نه نقصان  
زان کار عباد رسیدند  
زان راه که است اجتماع  
بر خود در ضعف و عجز نکرد  
بے فتنه و نفاق دانی  
کویم بنویس کردی بی سبب  
کاینبار شود آید بگر آن ملک  
ذخیره بتصرفش شود  
این نیست از آفریده کار با  
کردی بیگانگی جو افرار  
او از حدت و وفا لایم است

بردار قدیم ابتدا آئینت	ذاتش ز وجود او جدا
جزا و همه کد نشسته و جدا	او محدث و جدا جدا
او اول ابتدا ندارد	او آخر و انتها ندارد
دانی که وجود او قدیم است	حالت همه وقت مستقیم است
ز آنکه گویم آنم بره کاری	که اول ابتدا آشتاری
قابل باشی اولاً بار	موجود همه وقت بیکیا
دانی که وجود او چنین بود	او پس بسیر نکشته موجود
باز آن پیشش طلبیدان	و البته هر معنی بدان
امانو حق است نسبت	زین که از حکایت از او است
آنرا که برین طریق صادر است	ابتدا وجود او محال است
زینکه برین طریق	ابتدا پیدا کنون
او اوصاف آنکه هر دو آن	ذاتیت که قادر و توان است
حق است و لیک حق مطلق	نبود و بجز صف مکر حق
یعنی بجز او جزا بی	نبود سببی استرانی

این سخن از آنست که حق را با وجود او  
 در اول ابتدا ندارد و در آخر و انتها  
 ندارد و در همه وقت مستقیم است  
 و در اول ابتدا آشتاری و در آخر و  
 انتها ندارد و در همه وقت بیکیا  
 است و در اول ابتدا آشتاری و در آخر  
 و انتها ندارد و در همه وقت مستقیم  
 است و در اول ابتدا آشتاری و در آخر  
 و انتها ندارد و در همه وقت بیکیا  
 است

بر صانع اگر حیثاً نبود	بر صنعت او نبوده نبود
آن وضع که حکم است متفق	جز زنده نمی شود بسین
صنعتش چو بود بدیع بر ما	بیدار است که صانعیت و انانیت
استما که قادر و توانا است	صنعتش هم استوار و پیا است
دیگر صفت آنکه او حکیم است	صنعتش هم از خلق سلیم است
بگذرد صفت اعلم و قدرش	سبح بپرست هم مشت است
آنکه او را آوست و خلیف	فعلت است بس آنکه همان ترفیع
دیگر صفات او کلام است	بجز حرف کلام او تمام است
صوت ز درین کلام بگذرد	بصوت کلام تمام بگذرد
و آجب منکلام است و آیم	همه این صنایعش تمام
که خلق جهان سواله کاه	مخوانند از او همه سیکاه
یا بنده همه جواب لالیق	هر یک سوال خود در توق
کما قال الله تبارک و تعالی	ولان اولکم و آخرکم ابعکم

این کلام در کتاب "تذکره" آمده است  
 و در آنجا نیز آمده است که  
 این کلام در کتاب "تذکره" آمده است  
 و در آنجا نیز آمده است که  
 این کلام در کتاب "تذکره" آمده است  
 و در آنجا نیز آمده است که

هم که نشود

از هیچ سبب نظاری	هرگز نشود بد آن ماری
مخلوق مد آنکه نسبت لایق	نمواند بود کلام خالق
قرآن بحقیقت از صفات	مخلوق همزجرتانست
بحرست گفتن با وجود آمدن	نمواند عبات از کلام آن
باید بدلت جزوین عقده	مخلوق بخوان و آفرید
چون ذات قدیم او عظیم است	ز آنرو که صفا او قدیم است
انگار کذره صفات است	چون فلسفه آنکه به تن است
با وجود صفا گفت همراه	گویند بیکت ذات الله
کثرت بعد بر نیست در حور	لازم آید از و تکثیر
اورا بقا حق بقین است	چون معتزلیه قهرین نیست
گویند نهیها از صفات است	حی گوید و منکر حیاست
خود عالم ولی نه زو است گوید	عالم جهان هم او فر گوید
بانشده بهین عقده کراه	بر هر صفت از صفت الله
در نزد نیست بیجا است	آنکه کفر کند اطاعت
حی گوید وی صفا خوانند	حق را حیات زنده دانند

از قور کفغان زوی حلم	عالم بکشت خدای با جمیع
از دعای خیرند پیش	قادر باشد بقدرت خیرش
آنکه کس ز عمار بهره دارد	خود را بسنخ اگر کمی رود
مانند که عیاش عالم و حکمت	و آنانی اختیار و قدرت
و آب و بجز ذرات اگر نبیند	اینها از صفات اگر نبیند
بسیار این همه صنعه های صانع	وین جمله بدایع صنایع
از خیر حیات اختیار است	به قدرت آنزیر و کار است
او علی بضع خود ندراند	از کرده خود خیر ندراند
و عقل تا بحد این حکایت	مردود بود چنین روایت
آن دانشمندی که نبوی	در هیچ دعا اثر نبوی
صانع نه اگر بصیر و بینا	این صورت خلق که ندر است
آن چیز که از صفات کلند	دن که ز عین ذات کلند
لیکن نه بجز ذات دلند	آنرا که لوا از صفات خوانند
از ذات جوهر غریب است	مکنان شود بجز ذاتش

و اینها

ذواتی که از غیر یافت تا و غیر  
 درها که در صفات یاری  
 بنود صفت یغیر دیگر  
 هر یک از صفات آت اعظم  
 با هم متقاربتش در آنست  
 نبودنشان را می بر آورد  
 با هم متضاد هم تلویحی  
 اینها هم حال محذراتست  
 محذرت بنود صفات الله  
 اسمی صفات صفا قدم است  
 که در نسبت میان بنودی  
 در صفات صفا حق تعالی  
 می است جز از قدم که است  
 که در هر او کتاب صفاست  
 تا از غیر عاقلش سیانه

باشد از صفات نقص تقصیر  
 باید که جنبین عقیده آوری  
 لیکن نه همان مهور و مکر  
 نه غیر بود ز عین با هم  
 با هم متجانسش نخواهد  
 هر یک صفتی بآن دیگر  
 وین راه غلط بود بنویسی  
 کور از دردم و نه شناخت  
 باشد از بی خود آت الله  
 بنویزم از دولت سبحان  
 با هم وصفست که ره نمودی  
 کس نیست بعلم خورشید  
 از خود ره مستقیم که است  
 هر که جزش ازین مسکت  
 در صفات انجم دانند

مخلوق که از صفات خالق	کوید بقیاسش بر لا یقینا
آن که جزئی نیست و ریافت	دانی که ره صواب دریافت
باعقل تم فتنش	کفتن سخن و کربنا به
راسما و صفات خوبتر آن	هر جز که شد بیان جنم خون
تا در جز صریح کردید	کو یا علما صبح که دید
هر چند بود بلفظ دیگر	مفهوم موافق ای بر آدر
بلفظ و کربل آن خوانی	قرب معنی با و نذ آسب
خواهی جو سخن ز علم بار	تا مرفتنش بدل بیاری
آنجا که محبت ز نهد	با عشق مکن محبت اظهار
بلفظ سنی با وجود تعبیر	هر کس کند رود بنقصیر
ز آن رو که باین دو لفظ طلاق	ناعدی صفات او در وقت
این نیست جو در کتب سنت	با معنی او وطن مکتب
در سخنش از پس هم فدا کو	نبود به این رسم محمول
آنکس که کند بدین دلیری	بگشت بصدالتش سیریا
بگشت به حکم ز اهل بدعت	شاید طعنه و مذمت

معلوم شود

معلوم جو چند صفات واجب  
 ترتیب صفات او را نیند  
 و در دل صفت آن دیگر  
 کفایت از حیث اول  
 با علم ز قد رشت سابق  
 سابق بنو از هم صفتش  
 این وصف در افرید و کانت  
 از بعد حیث علم تقدیر  
 در وصف ذاتی این روش  
 هر حکم که در صفات شد آ  
 آنها با اعتقاد و قلب  
 در معتقدات ابد ایما  
 ز آنرو که عرض بقا ندارد  
 قائم بنود عرض جو برود  
 و این محمل کجاست محنت  
 بی حجب ز جوهر است و حجب

دانستن این بود در اسباب  
 چون اسب یک زهم بد آ  
 پسند مقدم و مؤخر  
 علم از بی سنده مکتب  
 بنود کس این حد لایق  
 و آینه بود هم بد آینه  
 کمال صفتش حیثی است  
 تار است شود بعقل تدبیر  
 از هم جو صفات او شد  
 این حکم باین صفت در سما  
 کویم بنوا از صفات سلبی  
 دانش بنود عرض یقین آن  
 باقیست حق و فنا ندارد  
 محتاج محمل بود در اثبات  
 عالم همه با خداست محتاج  
 این هر دو با این نامها بر

از صفات او شد



ز آن ذکر مال بسپهر	بگذرد و شایسته بر آرد
جاوش ز فاسلم برود	واجب کج از قدم بشود
اولم بر است و بپایانیت	بر ذات قدم او فتانیت
اور این مصلح ما شنید	بے شیبه بی غمونه دانید
بیکار آمدن و معاینه	خالی نه از اولی و علیان
خارج نه ز عالم او است چیزی	بهر وقتان قدرشش تقیری
نه خارج عالم و نه داخل	لیکن بر ازو هم مناد ال
حقیق آنست که از صند	اور از بجهتک از مشهور است
از ذات صفت سوزن جوی	بشنو سخن ز رو بنه الله
رویت نصیب از دین است	بر ندرت اهل حق یقین است
بر رویت حق مدار افکار	بکیف جهت ولی روادار
رویت سعادت تمام است	با بعضی انکس تمام است
لیکن بسببشود میسر	نزد علمای است این مقرر
اینجا جهت و مقابل نیست	چرگش درین سعادت
قومی که است و محبت	دارند ز روی با حق اطاعت
از رویت حق اوید آورند	اینجا همه انقوائت دارند

اینها هم از رویت حق است  
 و اینها هم از رویت حق است  
 و اینها هم از رویت حق است

گویند لکن اسلام  
 دیدار خدا شود محصل  
 در این سخن اختلاف نبود  
 کن دولت سروری بدینما  
 حاصل که محقق است  
 به غیر رسول این روایت  
 جمع و گرازا میدواریا  
 دیدار که نعمت صدیق است  
 جایز بود این بعقل گوید  
 در رویه ضرایف اختلاف است  
 اکثر مشایخ طریقت  
 غیر محمود اند و میدار  
 بعضی بجز این نگفتند  
 چون ناظم و لشکر کشنده

با صاف دلان نیکو نظر  
 در آریجا بود اکمل  
 منکر بود آنکه صاف نبود  
 هرگز نشود یک هویدا  
 کفنی سخن درین باب  
 بر خود کفنی بجز خطا نیست  
 گویند سخن بجز و آریجا  
 دره بنی آخرت امیدا  
 برمان سخن بنقل گویند  
 گویم بدلت که آنکس است  
 دریافته اند جو حقیقت  
 در خواب اول سخن میدار  
 این واقعه را که زلفشند  
 دار بدال از و مرد دیدار

بینی

هرگز نشود که این کتاب با بی	از هیچ کس به سبب کوی طاری
قرآن که بود کلام خالق	مخلوق مدانند که نیست لایق
مخلوف هرگز نمی تواند است	قرآن حقیقت از صفات
قرآن که به سبب احکام است	محرک گفتن با و حرام است
مخلوف مخلوق و آمریده	باید بهر لبت صیقل عقیده
ز آنکه او که صفت او قدیم است	چون در پیش قدیم او عظیم است
چون فلسفه اندک به نبات است	اندر کلام از صفات
گویند یکیت ذات الله	با او صفت گفت همواره
لازم آید زو و نکند	گرفت تقدیم نیست و غرور
چون معتزلی قرین دین	او را بطلان حق یقین است
حی گوید و مذکر حیث است	گویند چه است از صفات
عالم بجهت اعموست گوید	خود علم و لای زو است گوید
بر هر صفت از صفت الله	بشد بهین عقیده کمر آه

چون خدا  
انگ که کند

نظم کتاب

چیزی ز خدا جز این بخوید از روی رجا جز این نگوید  
 دیدار انصیب کبر نبودی در نخل امیر بر نبودی  
 عابد با امیر این سعادت ز ریافته لذت عبادت  
 قومی بخلاف قول بر آرد از نذر و سبب چه آید  
 گویند که آنچه مر لوان در هر جسم غنیو آن پسندید  
 مرئی جسم بود بلون در این دو صفت بود مستقیم  
 این اردو صفت چه در صفا و نیکم که رویش رو آنست  
 گویند جواب این است نادر شود ز دل مضنت  
 مرئی که جسم لون خندان با این دو صفت رواندگان  
 باید که همین صفت بر آید تجویز بحقل خود می سپید  
 گویند جسم لون با بر نادیده برده نه گشت بر  
 آیت خدا درین شکست منکر همین صفت یک نیست  
 گویم همین رواندگان آنی چه جسم می باشد با  
 در جسم بمرئی و بر آید تجویز خود گیس نمی آید  
 مردود شران حکایت مقبول زشته رو آیت لوف

دین مکران را بر سر  
 و لکن مکران را

جود

MANUSCRIPT

فصل فی الصفات فی الله عز وجل  
 بان اذنتها لا یزکیها

من خلقه ولسكني في بيته  
 ام لا قال نعم لان الله خلقه قال  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته  
 ولسكني في بيته

نوعی که شود بطل باور  
 کردی چیزیست نظام آغاز  
 یعنی که طلب نمود دیدار  
 موسی ز جبر و طلب غمزدی  
 از فعلی بی نیاید این آرز  
 این در دل خود ضیاء بود  
 این بحث شنو از اهل آیت  
 موسی که طلب نمود دیدار  
 رویت بنه درین معنی  
 حرفی که سخن شود گنایست  
 دنیا است براد اگر بد آیت  
 بی جودان جهان نشینی  
 بود گامین کلام مطلق

آیه که درین جواب دیگر  
 موسی کلام دردم بر آرز  
 رتبه ازل نمود اظهار انکار  
 دیدار کرد و آینه دریا  
 چیزی که او آینه جوی حراست  
 از صواب حال چون کرد  
 ای معتقد طریق سنت  
 گویند ترا خود اهل انکار  
 بشنید جواب لن تر آیت  
 گوئی بجواب این حکایت  
 معنی ز کلام کلل لن تر آیت  
 یعنی که درین جهاد ازین  
 که معنی لن تر از حق

زین قصه کلیم آنچه نیداشت  
آنکس که با نسیاست فایده  
گرفت در کمر کند برویست

کو یارک عقیده و عقیده غلط  
زینست که ننگد خیال یا باطل  
منکر بتو باد دلیل آیت

کو بود که آید بر آید  
کوئی جوگت این حکایت

فردی که در زین ایه  
دارم و مفقود آن روایت

کالبصار یعنی عقول است  
یعنی که بکند ذات را کند

از معنی اصل او عدو است  
هر کس که ظاهر که کرد آگاه

هر ضد بسعی دل نداشت  
انگار کند که کان زانصار

گناهت یعقوب در نیا بر  
از زندگ تفیق کرده در افسا

گرایت قبل بعد خواهد  
گویند که این سخن قبول است

خود معنی او بدل است  
کالبصار یعنی عقول است

تقصی که بآیت اهل انهار  
رو سفت کنی بدین

و نه نوبی بلفظ ا بصار  
کامی مندر طول اهل ایمان

لا تدرک است لفظ آیت

مقصود تو نیست زین روایت

تو از حج لا تدرک البصار و معنی دیگر که البصار

منظور از این آیت از اول آن بصر است  
منح کفیه از اول آن است از قبیل تعبیر اول

بگند بگفت نه آنکه دیدخ	اور آنک بمعنی رسیدن
بگند ز عقول ترا بقصار	در بیان حقیقت کار
معنی سنی نموده در آراک	گویند فلان بحفظ او در آراک
در این لغت فکته مذکور	رویت نبود در هر که مشهور
ما کیرم کم بود در آراک رویت	گو معنی آنکه در آراک
در آن آراک سلفی است	لا یق نبود کزین بر آراک
تا و یار سنی صفت است	قفل از دل خویش گزیند
دیدار بر بر نهانه پسند	عوض کردین جویند
قوت نبرد پیش پس	نابت شده آنکه حق برین
تا آنکه بهشت را نیند	زانست نکه جمال او بوشند
نقل سحرهای از تور بهشت	زین بهشت و جوی کزین
ببیند هر کس ز رو و کجی آراک	معلوم حرکت از روایات
دیدار شد اشود میسر	خوای آنکه چنت ای بر آراک
لا یق بکه نهد این غما	معلوم شود ازین حکایت
یا خاص موفدان طاهر	عام است عومن یکما
محتاج هنوز با این نیست	این خاص اگر عومن است

جواب دیگر

در این لغت فکته مذکور  
رویت نبود در هر که مشهور  
گو معنی آنکه در آراک  
لا یق نبود کزین بر آراک  
عوض کردین جویند  
نابت شده آنکه حق برین  
زانست نکه جمال او بوشند  
زین بهشت و جوی کزین

معلوم در آراک

معلوم شود که جمله امر من  
 یا بعضی است یا این است  
 این است سخن بقول فخر  
 بر مومنین و مؤمنانند  
 و در آن است که قول مسطور  
 قوی است که با زبان آداب  
 گویند صریحاً **درین باب**  
 کرده و در بیت اربعه توضیح  
 قول دیگر آنکه است دیدار  
 ز آنرو که ببالخصوص عام است  
 مخصوص نیست یکی به وجهت  
 در قول دیگر نوشته است  
 برای این است از آنکه مطلق  
 در عید بود بود تجلی علم  
 بر مردان است این گمانی  
 مردان و زنان بفضل دیدار  
 دیدیم بطلایف این جواهرت  
 گزاین جیب بود در آیت

بیت ثانی

یا این دولت بود صفای  
 با هر که نباشد این مصلحت  
 بر مردوزن است این سزاوار  
 اکثر علمای دین بر آنند  
 است از علمای زمانه پیش بود  
 این دولت خاص نام است  
 دیدیم ز آرد و بزم اصحاب  
 لیکن بنده نکشته نصیب  
 بر مردوزن از صید نظرها  
 بر مردوزن این سینه تمام است  
 چون هست همین در اعجاز  
 رویت بر تان بود در عیان  
 لطیف یقین ز جانب حق  
 زین لطف بود تندی عام  
 بر روی حق بسی شایلی  
 پاشند در آن زمان سزاوار  
 گزاین جیب بود در آیت



هر روز که عید ما بدینیا  
 عید است باهل جنت از روز  
 از بهر زیارت خداوند  
 در جمعه هم این بود بد حال  
 در روز عید قمار است  
 بکند بجموع زینت و زین  
 لیکن بخواص صبح بپوشد  
 هر دم بتجلی خداوند  
 بعضی علایم یک کردار  
 گویند که می شود سیر  
 بار در کبر آفتان نیابند  
 تا حسرت آن بدل جانند  
 میبود بمومن ن هرید آ  
 آیند هم به نیت بیدار است فرور  
 ینکام تجلیش بنیند  
 بر اهل بهشت ایما نکر کافر  
 کاخی زن و دم دم مساوت  
 بر اهل بهشت و عید این  
 این دولت سرمد است همه  
 بکشد جو روز نور سینه عید  
 رویت عبا فغان کفا  
 یکبار و با بروز محشر  
 زین حال در کوشش نیابند  
 آن دم فساد خود بداند

هر روز که عید ما بدینیا  
 عید است باهل جنت از روز  
 از بهر زیارت خداوند  
 در جمعه هم این بود بد حال  
 در روز عید قمار است  
 بکند بجموع زینت و زین  
 لیکن بخواص صبح بپوشد  
 هر دم بتجلی خداوند  
 بعضی علایم یک کردار  
 گویند که می شود سیر  
 بار در کبر آفتان نیابند  
 تا حسرت آن بدل جانند  
 میبود بمومن ن هرید آ  
 آیند هم به نیت بیدار است فرور  
 ینکام تجلیش بنیند  
 بر اهل بهشت ایما نکر کافر  
 کاخی زن و دم دم مساوت  
 بر اهل بهشت و عید این  
 این دولت سرمد است همه  
 بکشد جو روز نور سینه عید  
 رویت عبا فغان کفا  
 یکبار و با بروز محشر  
 زین حال در کوشش نیابند  
 آن دم فساد خود بداند

درت فرشتگان خلافت  
 جمع علمای دین برینند  
 ثابت شده آنچه مؤمنان  
 یعنی بیشتر بسبب طاعت  
 جوایز بزرگ در بلا یافت  
 از بهر جهل جهل و کفر  
 برداشتن عبادت ناقص  
 ثابت شده این بصدور  
 دیدار خدا آنها نکه شایسته  
 معازر و سبلاست بر فرار  
 زمین که اوست عنایت  
 کوهی کسی که پادشاه است  
 دیده ای بعد از سبقت  
 ثابت شده فرشتگان  
 باشد بکن سبقت انبیا  
 بازو مخ و بسوزان است  
 رازند بر او مت میگیرند  
 آنگاه زکوة بزل واقف  
 رویت سبقت شده محصل  
 از لطف بچونان نماید  
 بر جن و ملک شوند اعتبار  
 جایی بملک گشته است

ضراً

نعمت الله قدس الجلاله و السلام علی عده  
 الذین اصطفى الازلیه

یعنی سلام بر بنده کسان و انا نکه بر کزیده است این  
 بصفت قول اصح آنست که امروز محمد می وصل الله  
 علیه و سلم است و کفایت از ایل اسلام که دل است  
 سلام است از لوت علایق و ستر است خالی  
 از فکر خلافت ام و سلامی شنوند بواسطه فراد

سلام قولاً فی البرحم

سلام شنوندی و تسبیح القود تسبیح  
یعنی تحت خطابی لیا و اسط از پروردگار مردبان  
در معام المنزیل آورده است که عبد الله بن عباس  
رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلح  
از علیه سلم فرمودند که اهل بیست در نغم خود  
مستغرق باشند <sup>عظما</sup> تا گاه نوری بر ایشان ساطع گردد  
که چون سر بالا کنند حضرت غزت گوید سلام علیکم  
یا اهل الجنة وقال لفاضی الیضاوی رحمة الله  
تفسیر بقده الایه سلام قولاً فی البرحم و المعنی ان  
الله تسلیم علیهم بواسطه الملائکه او بغير واسطه تعظیماً  
لهم و ذلك مطلوبهم و مستغنیهم زبده الواعظین مولانا عزیز  
در تفسیر فاتحه کتاب آورده است که چون مؤمنان در  
ماه شب بدر رسول علیه السلام مستغرق کردند حضرت  
رسالت صلح الله علیه و سلم سر بسجود <sup>منه</sup> و گوید که خدا  
وند آشتاقان وصال نعمت دیدار می طلند امید  
میدارم بشرف مشرف و سبازی فرمان در رسد که یا  
ملائکت ارفعوا الحجب عن وجه عبداً یملأ قلبه کونیناً

کونا

كونه من غير أن ينظر إلى وجهه كذا في خطاب ربه  
 أن غسله أعينها وجاء الخفرة وقلوبهم بما أوحى له  
 بهنقا وهاهنا بحجاب برآءة فيظرون إليه وجهه الكريم  
 وسجدوا لله العظيم ويقولون سبحانك ما عبدناك  
 حتى عبادتك فيقول الله تعالى افخروا بكم فانها  
 ليست بمراد العمل سلام عليكم حباً من ربنا ثم يعنى  
 فذلك قوله تعالى <sup>ببسم الله</sup> <sup>السلام</sup> <sup>عليكم</sup> <sup>ورحمة</sup> <sup>الله</sup> <sup>الرحيم</sup>  
 وارتد جواب عرض غايبه وجبان بديار مشغور كشونه  
 ثم يهجره وقصوره فتمت حنته فرأوا مشركه  
 قال الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله في رساله  
 الحسين بروية النساء ذهب الشيخ عبدالدين بن عباد  
 السلام الا انه ما يروى الملائكة ربه ما لم يثبت  
 لهم كما ثبت للمؤمنين من الجنة وقد قال الله تعالى  
 لا تراك البصار خرج مذمومتوا البشر بآدنة الشا  
 بت فبق على عيونهم في الملائكة ولان ثبت طاعة  
 لم يثبت مثلها للملائكة كالحهاد والصر على البلايا  
 والمخ والترابا بما تحمل في العبادات لاجل الله تعالى

رضي الله عنهم اجمعين

وقد ثبت أنهم يرون ربهم ويسلمون عليهم ويشهدون  
 باجلال رضوانه عليهم ابدًا ولم يثبت مثل ذلك في  
 الملايكة انتهى وقد نقله عنه مجمع حجتنا آخرين ولم  
 يتعقبوه بنكر منهم الا عام بعد الدين الشيعي في اصل  
 من الجنان والعلامة عمر الدين في شرح مجمع الجوامع  
 الاقوى انهم يرون شدة نصب احكام اهل السنة والجماعة  
 الشيخ ابو الحسن الاسعري قال في كتابه الامانة  
 في اصول الديانة ومنه ما نقلت ما نصه افضل الذات  
 كنه روئية الله تعالى ثم روئية نبينا صل الله عليه وسلم  
 فلذلك لم يحرم الله تعالى انبياءه المرسلين و  
 ملايكته المقربين والصدّيقين انظر الى وجهه  
 وجل انتهى كلامه انيت ترجمه كلام شيخ ابو الحسن  
 الاسعري رحمه الله بشوخي كما استعمله كما كلفه در بيان آيات  
 كما فضل زينه نعيم جنته ويدر اضر استه بل عظمت  
 زان بود جمال مصطفی وآن زين هر دو جمال حد عا دأ  
 آنكويه نبوتت مجتاج با خود ملك بود سرافراز  
 باهم كه كذبه است ايقان بر داشته دل ز كره عصيان

دقت

باز هم میگذرد

مجر و م نکلند خداوند  
 رویت هر چه شود  
 اکثر ز شقات اهل کفر  
 مستند ازین سخن حوق  
 و بعضی روایت اقاویل  
 دیدار خدا را پسند  
 اورا هم ازین سعت و عجز  
 از شرف سفار این صفت

ازین نعمت خاص ایام و مکر  
 به کیفیت است جماعه آور  
 حفاظ خدا ن ایام  
 خداوند هر چه مطابق  
 گوید ملک بجز هر عمل  
 زین باغ کلی که بنسند  
 یکبار بود نصیبش  
 از بعد تو میکم روایت

مستند ازین سخن حوق  
 و بعضی روایت اقاویل  
 دیدار خدا را پسند  
 اورا هم ازین سعت و عجز  
 از شرف سفار این صفت

مستند ازین سخن حوق  
 و بعضی روایت اقاویل  
 دیدار خدا را پسند  
 اورا هم ازین سعت و عجز  
 از شرف سفار این صفت

در روایت جن امام صفار  
 روایت نبود نصیب این قوم  
 اورا هر ملک ازین سعادت  
 پس یکا که بود مسلمانی  
 نه دوزخ و نه بهشت بنده  
 اما بر روایت ابا عینی

کرده بکن خوش اظهار  
 نه بر ملک استن برین قوم  
 چون اسب نباشند استقامت  
 بر قول جنیف اینم و آن  
 چرا این دو سر آ می شنید  
 یا بند بهشت و بنده زین

لیکن بنو و نصیب دیدار مانند ملک که کردم اظهار

تشریح از حدیث ان الخبی من کل الاشیء الخبیة  
ام لا فقال کیف الخبیة مع کل الاشیء الخبیة  
عنا قال الذئب لا یأکل الا الخبیة  
یعنی اما فی الخبیة  
یعنی اما فی الخبیة  
یعنی اما فی الخبیة

بگذشت جوئیست رؤیة الله	زافعال بعد گذشت آگاه
هم فعل کشد زنده صان	از طاعت و معصیت نظام
خلق هم فعل از خداون	گر کفر کزیده با که ایمان
ایما هم از ارادت او است	عجاصلکم و هی منبت او است
در مذہب اعتزال این نیزه	اور بقو بدین صحف یقین نیست
هم فعل که بنده می تواند	او خالق فعل فرس دانند
و هر که بر من عقیده بکشد که بنده رادر آورم یدرند انجا نظر	
می تو را گفته بکشد تو را الله نمی ذلک صحف تو را در فر	
آن مجید میفرماید که هر که قال غیر الله یعنی خدا می جز از آیات	
از خالق دیگر است و جایی دیگر میفرماید که الله صافی	
کل شیء غیر این آیت نیز دلیل واضح است	

تشریح از حدیث ان الخبی من کل الاشیء الخبیة

واضح ترین

واصح تزيين دلائل انبىء و الله خلقكم مما تعملون  
بعض ظاهري نوح خلق کرده شما را آنچه عمل ميکنيد  
نتمى و اذ يطلع في شرح الصغائر سئل رضي الله عنه عن  
الكفر و الايمان انهما با اذات الله تعالى ام لا قال  
نعم و الدليل عليه قوله نوح

منع و الله ان يلاي و النبي صلواته  
و من كان اذ ان يصله جعل صدره ضيقا  
و من كان اذ ان يصله جعل صدره ضيقا

فبين الله تعالى عموم الارادات في الكفر و الايمان  
فقال على ان الكفر و الايمان با اذات الله تعالى لطف

طاعت جو کند تو آت يا بد	با اين جبريد و آرد انهار
ليکن بطريق کسب مختار	و آت عمل که از عبادت
با اين جبريد و آرد انهار	ليکن جو کلام نا صحيح است
و آت عمل که از عبادت	بر بنده که راضيا رهنود
ليکن جو کلام نا صحيح است	تخليف يا بعض يا واجب
بر بنده که راضيا رهنود	از کي رنگه و آت صون ايد
تخليف يا بعض يا واجب	
از کي رنگه و آت صون ايد	

کافعال عباد راضيا  
عصيا جو کند عقا يا بد  
و آت بهر دم مخالف کار  
بر فعل عبادت اقرار  
همون هر کات کن جاد  
رد سخنش از آن صريح  
کرده است و دلش بجا رهنود  
هر کوشی با و مناسب  
و ز فعل بدش عفار بهر ايد



هر اوصاف نام است

از بهر چه از حواس در دار  
مانند به بهت بود حش

اکنون شو جواب این  
از نام حسنه ای برادر

هر آن بنوایی او امر  
بسیار بود صریح و ظاهر  
در صنعت خویش همکار

این حکم که اس نامش آن  
بس نفوذ بود همه بفرمان  
خود نفوذ زیاد می شمارد  
گوشت که در کلام بارگ

بسیار است  
از او است  
بسیار است  
از او است

اعمال عباد از غویب  
زهد و عفت اینک نیست

دانی که در رضا ماست  
یعنی که رضای او هم است

صادق شود از زنده نگاه  
اصحان بد نفوذ با بد

زین بد عمل حدار صاست  
از مبدی های عمل رو نیست  
نکس بدو نیک اراد است  
که معصیت عباد او است

بسیار است  
از او است  
بسیار است  
از او است

دیگر سخن از عباد نیست  
در گوشن بگر حوس بکار نیست

گمراهی و رهبر زحق دان  
در دل عباد این سخن خوان  
که خواست ره صواب بخورد  
و رعایت صلاتش بیخورد

راه است

راه راست می نماید که با آنکه بخواهد و گمراه میکند کسی که  
 بخواهد لغو از لغو بیدار منبت و فصلح منبت  
 شیخ شهاب الدین نوریشی رحمه الله و رعایا خود  
 آورده است که اصناف کفر بسیار است لیکن منبت با  
 عین همه اینها چیزی است تعطیل و تشبیه و تشکیک و تعلیل  
 و تشکیک درند بر و باز گفت باطلها این است بفرمایید  
 از ادب و است احابدن ایشان را که می رود تا داد تشکیک  
 داده شود در مذمت مومنان کفر چه بود کفر الا صنف  
 به قول موصی است **منبت** **منبت** **منبت**  
 زین منبت است که دور باشد اسلام دلش نور و باشد  
 آن که عیلت ابا طیل زین منبت صفت یک است تعلیل  
 تعطیل اگر ای جهان برد شخص در دل بکفر بکن  
 بر صانع عالم است مسکر زانبات وجود حق مقصر  
 گوید عالم جنم که بود است در آن که همیشه آنجا نیست  
 جزای بنود بی غیر مخصوص موجود درین جهان ماکوس  
 مخصوص است جمله بود دیگر همه آنها مفسود  
 جز این بنود روی تعلیل در نزد موصی اصل تعطیل

تشبیه بود زبوی فاعل  
مغشش همین که با خداوند  
چیزی که زانم دیده او است  
نسبت بجهانم و با عارض  
تشبیه بود ز بعد تشبیه  
سخن وی آنکه مرد کمر آه  
گویند در وفا علفه لا غیر  
و آن قسم چهارمست تعلیل  
گویند خدا جمله اشیا  
در ماده و وجود عالم  
تشبیه بود ز کبریا  
در کوی غلط گرفته منزل  
تدبیر تمام کار عالم  
زین جام عقیده جمله گشته  
قومی در کفر از فتنه تدبیر  
گویند که کسی که با طبیع  
این جمله سخن کرد از منیر

این مرد بود ز کوه تعلیل  
چیزی که گویا گفته باشند  
گویند ازین حد او را او است  
چونید حق گفتند اغیار  
این نکته شنود روی تشبیه  
سازد بخدا آنکه یک همراه  
یک فاعل شود دیگر از حیر  
نوعی که فدا سفسه بتعلیل  
علت بود آنچه نیست پیدا  
یا شده علت خدا بی اعظم  
این نیز ز کوه آن و تقصیر  
گویند با اعتقاد باطل  
بگشتد بفرشتگان مسلم  
زان روی فرشته می پر گشته  
گویند ساراه است تاثیر  
تدبیر رو است لا بصالح  
باشد همگی ز کوه الحاد

بسیار دیگری

شمع دیگری بود درین شمع  
 زین بنی بود مقام اول  
 هر چه که اوصاف است و احسا  
 این نوع که شد بیکدیگر  
 چلتی مکنی بجای از هر  
 کین هم بر اولی است اقا اول  
 دویم سخن آنچه ز اهل دین  
 گوینده رود و بگو عصبه  
 آن فعل خلق او ندانند  
 او خالق فعل صوبش بود  
 آنان که بغیر این ضیا اند  
 این سلسله بر که داد بگریمک  
 سیم سخن بیاداری  
 آنرا کنی قیاس ز نماز  
 افعال خدا می لامه را  
 افعال عباد و خلق یارر

برهیز از آن بیم سخن  
 ایمان بخدا جو شد کامل  
 باشد بنو ثابست و هویرا  
 انکار خدا در دران خوش  
 در دل تحقیقش نیکه دار  
 نوع هر از قبیل و متعل  
 افعال و ابدانیکه است  
 آنرا آبار است خدا در آن  
 خالق بجز از خدا ندانند  
 هر عملی فعل صوبش بود  
 وابسته رشته خدا اند  
 بلکه نوعی قیاس است یک  
 آنرا که بود صفات یاری  
 در دل جو صفات خلق در کار  
 چون فعل فلا یقش نیوان  
 با هم همواره نیار است

اور آرزو را مثل بان هم	کوار خود دستش اعظم
اور آرزو را مثل بھیریا	کرمش ترا بدل تمیزی
در خون جراحی نکتوت	اورا چکو نکت جو سب
کنین جراحی برای ترمیم	بالند ذی غیر قسم شبید
جایم بود این بکیر لازم	بانی بهای عقیده جازم
جزوات صفت می گو	جزئی نبود قدیم و نیکو
نه روح بود بدین صفت	این چون صفات است مکن
باق به حدت است نیکو	این نوع عقیده کن ملک
نوع بود این سفی تعلیل	اینجا نه زرت قال یا قبل
بهم قضای آسمان	در دل نکت تو بد کنان
چیزیک حکمت طیف	کر حکم زل کنی نیست
با حکم بیجان درین کار	حق را نکتی از خویش اظهار
صادر زو شد این تقاضا	نوعی شریک دان زندیم
هر کس کند ازین اباطیل	زین گونه که کوده شد تقاضا
حقا که ز رویا بید و تا کید	کویا که گذارد حق تو صید
با این سخنان جو در کشتی	نقلت طلبی ز نور بست

انگوش کور

اکنون بشو مسائیل روح  
 این باب جزو شمس از مفتوحه  
 این روح از خدایات پندار  
 اندرون خود قدم مشمار  
 گر گفت کسی این قدم آ  
 باور نکنی که بستی فیم است  
 ز آنرا در بروی بس عیارات  
 از وجه صروت گشته است  
 روح از ایدم مجال دارد  
 با صبح اتصال دارد  
 حیرت بقدم متصل نیست  
 ز آنرا که فنا آب و گل نیست  
 این جسم یقین از خدایانست  
 او آن دوام زانست  
 دیگر ز تعدد شی در اجسام  
 از وجه صروت داده اعلام  
 بنوی بقدم جو تعداد  
 حادث شمر و مکن از د  
 جمعی از اهل قبله که شریعت را قبول کرده اند بر قدم  
 مقرر در مذہب ایشان درین مذهب فاسد تر از  
 مذہب نصاریست چه نصاری را دیدند فعلی ضد از حضرت  
 علیه السلام صادر شد که هیچ آدمی در کنار او آن قد  
 است بنوی این اضاقت را بعین علیه السلام کردند  
 اما ما کسب این جماعت بهم ضلوق اضاقت می کنند  
 پس مذہب ایشان هنوز از مذہب نصاری فاسد تر

مقال

بکنند رسول صل الله علیه و سلم فرمودند ان ارواح جنه حکماء  
 بجزیره یعنی ارواح لشکر کرامت جمع کرده شده و آنچه  
 او جمع کنند قدیم نباشند و جمع و تفوق از حد فانیست  
 و حضرت دیگر واقع است که خلق الله الارواح بالعلم  
 و این ظاهر است که مخلوق قدیم نباشد در معتمد العفا بر مکتوب  
 که اهل حدیث بر صحبت این منصف اند پس اعتقاد با بر کرد  
 که روح مجتهد است فوجی دیگر از اهل اسلام ناکرده بفرموده انما  
 از روی تکلف و تخلف هستند بروح در توقف  
 یا جاوش و زان قدیم گویند این قول نه مستقیم گویند  
 فاسد بود این سخن بهر باب مرد و بود بنزد اصحاب  
 جز ذات صفات حضرت حق چیزی نباشد قدیم مطلق  
 و معتمد العفا بر میگوید آنها که این را سخن گفتن در روح  
 تشنه جسته اند توقف در ماهیه روح کرده اند و اکنون  
 هیچ مسلمان آرومانند در قول بحدوث آنچه حادث  
 ذات و صفات حق است نزد کندگان الله و هر یک عمر  
 سنی اعا توقف در ماهیت روح مذموب پسندیده است  
 و با احتیاط نزد یکتر و بجهت درین مسئله از قبیل

گفت ز برایم بر آن تن بنده گمان به آن تن روح مقیده  
 استند چون در آن تنند که آفریده است بر این تن دیگر  
 هر چه نیست بلکه او لا توقف است چون از صاحبش نیست  
 درین باب نصی یافته اند که نشسته شود در سجده این است لال  
 و اجتناب و بر حوضان از طرف عقل بیع خود رقی مانیست  
 بدانکه تن تنزیه در توحید است که حوسن ازین باطلها و آنچه  
 از شیخ این باطلهاست بهتر کند و بداند که لا اله الا الله  
 نفی است و این است از آن نفی است هر آنچه جز خداست  
 و جل الا اله اثبات است بر وحدانیت حق جل و علی شفا  
 باید کرد که در ارسال رسال است حکمیت  
 چون خلق شده نو آفریدند که درنده بنده که عقیده  
 بر خویش ز عضوهای لایق دیدند بهر غرض موافقت  
 که شش شنوا و چشم بینا دست گیران تو انان  
 هم بای آن زبان گویا باز عقل و آنا باین همه  
 این لطف کرم ز حق جویدند بهما از حق روشن کنند  
 بر حالت خود بسته ندما گاه کایشها همه نعمت الله  
 برو حدت خود بسته ندما گاه دیدند خویش شکر لازم



بر شکر خدای عزوجلش ما نیل  
 محمدی بدانکه در سنما  
 کاسه او صفی است بدانند  
 بر خلق پیغمبر فرست  
 سازد با او امر گواهی  
 تعلیم ضایانکه با به  
 این کار بمقتضای حکمت  
 و در نزدی کسی دانند  
 ز اسم او صفات حق بگویند  
 ارسال نبی اگر بنورین  
 زین عقل که هست در جلیست  
 باشند تفکیر اختلافات  
 هر کس رفیق و عقل فروراه  
 ز آنم بود به نبی شریعتی داد  
 تا آنکه کند خلق تعلیم  
 ای صاحب غیرت نبوت  
 لیکن ز اوست شکرهایل  
 راهی نبی پیش جیب  
 کیفیت شد و حد دانند  
 تا آنکه کند خلق ارشاد  
 حاضر کن بر کن است  
 با خلق صد آی رحمتی بر  
 بر خلق عنایت است نعمت  
 از حد نشنا چگونه خواهد  
 حاجت بیکه گوید چه جوید  
 بر خلق که راه ما نمودیم  
 راهی نزد کسی نیست  
 در فهم سخن بود من فاش  
 هرگز نشد از حقیقت آگاه  
 با حکمت علم کردش ارشاد  
 حاضر کندش بوعده پیم  
 مشتاق بود ز بنا نبوت

خواهند

کند

مقول

معنی بنا بجزر نیست  
 در ترجمه نبی و قرآن  
 که امر و نهی حق در افعال  
 با خلق خدا کند جزو امر  
 قور و کبر آنکه این بیوت  
 این لفظ بود در نوح و هود  
 یعنی که نبی بلند قدر است  
 هرگز رسد همچو بندگان

۲۰ این لفظ بمعنی که گریست  
 پیغمبر زان شد این برادر  
 و ز وعده و وعید داد و پیمان  
 بر مردم است است از  
 مشتق است از لفظ نبوت  
 یا معنی ارتفاع و است  
 از ریشه جمله خلق صدر است  
 از ریشه کسان بلند است

شخصی است نبی که حق گوید  
 تا هر چه بومی کرده حضور  
 تعریف رسول هم همان است  
 کاین است شرفیست و کنایه  
 بنود بر نبی کنایه است شرط  
 این نیز کشنده است ز او  
 که در نبی و رسول خوانند  
 در این دو سخن جوینش بران

کردن علوم غیب است  
 باید که کند مخلوق معلوم  
 لیکن صفی زیاد این است  
 زان شرح کن بفتح بیاید  
 در هیچ کس نیست مضبوط  
 این هر دو بود بهم  
 این هر دو در مراد فایده  
 اول اولی بود در ثانیه

و صفی کر نبی بدان بنام شد	دانا که رسول اخص آن شد
بسی که عجب رسالت	با حکم خدا کند ابالت
میدانند اینی هم سوار است	بر طلق همین سخن قنوار است
نیکانی ز نبی رسول دانست	تعرفی رسول چون توانست
قل الفاضی رحمة الله علیه	سورة الحج فی تفسیر است
وما ارسلنا من قبلك من رسول	والانبياء الرسول من بعد الله
نوحا لم نزل به حجة	مجددة يدعون الناس اليها والنبى لهم
ومع لفته لتقرر شرع	سابق كانبيا لنبى اسرائيل
والذين كانوا بين موسى	وعيسى عليهما السلام
وقيل الرسول من باب	الملك بالوحى والنبى بفار
له ولحق يوحى اليه في المنام	من انوار
از وصف نبی شدی هرگاه	معنی بنو کنت روشن
از معتقدات اهل اسلام	کوچ بنو بنو نبی بگو نام
آنرا که خدا از ما نشانی دارد	بر طلق به عوشت فرست
از بعضی غایت خداون	از کسب یا پشتش جداون
این رتبه کس از طلب نباید	وین حال کس از سب نباید
این محض عنبر الهی است	وین حال که در دست سب است

در تفسیر اهل

این شخص عنایت الهی است  
 این شکر است نسبت به حاصل  
 هر کس درین ضیال باشد  
 از لطف خدا ایمان ابرار  
 تعلیم بود در اول حال  
 علمی که رسول از او نداند  
 آموزدش اینجاست نکته شت  
 تا بشود بود ز بعد تعلیم  
 بر صنف قوی کند رسول را  
 اظهار بدنما که خواهد  
 تا جهده کارهای و سوار  
 در هر کارش مدد در است  
 هر چه بود ز باب تعلیم  
 آتی که بود ز باب تائید  
 تعلیم رسد ولی با تمام  
 باین دو کس خوشتر بود

این نیز رسول مردی است  
 پر مهر را عنقا و با طرد  
 در کرمی و ضلال است  
 مخصوص بود رسول بدو که  
 معنی وی این بود در اقول  
 بر لوح دلش خدا است  
 و انا کندش جنبه باید  
 یعنی که خدا آرزوی نگردد  
 و آرد بر ضایش جزو کل  
 یاری دهدش جنبه فراه  
 سازد بدلیل حجت اظهار  
 قوت دهدش جنبه نداند  
 آنجکه نبوت است و تقضیم  
 حجت ز نبوت است و تا کید  
 از نسبت و رحی یا بالهام  
 خوانند او را رسول مطلق

فرقی بینا وحی و الهام	فرقی بینا وحی و الهام
دو قسم از وحی کرده معلوم	دو قسم از وحی کرده معلوم
قبیله از وحی ای بر آرد	قبیله از وحی ای بر آرد
با امر خدا باد نشیند	با امر خدا باد نشیند
پیغام خدا را آنجا رسانند	پیغام خدا را آنجا رسانند
چون او بگذرد کلام آغاز	چون او بگذرد کلام آغاز
یا از سوی حق فرستند آید	یا از سوی حق فرستند آید
تا مردم طلب نماید از حق	تا مردم طلب نماید از حق
ز آن علم یقین شود جو معنا	ز آن علم یقین شود جو معنا
زین قسم شود ولی دل آگاه	زین قسم شود ولی دل آگاه

ای معتقد خجسته فرجام	ای معتقد خجسته فرجام
آنت که در دلش نمیزد	آنت که در دلش نمیزد
چیزی که نبی بعلم ظاهر	چیزی که نبی بعلم ظاهر
یا خود بجهت اسس ظاهر انکار	یا خود بجهت اسس ظاهر انکار
در ضراطی نبی از آن خبر	در ضراطی نبی از آن خبر
بشنو بر سبب بسته الهام	بشنو بر سبب بسته الهام
از حق بر سبب بعلم خبر می	از حق بر سبب بعلم خبر می
ز آنچه بنموده آن ذاکر	ز آنچه بنموده آن ذاکر
جز می به نبی بنموده اظهار	جز می به نبی بنموده اظهار
استدلال نبی شایسته نیز	استدلال نبی شایسته نیز

از لطف

از لفظ کرم ضرایب اعلام	از قبضی با و است اعلام
یعنی رنگ درین بیانیت	مخص کرم است از این و ان نیست
الهام چنین شده است معلوم	اندر کتب علم بود بر قوم
و حی که بود بنویس اعلام	آن بود ز قسم العالم
خدا این ملکش نموده در جوار	یا پر ملک کشف دره این عالم
هر که بکتبها کند شیخ	ذقتش طبعش ز نور پستی
فرقی در کوی هم اندرین باب	نوع ستوا از کلام اصحاب
و حی آنکه شیخ ملک او است	آرد بر لیس از جانب او است
از راه سخن و ری سلاطین	خواند بسرازان با و کلام
ز اخبار غیب باز احکام	یا از صفت ضرایب اعلام
باطلق کند یعنی بود هر کوه	قرآن شود او بنام مشهور
معدن کرامین کلام ناگاه	بجو است ملک ز الله
این نوع کلام بکلمه العالم	در نزد سخن و آن اسلام
در و حی معی شرفت یقین	کشف سوری و معنوی نور
صورتی نبود و لیک الهام	انجی همه معنویت است اعلام
خاصیت انبیا بود و حی	از فعل و را جد بود و حی
بر غیر لیس رو است الهام	که از دل اوین است الهام

تشیخ بود و روحی مروط	الهام باین نکته مروط
این قصه اگر تراست بمان	نقلش طلبی از شرح دیوان
فسر مکر از کلام داود	نازل شده است با بصیر
کان نه ز ملک باور سیده	با کام از زبان زحق سیده
با آنکه کلام حق بود آن	له و حی بخواند و نه قرآن
این از زبان رسول خواند	با نام حدیث قدسیش خواند
بر صحبت این سخن بنا کرد	با بد بکتب فیسر ما دید

ببرسند ترا اگر با مهم	چون بر نبی و اولاد علی
با هر دو رسیده این کرامت	سند این بدلیل حج اثبات
این وصف جو ما بعد و ضوایم	فرق از اول و نبی و ایم
از اهل کلام این روایت	بکشد جواب این جهالت
بخش بر نبی ز روی الهام	اندر اول او ز علم و اصنام
وز علم حوادث جهان نیز	بخش خبری با و بند جز
کان حادثها از بعد اوقاف	کرده همه ضلالتی است
یا بعد فن بر اهل دنیا	آن حادثها نشود مهور
یا علم و هر بر آنکه آسیم	باین که برید و بر مقامیم

این جمله بانیبیا بود فانی  
 الهام که با نبی است نیست  
 غیر نبی ملک ز الهام  
 یا و جوده شود عوفق  
 کالهام صفت سید فیاط  
 با آنکه تو است که علی  
 با خلق که زبان بگوید  
 فرغ دگر ای خجسته فغان  
 الهام نبی جز خفایم  
 هر جز باور رسیده باشد  
 با خلق از آن زبان گفت  
 اظهار کند نام از آن صبار  
 با غیر نبی جو گفت مفروض  
 باز الهام با و در آید  
 این در جو نبی نخواهد امف  
 خاصیت انبیا بود وحی  
 از آن روز خط و شک او نام

و آن بعقیده با خلاص  
 نه میدهند این سخن جنبی است  
 آرد که فی فضل اکرام  
 بکنوع است است از حق  
 کامی کند او با خلق ظاهر  
 کور برسد ز فیض زردل  
 تکلیف قبول او هر چه  
 کوی بومضی با فی دو الهام  
 از شک و خط است معصوم  
 دانند از نکی دیده باشد  
 تبلیغ عمر و جان غایب  
 تکلیف کند خلق اقبال  
 از شک و خط نه او است معصوم  
 تبلیغ بخلق از و نشاء  
 با خلق جهان نخواهد او گفت  
 از فعل و با جد بود وحی  
 باشد به او با الهام

موا  
 معصوم



با خلق و لیا جو کو بر او آ	گوید بطریق رفرد ایما
ز همه شئی غایب را ظاهر	بنود گوید جنین سزاوار
فرقت میان این دو الهام	زینسا که رسید با تو اعلا
در گوش بکیر این جهانت	کینی است خلاصه و است
نقل از طلبی بصحت این	و محققه العقایدش است

هر چه کلام حق تو است	قرآن بود او درین مدعو است
لیکن بعضی کلام مذکور	قرآن بنود خلق مشهور
گویند که این حدیث کجاست	که فوق میان این و آن نیست
کوچک بتوفیق این معانی	کز روی حقیقتش بدان
فرقت ضایقه نظم قرآن	منزل به نبی است ای سخن
از نزد خداست که شریک	شده واسطه اش و لیکر تزل
چون خواند رسول بر ضلایع	زین نظم بلیغ برد فایع
عاجز بود که کفر را بیان	از سوره اقامه اش ز قرآن
این صبره لبت از خداوند	بنود بکلام خلق مانند
اقاب حدیث قدسی ز لبت	اورا ملکیش در میان لبت
اعجاز بناتش در این شایخ	ز لبت بود بنظم قرآن

خاندان

گفت خیر خدا را علامت معنی به بی وی بالاجماع  
 یاد او و صوابی در معنی با و اعلام ازین کلام  
 به هر جری از پس نگاه نماند او شوند آگاه  
 معنی ز صوابی باشد اما لفظش ز بی شود بود  
 این فضل طلبت طبعی تا در تر آنگند طبعی  
 عالی شود کوشش امیر جمالی الدین شکره ز تو اید و لفظی  
 از قرآن و احکام است العدمی ان التو ان کزو انه لا یكون محمدا  
 و ان الصلوة لا یكون الا بالتو ان التو ان کز و ان التو ان کز و ان  
 کز و ان التو ان لا یكون الا بالتو ان التو ان کز و ان التو ان کز  
 اللعیم کز و ان التو ان کز لفظه ز الیصلی و ان  
 التو ان کز الیصلی و ان التو ان کز لفظه ز الیصلی و ان

معنی کز  
 عاقل بود

انگاه با عقاد کما مل بر اثر و صلاحی انبیا اند  
 اسندند نیک این برادر افضل از همه پیغمبر است  
 فضلتش به پیغمبران صلوات  
 این یک نگاه دارد در دل  
 رخصت کز بیده خدا اند  
 بعضی افضل از بعضی دیگر  
 کس را نیز درین صلاحیت  
 چون قولی بی مابین صریح است

بیخ ز رسول مکرّم من	چون سید رسول آدم
کما قال رسول الله صل الله علیه وسلم انما سجدوا لله و آدم	کما قال رسول الله صل الله علیه وسلم انما سجدوا لله و آدم
این فضل بدین صفت برانند	کامل الله شرف فضل خوانند
ز با شرف و کمال کویند	خ آنکه ز علم قال کویند
بودند بکمال فضل قانع	بلکه بصفت نفس راجع
فضلی بر رسول رد کن لب	آن فضل بکنزت الکتب
زین معنی فضل بلکه آگاه	قرب درجات دان الله
بآهر که تو آب اجر پیش است	و فضل ز غیر خویش است
در حین امانت سستی آن	هم معنی فضل از حین دان
نابت جویند آنکه در دو عالم	بیتیم عادت مخا آدم
سایب بدل از کده ضیای	تا از تو کده حین سوا
کان صاحب شرع عالم تقوا	در جاده خود نظر بوس
فرمود که لا تفضلونی	یعنی کمر آمده فروین
قال رسول الله صل الله علیه وسلم لا تفضلونی علی موسی	کما قال رسول الله صل الله علیه وسلم لا تفضلونی علی موسی
با این دو حدیث صحت توفیق	معنی همان کلام تسبیح
کوی بی جواب او درین قول	موقوف بقصه است این قول
زین قصه ترا بسا هم آگاه	در مجلس مؤثران بنا

ملکت

میگفت بپدری که سوئند ۲۰ با حقانی بی نظر و مانند  
 ذاتی که جهان جو آنزید بر جمله کلیم را سزید  
 این قول جو موصوفان شنیده از صحبت اوسای جدید  
 بر خفته بر منی بسویش زده سخت طمانجه در اویش  
 آمد به بنی جوانی جویندگان کردند با بن صفت در او  
 برز جرات که از تعصب خوانند بگذر که تعصب  
 زین گونه کلام بر زبان آید بر خلق حدیثی می بر خوانند  
 یعنی که سخن جوینان حکم نگیرد از روی تعصب این نگویند  
 هر کس که کند بهم صفتی سخت تحقیر رسا شود در قیامت  
 و اما درین حدیث که لا اثم ایروا معنی الا نبیث معنی  
 نمایه آنجا باشد که یک گوید فلان پیغمبر بهتر از فلان  
 پیغمبر است و دیگر بپند او گوید این سخن چون میان نهد  
 دولت مخلوق شود هر که در نفس آن دیگر تعصب کند  
 چیزی با این گفتنی بطریق تعصب اختیار کند باشد  
 گوید تعصب از جهولیه تفضیل رسول بر رسولیه  
 اجاب آن رسول دیگر گوید جو یک فضل دیگر  
 بود است فلان رسول افضل در مرتبه رسالت اکمل

این خست و جد رو بنماید  
 بر حال سلسله سزا بنماید  
 کافرا سخندان بگشت و تند  
 بر حالت اسیب است تحقیر  
 کفورت و ضلال این محبت  
 تقضیل مده با این تحصیل  
 مضمون همین حدیث مذکور  
 در قصه یونس است مشهور  
 یعنی که ایشان او همین گفت  
 فضل خود را و بگفت بنیفت  
 قال النبی علیه السلام لا ینبغی لاصداق یقول انا یرخ یو  
 نس بنی قتی نام ما هی  
 گوئی که ازین حدیث مقصود  
 عظام و تو آنصح نمیی بود  
 اما شهاب الدین لشی توره  
 در عقاید خود آورده است که مراد از انا جز نه نفس نفیر است  
 بلکه نفس کو نیده این سخن است یعنی رو کبکند که کسی را  
 در خاطر بکند که وی به از یونس بن مرث است و یونس  
 در حدیث از بر آن ذکر کرده است که خدا بی تو است در قرآن  
 به یحیی علیه السلام گفت که فاجر کلمه ربک  
 و لا تکن کصاحب طیرت و انیجا جای آن دارد که  
 شیطان در دل کسی اندازد که وی به از یونس است زیرا که  
 مال را و جانرا از برای خدا ای بذل میکنند و بر آنچه بی  
 برسد از مشقت و محبت صبر میکنند این ضلالت تمام باشد

کسی

کسی را که در این امر در فضیلت از خصال محترمانه تر از سبعمی  
 باشد تا حال یونس علیه السلام را در نظر است محقر گرداند  
 و این ضلالت باشد پس تاویب از پیش رو در حقینامه این  
 و دفعه یکدیگر سلطان را این حدیث گفت و اگر ما در نفس خود در سوره  
 صلوات علیه و سلم بودیم بهشت برکت کف باز یونس از طریق  
 تو اضعی بر ما بنما که در نظم گفته در تفاضیل انبیا بر یکدیگر  
 بگرد صلوات الله علیهم اجمعین

آدم پدر پیمبرانست	پیغمبر اول جهانست
لیکن از نقاب دارم این باد	بمشهد چو انشیر و لاد
از روی صبا عز و اکرام	بر جمله پیران آدم
و بر ما که مفضلند با الجرم	بودند پیروان العزیم
زان جمله شش نوح موسی	ابراهم است و یار عیسی
اینها جز آدم اند افضل	در مرتبه فضیلت اکل
سببست چون کار آدم	با حکم حدیث اعز و اکرام
چون سید نسل آدم است او	بر جمله رسول مکرم است او
است فضل رسول مانند لیل	چون افضل افضل است افضل
پیغمبر یا لطف بزدان	مبعوث بود بجنس و النسان

فرستاد و حضرت عزوجل بجن این ضایع گفت بگفت  
الیا احر و الاسود مراد انس و جن است و آیات نیز بدین  
یا طفت کرد و از هر نفسا الیک نفیاً من الجنی لیسبحون القرآن  
و این است نیز که یا قوما اصبوا علی الله فآمنوا به و این است  
که قمل او حی الی ان استمع نغمه الجن فقلوا ناسمنا  
قرآناً عجایبی الی الرشید فآمنوا به الایست  
آنکه کرمان ندارد اقرار باشد بکتاب جنی در انکار  
که گفت که سزا از سپهر نشین که بر قول و بیکر  
یا گفت بجهل بوالفضول نگذشت زجود و سوسا  
بار در می بسوی امکان باشد به اضط در ایمان  
که گفت بجهل نا بود معیشت بر تقوم خود بود  
هر چند که خود بود با قرار بنود بر سلسله فرار  
ضعف و کرمی جز آدمی زاد از دعوت او برون کند یاد  
در مذبح حق مد آن قبولش ایمان بر سلسله سولش  
شیخ شهاب الدین نورپشتی در عقاید خود آورده است  
که اگر ضعیف از نبی ام یا صبیح ترا از دعوت پیغمبر صل الله

خند و سلا

صیاد اللعنه وسلم شش کند اگر چه خود ایمان برکالت  
محمد مصطفی صل الله علیه و سلم آورده کثیر ایمان او در دست  
بنام شرحی نوع در اول دعوت او را فرموده که قوم خود  
را بیخ فریشتان جدا خوان چون اوست او در میان فریشتان  
نظام گشت فرمود که و ما از سلسله که الا کافنه لنا سلسله  
سیر او نذر

که کف خفته ناقصی  
میدان که کتاب از سویا  
نازل بهمان زبان اول  
زور آه بقوم خویش بنمورد  
آن کس با آن زبان  
مبعوث بی با آن بنام  
کو یا به نین تکرده تقدیر لوق  
موم مشرک است از لوق

اعتراف د باید کرد که پیغام بر صل الله علیه و سلم بعد از همه پیغمبر  
است و مقام النبیین است و افضل هم انبیا است شیخ  
ابن الحجر الحکیمی رحمه الله علیه در کتابه در اول و از جابر انصاری  
رضی الله عنه روایت کرده است که گفت رسول صل الله علیه  
و سلم مرا و قیامت را چنین فرستاده که این دو آن گشت  
را بشنارت با آن گشت مسجود آن گشت میان که کرد که با معنی  
چنانکه میان این دو سیه آن گشت دیگر است میان و قیامت



سید پیغمبر گزینت و بنامش	دعوت من با این است
دنت لفظاً حدیثاً انیت	بعثت انا و السیعة کما ما
تبی و شانه با صیغه السبابة	و الواسطی
کوفه ز اسرار اید و آری	باید که صیغی عقیده آری
کو بعد همه سیم نشد	پیغمبر لغز الزمان است
یعنی بسبب او سیم گزینت	پیغمبری بد یک گزینت
القصه بنام او است تعیین	و بیاض خاتم النبیین
چون خاتم انبیا گزینت	ختم الرسل چنان بد گزینت
چون خاتم انبیا گزینت	این نکتند تعیین بود هر یک
عیسی بود رسول بر حق	بر جاده سرور یا موصوف
بر که شود بد بر نا ذل	بروین رسول گشت قایل
تابع همین گشت او	ساکت سها این طریقت او
تا دین رسول گشته اعیان	منوخ شد جمیع دبان
ز آن خاتم شرع شد جود	و نفس نیکه مجر
صد حق فرما و صد کمال	فقد دل و جان فدای نامش
از رخ جو تو غایب گشت	در ملک و جود با این نرها
لورده چنان در گشت	آرزوی ارضی آسمان شد

چون که در پیش از جای که بر گور	باغ دل در دین خویش بر فروخت
بونا لعل لبش شرفش نهند	بیشتر بی استخوان از وجع است
هر یک که سخنش ز این کن بیاید	هر کلمه ز لوره عمو آساید
با شده جرم دو هفته روشن	بر ریح شرف گرفت مکن
چون شد طلعتش بسیم با بر	ماه نو او خورده چون چور
زان بسین زین با ما بنامش	بنمود طلوع آفتابش
بنشست اگر خمی با تو آم	در صبحشان بگرد آرام
مشغول فکر کار خود بود	تا آنکه در باز خیب نمود
از آستانه در او در رسیدنی	بوده بهم دم بقی بر رسیدنی
لا کونند عبادش بعبود	در ملت جد فوشتن بود
قولیت در عباد خویش	اولت فوج داشت در پیش
در قول ذکر نوشته فتوی	حابد بوده پیرین موسی

بگنود

داده تو می باین شهاده	همون عیسی در عبادت
تویی ذکر ز روی تحقیق	در نزد بدین طریق تصدیق
دیده عبادت آن رشته دین	خود داشت همیشه عزالتین
بودت عبادتیش تفکر	تصدیق کن از این نصوت سزا

هر یک جزئیست که در زاجاد  
 دل و زرقین نمیکند  
 در جمیع سستی و بی عبادت  
 بر وجه تو نکر است اثبات  
 بر جهت نقل این حسابت  
 اندر عضدی یا طلب روایت  
 در عصمت از آنچه گشت مذکور  
 بر حال نبی مدار محصور  
 حال هر نبی همین است  
 بشره آن که اعتقاد نیست  
 اعتقاد باید کرد که جمیع انبیا علیهم السلام و آنچه العصمیه  
 و هر آنگاه ایشان پیروی فرمان خداست غرض و نفس التین  
 همواره در طاعت او و فرمان او ازین وجه ایشان در فرمان  
 حق کسب می نمودند مخالفت از خدا بی توقع بر ایشان روا  
 زیرا که حق سبحانی و سبحانی خلق فرمود که پیروی ایشان کنند و اگر  
 عصیان بقصد از ایشان یافت شدی خدا بی توقع خلق من بعث  
 بالنبیان من فرمودی و اگر یکی از ایشان زنا و نفسی صادر شد  
 آن نیز و الا بطریق که در نسبان و اضافت عصیان با ایشان  
 کرد چنانکه حضرت آدم ربه از تو وجه تو آن بود که آنکه محمور  
 آن فعل بصورت عصیان بود و دیگر آنکه بوقوع این فعل  
 نسبت بحال ایشان آنرا عصیان گفت شرح جمیع الذل این در  
 نسخ در شرح شد ایال النبیین در عصمت انبیا و فعلا که باعث

نقش

عقاب ایشان با شد این جنین بیان میکند	این قصه که نجم دین غرگفت
در باب که بر را بر گفت	فرمود که اعتقاد زنها
با جمله اینها جنین دار	کایشان همه بوده اند محصرا
عصیان زانکه نکستم معلوم	هرگز ز صغیره کسیر
لوح دلت بنمودت سیر	کامی فعلی از باب ایشان
باشد عقاب ایشان	بعضی علم باشد نزد قایل
ترک افضل ز کرد فاضل	بعضی دیگر گوشته ذلت
بے آنکه کمان کینی مذلت	تا و بیل سختی بود بدین
کمان فعل جنین که بود ایشان	بے قصد خلاف قبل ازین فعل
از فاعل فعل اندرین فعل	بے علم خلاف نیز در دل
وقتی که بود ز فاعل فاعل	زان فعل دگر گزیند پیشیا
با و نبود نبات احرا	وانی که جنین فعال نادر
از غیر نسبی شود و جوظا کما	با او نمودن بے ازین فعل
برین نکین جواب ازین فعل	

منصوب امام مازدی  
 زانکه که ز وصف او شنید  
 زانکه که ز وصف او شنید  
 در عصمت انبی جنین گفت

عقل را عیبها مسلم است  
چون فکر کند ز دین و دنیا  
کان ز حق انبیا بقصصت  
ز آن دو که با نبیای معصوم  
اما بملک متابعت نیست  
ایش که بخلق پیشو آید  
ای سگ راه شرع اولی  
کان سما تک کشور سالت  
تا ملک وجود در وطنی کرد  
شهاده بدین قوم خود کام  
از فکر همیشه بود معصوم  
که با تو کسیر دین حلالیت  
کز قول جبر این مطمع  
در شان پندش جنبش بفرود  
در دامن این عقیده ز نماز  
از اهل حدیث این جوایش

کس نظری که مستقیم است  
آن عقل و نظر کند تقصیر  
افزون ز ملائیکت عصمت  
این خلق من بعد از محکوم  
عالم کسیر دین صفت نیست  
معصوم ترین ز ما سو آید  
ایمان بر جان کینی مکتلی  
و آن منبج همیشه عدالت  
تا زین حیات در بدن کرد  
چون بود دانش بفکر اسلام  
تا کار بومی کرد معلوم  
کوید سخن یا بن روایت  
بخش است ازین صفت قیام  
دیدم که بدین قوم خود بود  
کو دین تریش کرده اظهار  
بر خوان و نهاره صوابش

کانک

کان که در حدیث رسالت	مع حدیث راجعین گفت
آن دین خلیل داشت این	یا قی بدیش بود آن دین
مانند مناسک مناجات	کز دین خلیل بود و اصح
ماضی بیوع غیر آن هم	از دین قدیم بود محکم
آن دین رسول بود انزیر	تا که رشتنش بود حق فرود
مقصود ز دین قوم آن بود	که دین که قریش اندران بود
شد جمع جزین در آن خط	اجوال رسول گشت ظاهر
اکنون بشو شد آنجا اظهار	بیش از جهت زجست آثار

چون قرب جمال رسیدش	بنمودنش کی نش
هر روز عداوت سعادت	از روز که گشتش پادشاه
ارباب بنوتش پیاپی	اول بهر خواب آست عیده
هر چه که گشت خواب عید	روزش هر آصواب بدید
چو بنی این سه جهل سال	بجوید با و نرول اجلال
به خواند جوید با همها المذشر	پوش لب کس قم فاند سما
بر وقت بنوتش آن سرفراز	از جمله خلق گشت ممتاز
در دهر نکین بر دین نایب	تا جی بر سر ز بیمرگ بافت

برد عورت خلق کت ملوور      ابن واقفوت بهر مشهور ما  
 بر مسند عالی رسالت      بنهاد جو کر سبب مالست  
 بنش بر آن سریر اقبال      در خطه عک سینورده سیال  
 آفتاب سوس مدنیہ بشتافت      ده سال آمدینه ابن شرف  
 تا بیت پسران نکونام      بر خلق نمود عرض اسلام  
 فکلت جهان بشت سیال      در کلتش بهر یانت اکمال  
 فتح صحیح البخاری حدیث احمد بن ابی رجا قال نظرنا  
 عن عكرمة عن ابن عباس قال انزل على رسول الله صل الله  
 عليه وسلم وهو ابى اربعين فمكث بمكة ثنت عشرة سنين  
 ثم امر بالهجرة فهاجر الى المدينة فمكث بها عشرة سنين  
 ثم توفي قال الشيخ ابن حجر المكي في شرحه شمس الينبي  
 صلى الله عليه وسلم وهو ابى اربعين من مولده اذ راس النبئين  
 اعلاه وحكاية الاقوال ظاهرة في ان المراد آخر سنة  
 اربعين ولا بعد فيه اذ الراس يطلق على الاخر قال الفاء  
 فصل الخفض ره اعلم ان الظاهر من هذه العبارات انه بعث  
 بعد استكمال اربعين سنة كي هو المشهور بين ارباب  
 الية والتواريخ لا انه بعث بعد مضي ثلثين

سنه حتى يكبره مجموع السنين في اول الالفه سنة  
 التي ينظم الي تسعة وثلثين وذلك ظاهر ولا شك اي  
 انها يتم على القول بان بعث في شهر الزمنا ولد فيه بوأ  
 فخر ما في جامع الوصول كان بعث لاستكمال الالاسا  
 بعين يوم الاثنين الذي خلق فيه الاسبغ الاول سنة  
 اربعين وعشرين وتسعين لا تسكدر فيه وهذا هو مجموع  
 عند اهل الفهم والمعرفة بالانوار السيرة انتهى كما هو  
 انك زجهان سو كما خالصت در زب جو آر لاسان فست  
 به طلعت اور زده توفيق سبغت شتموده كس تصديق  
 با حجة وبا دليل برهان كز يد مطيع امر و فرمان  
 انبئت سخن لغوا كستر در كوش بگر اما برآ در  
 با بعضی صحابه نذرین حال دریم و در خلاف اقوال  
 اختلاف اقوال است که بعضی بر آنند که اول کسی که مشرف  
 اسلام مشرف شده علی بود رضی الله عنه و بعضی بر آنند  
 که اول خدیجه رضی الله عنها بدین دولت سپاره بود و بعضی  
 برینند که اول زید بن حارث رضی الله عنه این سعادت  
 در بافته بود و بعضی برینند که اول بلال است یا بنی شرافت



رسیده بود و اکثر برینند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه برین  
سعاد بر همه سبقت نموده بود ایما حدیث ابن اصبلا  
فی اجمعین تو فسیفا کرده اند در نظم مذکور میشود  
گویند جو یاز زین صلابت      توفیق ضین کنی روان  
یعنی ز حال کسی درین باب      سابق بنو باور ایجاب  
از جمیع نیکان اول      اسلام ضدیچند مکتب  
شمارده یقینی بر آه اسلام      زین قوم کسی پیش از کما  
اول ایقینی ز جمیع صیبا      نوشته علی ز جام ایمان  
سابق بنو کس از مواعظ      بر زید درین مقام عالم  
اول ز عبده کسی برین راه      میداند که بدایل کشت آگاه  
ایر جمال الدین حدیث رحمت الله در قو آید خود با این عبارت  
آورده است که اول من اسلم من الرجال ابو بکر الصديق  
رضی الله عنه و من النساء خدیجه رضی الله عنها و من الصیبا  
علی رضی الله عنه و من الموالی زید بن حارث رضی الله عنه  
و من المعبد بلال رضی الله عنه و عنهم اجمعین بر آه توفیق  
زین بنوع بنو اهل تحقیق      زان بعد صیبا کسی پیش از  
زان بعد صیبا بر آه اسلام      کردند بر آه دین سر انجام

اعلام

امام شهاب الدین نورسینح رحمة الله و معتمد العقاب اور  
 ده است که بر تقدیرها که از این جماعت کسی با ابو بکر رضی  
 الله عنه از اسلام سبقت بوده باشد و چون فضیلت او را  
 ده باشد زیرا که ضریح رضی الله عنها اگر چه شرافت و بزرگی  
 داشت اما زینب سبقت بنور و در قیام خود از پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله شرف آنگین و علی رضی الله عنه در آن وقت طفل  
 بود و این کار از طفلان نیز نمی گشت و نه در باب دعوت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله استی را روزید بنی حاش  
 از جمله مرآت بود عرب حوالی را در عقد نبی آوردند سی و بدلال  
 از ضریح او بود و او را نیز عرب در عقد نبی آوردند و در یک  
 تسبیح دعوت و شرف ملت آن هیچ یکی از اینها احاشتی حاصل  
 نبود و نفع اسلام ایشان بجایه نفس خودشان باز میکرد  
 اما نفع اسلام ابو بکر صدیق رضی الله عنه با و باز میکردید و همه  
 قوت اسلام می شد زیرا که او در آن وقت مردی بود در میان  
 قریش جاه گیر و مال کثیر داشت و از رهوشای اهل مشرف  
 آن قوم بود و در علم انصاف و تعجب خواب اعلم و عووضی و قافیه  
 بقیات ماهر و در بیان عرب سخن او بسیار داشت و صلوات

و تدریس او را می شنیدند و آموختند و آنرا که جاد است بصلاح  
 او نیز می یافتند اول کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در دین  
 معاون شدی او بود و در ابتدا می اسلام آن از ازار و  
 اخرا که به حضرت صلی الله علیه و سلم از کفر فریشت رسید او  
 از رسول صلی الله علیه و سلم جدا نبود از ازار کفر فریشت ها تنیده  
 و خلق را ترغیب اسلام می نمود و سیزده سال در مکه داعیه  
 پیغمبر بود و در هر موسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فبا بل عیبه  
 بیگان بگمان تفقه کردی و سخن ضدای تو با ایشان شنید با  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه در پیش می بود و مردم بدی اسلام  
 دعوت کردی و اسلام از برای ایشان وصف کردی و چند  
 آن کسی از دست او مسلمان شدند او عثمان بن عفان  
 و طلحه و زبیر و سعد و سعید و حیات بن اریه و غیر هم پس  
 بر هر تقدیر فضل در باب سبقت اسلام بر همه او است در معرفت  
 فضیلت خلفای راشدین ضوان الدلو علیهم اجمعین  
 بر سایر اصحاب و ترتیب فضیلت ایشان بایدد بکما  
 اکثرین بشنوزمخ درین باب اول سخن از فضل اصحاب  
 کاتبان همه رهنمای دینند شمع بی غافل یقینند

مترجمان

بمنزله جمع این شده ما  
 انا مکلفون مصطفی  
 یعنی که ز امتان دیگر  
 بر ضد که خام نشان نظر  
 دید رسول آنکه در پی  
 اسلام از او گرفت تلقین  
 بهتر ز مرغ ترا کند بشک  
 این فضل و مایه بیان صحیح  
 بعضی یقین ز بعضی دیگر  
 از قول نبی بسیرالایلی  
 اجماع صحیح به این باور  
 که لایق نبی بصدراول  
 کسی را نبود ز جمع اجماع  
 او بیشتر از او بی طرفی بود  
 او اول بر چهار یا راست  
 اجماع بهتر روی اخلاص  
 دست که سر راست کشوند

چون چنانچه بر این امر  
 بر حده خلق سبوا سینه  
 سبوا یعنی به کسی را کبر  
 و زنی جوئی به نیت کامل  
 بر محبت ظواهر او رسیده  
 بنیوی به نبی باور و درین  
 این نکته یقین بود مکن شک  
 یکسان بنویز جمله در باب  
 و از آن فضیلت ای برادر  
 دیدند که در میان کمال  
 بر ای سلسله سخن یقین شده  
 بود که بود ز خلق افضل  
 در حقت او و سخن درین باب  
 او راه بر سر راه یقین بود  
 او خود به نبی رفیق خاشار  
 که بعد نبی عوام و هم خواص  
 اجماع به بیعتش نمودند

آن مومن صدق مخزن جود	تا نشت به سال در جهان
دو سال خلیفه بود و بیاه	تا روز جیات کرد بیکاه
آن قدر که بود در جیانش	کردند عیان بس از معاش
زالتن که جو شده مکر و کشید	از ملک جود پیشم بوسه
با طالع کعبه جنت میون	پهلوی رسول گشت مدون
میرفت جو زمین جهان فاش	در ملک جود جا و دانه
نبوشت صحیفه بر احباب	مختم بنام ابن خطاب
در آد صحیفه آبعثمان	کاین نامه ز رخ بر خلق بزخا
این بود طراز نامه و او	کار آستود خاد و نا او
و هذا ما اومحی به ابو بکر رضی الله خلیفه و رسول الله علیه	
وسلم في آخر يومه من الدنيا و اول يومه من الآخرة بخیراته	
استخلف علیکم عمر بن الخطاب فان عدل فذاك ظنی وانی	
جاوز فلا یعلم الغیب الا الله و سبعلم الذین ظلموا انما	
منقلب بنقلون في فضل الخطاب في اختلاف الی بکر	
عمر رضی الله عنهما انما نقل ابو بکر رضی الله عندهما شرف	
علی الناس من کوة عثمان فقال یا ایها الناس	
انی عهدت عهدا لرضونہ فقال الناس رضنا یا خلیفه	

رسول الله

اسوال الله فقام علي رضي الله عنه فقال لا نرضى الا ان يكون  
عرب من الخطاب و اردنا رضا نيك و رضيت به فقال ابو  
بكر رضي الله تعالى عنه هبت حلهما كنت ابو بكر الصديق رضي الله عنه تم

من ام خلافت بهما ليدان <sup>تقويتم عن غيورم الكون</sup>  
يا ام خليفه ابن عوف <sup>الكنهور مجبه راجع عن ابن</sup>  
شده باع دل جميع هي <sup>زيقا مزود و روح بختنا آ</sup>  
دست از دستوف بر كشتوز <sup>بعت به با عي نمود ند</sup>

بخت عر بوز و اقبال <sup>برسند اعتبار في الجلال</sup>  
كسر و لظ عدل انصاف <sup>بكرنت بعدل في قانا فاوا</sup>  
او افضل و اعدل زمان <sup>عالم بوجود او محاسن بود</sup>  
ده سال خليفه بود شش ماه <sup>بنمود بكراني سيسي راه</sup>

تا كوز قضايك علامي <sup>فر و انشام نما تاي</sup>  
در اكثر كتب ز شرا ندر نام ان بدروز فر و ز بود كنيه او  
الولود او بود و غلام مغيره بن شعبة بود اما حضرت مولانا  
احمد صبيح رحمة الله تعالى عليه خود آورد و كود بكر نام بود

كبري كرم بوده بوي اسلام <sup>نهاده بر آه شرع دين كا</sup>  
بكرت سجدهش هر راه <sup>بخت بگوشه شش آناه</sup>

نمبر

چون شب سوی مسجد آنروز	شده هر خدا بنا بر دواز
آن دشمن دین جو وقت درخت	با فصد ملاکوز و دینش
بتغی بسوی خلیفه انداخت	کاری بر آذوقش صحت
آن بنح چشمه سعادت	نوشید نثر بت شهادت
او نیز پست و پستمال	میدان حیات کرد با مال
در امر خلافت آن نگویم	بشنو که چگونه داد انجام
با پیک اجل دمی که بر دست	شور می میان شش کل از دست
عثمان علی عبد الرحمن	با طلم ز پر و سحر می دان
بودند همه بخت فیروز	در فکر صواب تاب روز
هم با صلاح خویش دیدند	در آخر کار و آرسیدند
آنکه سر قبول از خان	دادند بهم رضا عثمان
عشر افاذگی دو و آده سال	از بعد عمر بعز و اقبال
بر کشودین بخت نبشت	آینی جای و حلم پر لبست
عمری که خلیفه و زمان بود	از عهد لست جهان امان بود
همشاد و دو سال یا نود بود	زین گونه خلاف در عهد بود
ناکه ز جهادش زمانه	شد آتش فتنه در زبانه
قومی ز بی فست او تدر بهر	کردند بنیای فتنه تقصیر

کشته شد ز بیعتش بیکی ما	چون لشکر فتنه گشت بهار
بر دو چرخه ای او نشسته	بر بعضی افسان عهد بسته
تا که بهم از سر عهد است	مشغول خلیفه در تلاوت
از وقت خلافتش کشته شد	بر بام سر آبی او دو دیده
از نیکو رسته که گشت مظلوم	در حال صیام امام مرموم
و اما عثمان رضی الله عنه مخلاز فتنه صحیحی با الاجماع و قتل مظلوم	
تا اذ قتله قسم لان حویات القتل غیر مطبوع و امر	
اکرمه رضی الله عنه و ما یقضه سلمت اگر رخ قتل	
الدهم الصبی رضی الله عنهم و انما قتلهم بجم و رجاع	
من عوضا و القبایدا و سفل الاطراف و الازال بحجر	
بوا و نصدوه من قصر فحرت الصبیة الحاضرون عنی	
و نعم محضه حتم قتلوه رضی الله عنه فقل من شرح	
المسلم و اول الایوب الصبیة ضوان الدلی علیهم اجمعین	
چون طایر روح آن زوز	از باغ حیات کرد پرواز
آنکه تا امر دینی معطل	شصت خلیفه ماند مرهل
المقصه ما جرن و انصا	از روح صلاح جمله یکجا
مقرض صلاح بر کشیدند	جامه بعد علی بر نیدند مانا



بد جامد بق منت علی است	آنروز یقین که بلم کما است
پوشیده بخود بدین لطافت	او قلمت و لکس خلافت
درام خلافتت تعویق	از بعد علی بقول بحقیق
ضمیمه الخلافت در خلافت	در مذمت ستم جماعت
برسند شرع مصطفی شایسته	اولو در چهار سال و نه ماه
در شصت تمام شصت در سیال	در عمر شصت سال خلاق اقوال
برجاده کفر شد ز اسلام	تا گاه منافق بنا کام
عبدالرحمن ابن ملجم	آن ساکن و آرد تا جهنم
بر قصد هلاک او کمر بست	در جزایه ظلم جوینست
رومادل ازین کینه سید داشت	عمر با نخیال این کینه داشت
بنیشت بکوشه در همین گاه	تاریفت بمسجد او سحر گاه
از بدنی زبست اجرام	جوق دیده رفته انکار اسلام
بد بخت بجهله کار خود داشت	نیغی ز قفا برو بپسند داشت
احباب نپس بغرافنگار	از بعد علی بقصد اقرار
داوند بیعت حسد داشت	چون رفت علی ازین جهان
نوشید ز شربت شهادت	هنکام نماز در عبادت
داماد بود دینی مرسول	حیدر مکه پسر دو بار اول

دو بار در کتب نقل

دو یاد اکر فضل ایشان بود بر رسول پروردگار  
 از بعد بر حسن شش  
 آنکه بر ضامن خویش بگذشت  
 از بعد صلاح اهل اسلام  
 خود منصب تحت تابع ایشان  
 بر امت صدق خویش سبقت  
 بنمودن خود کز پید عزت  
 زین در در آرزوی طلبی  
 از فضل خطاب هم ز طلبی  
 فی فضل الخطاب قال ابراهیم النخعی رحمه الله لا سلم  
 بن علی رضی الله عنهما الامام الی معاویة رضی الله عنه  
 کتبه سنة اثنا عشر و قال رجل من الشیعة یا حذال المؤمنین  
 فقال رضی الله عنه بل انما مع المؤمنین سمعت الی  
 علیاً کرم الله وجهه یقول لا نکرهم امارة معاویة  
 فان سلم هذه الامور بورد ما تم کلام و قال الفاضل  
 الطبی فی هذه الحدیث قال رسول الله صل الله علیه  
 وسلم فی شأن الحسن الحدیث ان انبیاء هذه الامة  
 کفی به شرفاً و فضلاً فمن سمع رسول الله صل الله  
 علیه وسلم سیداً لعل الله ان یصلح بانی فنی عظیمین

لان المسلمين كانوا يؤيدون قريشاً فزنتهم فخرجت قريش  
 معاوية وكان الحسن رضي الله عنه يؤيد ابا عبد الله  
 بهذا الامر فدعااه ورعه وشققت على امته جده صلوات الله  
 عليه وسلم الى ترك الكلب والذئب ارضته فيما عند الله ولم يكن  
 ذلك لعله واولئکه فقد بالعه على العيون اربعون الفاً  
 والله قال ما احببت منذ علمت ما سألني فنيقح ويليان  
 بله ام محمد صلوات الله عليه وسلم على ان يهراق في ذلك محمده دم و  
 شق ذلك على بعض شيوخه حتى حمله العصبية على ان قال  
 عند الرجل عليه السلام عليك يا عار للمؤمنين فقال الحسن  
 العار من النار ثم كلامه

سباب تزاع وده افجام	جوني شد او كروه قوم اسلام
جمع بمعاويه باخلاصها	جمعى بحسن بيعت خالصها
ضمم از بي جنك صف مياراست	جون ديد حسرت كه فتنه برخواست
كيني جمله بوجب كشته محكم	بر نشكر خوشي ديد آندم
برهيزر خون خلق بنجو و	زيرد و در عشق كس پيوس باجو
آمد سوي آن مكان اجلال	فاصد ز معاويه درين حال
ارضلع شود هم كفايت	افواست نمود كز ولايت

ابن صلح اسلم

ابن صلح حسن بن محمد اقبال      شد در پی صلح نامه تاجال  
 بگرفت به است خوش ختام      بنمود طراز صلح نامه  
 مشروط بجد شرط معلوم      بنوشت اصحیفه کوه خنوم  
 آنکه بقاصد کاغذ ستاد      کان نامه ضمیمه کرده راداد  
 چون خواند مو و بیه پسندید      شرطی که بنامه حسنید  
 با ام حسن بیار زد و آ      زین صلح بملک جا بنشت  
 در ده عاریت که بنمود      کوپا در خطیفه حسن بود  
 بد آن صاحب الحس رضی الله عنه و مو و بنی انی عقیبتا  
 رضی الله عنه صالحه علی ان یسلم الله و لایة المسلمین علی ان  
 یجعل فم کتاب الله و سنته رسول الله صل الله علیه و سلم و سیره  
 الخلفاء الراشدين المهديين رضوان الله علیهم اجمعین  
 و بس معاذتہ بنی ابل سفیان ان یعود الی احد من بقره ۴۳  
 ابل یكون الام من بعد و شور ما بین المسلمین و علی ان سمنوا  
 حیث كانوا فی ارض الدکوان فی شامهم و عاقمهم و حجازهم  
 و بینهم و علی ان اصحاب علی و شیعة آمنوا علی انقسام و ان  
 یتم و اولادهم حیث كانوا علی الارض و علی معاذتہ بنی ابل  
 سفیان بذک عبدالله و ميثاقه انه لا ینبغی الحس بن علی

رضی الله عنهما وانا لاجتبه الحسین رضی الله عنهما لا لاصد  
 مع اهل بیت رسول الله صل الله علیه وسلم علی سب و لاجد  
 ولا یجالی الله اصد منهم فی افق من الافاق اشهد وعلیه  
 فلان بن فران وکفی بالله شیئا نقل من کتاب رواله فی  
 من تصانیف شیخ الملتنة الدین شیخ المحدثین احمد المعتبرة  
 بن شیخ بن المحر البهتج المکی رحمة الله فی باب التوسع فی خلا  
 فتره حسن بن علی رضی الله عنهما یصلح ظهور محمودة پیغمبر  
 صل الله علیه وسلم که در رضی حسن رضی الله عنه فرموده است  
 سید لعل الله ان یصلح برهانی فیسین عظمتی فی المسلمین  
 ویزید بر دانت که لفظ عظمتان صریح دلالت میکند بر عظمت  
 و بزرگی هر دو و لشکر برابر دانت از سر تعصب جاهل است  
 یک و اندر دزد و رفته روایت کرد از حسن بن علی رضی الله  
 عنهما که فرموده حاجم العرب بید کاستلمون من سالمة و یارب  
 من حاربت فترکتها ابتغاء و وجه الله و حقیقی و ما الملک  
 المسلمین یعنی سعادت او انرا اولی در حکم من بود ند صلح میکرد  
 دند با کسی که صلح کنج و حرب مما نمودند با کسی که صلح حرب  
 تمام لیک صلح ترک اجابت نمودم از بهر رضای الله تعالی تا ملک

از فتیله آرام کرد

از فتنه آرام کرد و خون مسلمانان ریخته نشود بلکه از بعضی  
 بجای بیرون آید و این بنود از وقت جماعت تا آنگاه  
 حقی اوراد و خدایان بلکه شفقت و رحمت بود  
 پس این اختلاف نبوت آمد پس این هر دو است  
 زمین بعد حکومت و ایراد بیهم ملکی و ملک کبر لیت  
 در باب علی ز فضل احسان خدا آن که سوره سحر فزونی  
 بیرون بود از شما فضلش بلکه کف زام از هزار فضلش  
 با این همه یک از نصیب در دو ستمش کل قلبت  
 عجز آسای محبتش به ششیدن بر همیز از اتهام و آریین  
 ترقیب خدایانش نگه دار ترتیب فضیلت حیوان و آریین  
 فی شرح البخاری للشیخ الحرم الخلیف فی او آخر المقدمه شیخ  
 محسنه علی و تقدیمه علی اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین فمنه  
 قدمه علی الشیخین فرما قال فی تسیعه فیطلق علیه الرا  
 فیضا و الا فتش فی ان اضواءه ذلک التصریح بالبعضا  
 فعال فی الرضا شمس المملنه والدین شیخ بن الحرم الکتاب  
 در کتاب رد الرا و افضی آورده است که روایت کرده این  
 عه اکرا از محمد بن الزبیر گفت که محمد بن عبد العزیز رضی الله

الدعد من انزاد شيخ حسن بصرى فرستاد که سوال کن او  
 از خلافت امیر المؤمنین ابوبکر الصديق رضی اللہ عنہ انکہ  
 نزد او آمد و گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم در آنی مختلفند که  
 رسول اللہ علیہ وسلم ابوبکر خلیفہ خود ساختہ بود یا  
 بعد از آن راست گفت بدرد مبارز آياتوشک دارينخذ  
 امی که غیر او دیگری نیست کہ رسول اللہ علیہ وسلم او را خلیفہ  
 خود ساختہ بود اگر او را امیر خلافت کرده بودی تا ترسل او زیادہ  
 برین بودی باین حال از دنیا بود و حال آنکہ او عالم بود  
 بعد او بر نیز کار بود از مہم صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین  
 و اینی اجادیت مشعر است در مشکوٰۃ بر خلافت او رضی اللہ عنہ  
 و عن فضیفة رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صل اللہ علیہ وسلم ان لا او  
 ری حاتم قال فمکم فاقموا با الذین من بعدی ابوبکر و عمر و آة  
 الرضی و عن انس رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صل اللہ علیہ وسلم  
 ابوبکر و عمر سید الکھول الجنة من الاولین و الآخرین الا النبیین  
 و الکھلسین روآہ الرضی و روآہ ابن ماجہ و عن علی رضی  
 اللہ عنہ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صل  
 اللہ علیہ وسلم فی مرضہ اذ بعی الی ابوبکر ابانک و افاک حتی کتب

س

کن بافان





اجماع صحابه این چنین است  
 شصت و یکمان سخنی درین بنا  
 گویند خلافت و امامت  
 بر بکر بطلم امر عاسیه  
 بنکر و کلام نام است  
 ز آنکه علی در آن زمانه  
 بود او بعوب قبیله رازکی  
 در ظاهر حال خود جوشنا  
 از روی قبیله بر جماعت  
 در روز حضاف بر صلابت  
 خصمیش اگر جواب دیدی  
 روز از دیدی نماه خشمش  
 این بامیه خلق کشته معلوم

اجماع جوشه سخنی بوی است  
 دارند شنو بعقل در ریاب  
 از حق بعلی شده کرامت  
 بر خود بگزید و گشت و ایام  
 در شتر و دوزخ سخنی حرم است  
 بودی بهم صفت بیله نه  
 در قوم قیش شسوار بی  
 در کار زمانه کار داسیا  
 مشهور بخلف در سجاغت  
 در دیده خلق بر مهابیت  
 بس وز غم نغم کشید تا  
 شب خواب نیامدی بختش  
 کوشید خراسان کشته موسوم

بو بکرد آن زمان ز اقوام  
 در ظاهر حال خویش بر بی  
 از روی قبیله کم جابیت

که داشت ز مثل خال اعمام  
 در پیش شگسه فقیری  
 بودش همه از خدا غایب

کوشید همی

در سیرت هر آنی عمر و جانش  
 در بنجیده از دال کسب نه  
 پویی ز کس از بهر داشت  
 فکری ز ریاستش بسرنه  
 جا هم نه بد استنش از کم و کوش  
 در کار زمانه از کم و کوش است  
 با این همه فکر و تنگدست  
 این دولت سرمدی کس بدست  
 با این همه وصف مرد درویش  
 حق با وی اگر علی ندرید با  
 با اینهمه قوت و شجاعت  
 با قوت و شوکت جوانی  
 که دست بر بیعتش کشاید  
 این ام نگر ز روز و دقیق  
 از حال علی بس عجیب  
 آنروز که لوبت علی شده  
 بود بر جمع او بر سپاه

در دره ضیال دستگاش  
 آزرده ز پاهای او خستید  
 کس از ز خود چل داشت  
 سر او ایء خلق در نظر نه  
 تا خلق بزرگش سوی او  
 یار با هم از ضد آغوش  
 چون داشت کمال حق پرستی  
 حق از به غفلت بر کرد بدستی  
 چون حق ز کسی بر دو کوی  
 که دست ز حق خود کشید  
 با آن همه کسرت و جماعت  
 ز انسان که خود ندانست نیاید  
 که امر او عیش داد با  
 داد است علی بدست صدیق  
 که حل شود سخن عربی  
 با خلق خلیفه و برایش  
 با خیل و سپاه ملک و جاهی

هم خبرش و تبدیله داشت بسیار  
 دعوی امامش چه بنمود  
 ز آنروز که بنود در امامت  
 آنروزم انقضی مخلیقه بود  
 یا شیعه جوابی با بگریزند  
 در مذمت نیست جماعت  
 او را است و آرم ز دلیل عقل اکنون  
 با او همه متفق بر کارها  
 آن بشر خدا می منع فرمود  
 دعوی معاویه سلامت  
 دعوی ز کس در کفر خطا بود  
 یاد است ز قول خود بشویند  
 از روی یقین کنند اطاعت  
 یا شیعه صحابیت در کون

گوید که پس از رسول بر حنی  
 بود بکفر خلافتی که بنمود  
 یک نکتة ششوزمخ درین باب  
 بود بگذشت دو نیم سال  
 ده سال دیگر به جنت مسعود  
 عثمان پس از آن در آورده  
 این مدت بیست پنج سال است  
 زان پس بی علی رسید امامت  
 از شیعہ بر آسود آفت  
 بود است علی امام مظلوم  
 بر حنی علی با و نه حق بود  
 که بعد رسول عازا اصحاب  
 بر حنی امامتی با قبایل  
 این سند حنی با علی بود  
 بنشیند در آن سر بر اقبال  
 کین امر که اعدا علیه است  
 او کشته شد با استقامت  
 چون صورت حال این چنین است

حیدر زجر و یابن جاعت  
 بنمود چنانکه مسج با هم  
 با دم خلیفه ارشاد است  
 حق بود با و جرحت ارشاد  
 که مشکو بی که غیر بزوان  
 در ظاهر که وجه داشت اقرار  
 نه بیعت او ز راه دل بود  
 با بشر ظاهراً همانست است این  
 زانروز که بود اتفاقانند  
 آنکه که جنایی بخاطر آورد  
 با او چون اتفاق دید لایق  
 موخ نمود ز روی تحقیق  
 و در میکوشی علی درین کار  
 با خصم ندانست طاق جنگ  
 بر خویشش جوید تا تو آید  
 این بیعت او ز ترس کارین  
 این نیز امانت هر بیعت

در بیعت بیعت سال اطاعت  
 نگذشت سستی ز پیشانم  
 با عهد هر سرور و داشت  
 حق را زجر رو بد بیکران داد  
 با آن بی بی خلیفه با احسان  
 از رویانقیه داشت اظهار  
 زان بیعت خود بدل حاصل بود  
 در کتب و قاضیانست است این  
 بنمود ز کسی این سخن سزاوار  
 اسناد اتفاق با علی کرد  
 بشرد امام را من فسق  
 در حکم بیعت است زندق  
 از ترس خود بیعت اظهار  
 چون کار ز صبی ز ناو تنگ  
 دریافت ز بیعت او اما با  
 نه از سر و سنی و بار بیعت  
 قول عاظم است ناسخ است

با این سخن از جنت تکفیر <sup>شائبه بود بعد از تشریح</sup>  
 از وضع جویم ازین بس <sup>بسی نیز خدا آخر القیامت</sup>  
 به آنکس کسی از علمای امت درین خلاف نکرده اند  
 که ابو بکر رضی الله عنه بهترین مجاب و است بعد از رسول  
 صل الله علیه وسلم و این خلاف از قبل رافضیان و زیدیه است  
 و نظر آبی ایشان خذلایم الله و آنچه گذشت از ذکر جماع  
 بدین معنی در جواب کفایت است یعنی برخلاف امت المؤمنین  
 منین ابو بکر الصدیق رضی الله عنه جماع امت منعقد  
 شده است و حدیث صحیح است که تجمع اعمی علی الضلالت  
 پس منکر جماع در ضلالت است بدانکه شیعه این دو حدیث  
 دارند که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه خلیفه بود در زمان  
 شیعه دو حدیث را تفضل دارند سند برای تفضل امام  
 کین هر دو حدیث مشهور نقلش بکتابهاست مسطور  
 اخبار ذکر بود زاجاد <sup>با آنکه بود ضعیف است</sup>  
 یا است هم حدیث موضوع مانع نه محض بکلمه مشوع  
 اول حدیث کنت مولا <sup>بر فرض شرکت دهان از این راه</sup>  
 حدیث است که قال النبی علیه السلام کنت مولا فعمل مولا

بر جمله صحیح است پس برین	گویند باین حدیث صحیح
مضمون نه حدیث ارجح است	مضمون حدیث ابن جین
مولا بسبب از و بیمن علی بود	مولای همه جهان پس بود
از کس سخن بود آنگاه	آنکه برین سخن است از راه
از مورد او و یکی غافل	با نام این قابل حدیث
زنانک نقات اهل دینند	اکثر علی دین برینند
در هر اسمی زید است	این لفظ کرد در حدیث قید
با هر خمره خطبه بخواست	آنروز که خوشتر است
از روی نصب نبود علیا	چون بود سهام از حواس
این داعیه چون بخوش نمود	او معنی حضرت پس بود
با ما به نسب نه و بر آن نامبر	با آب کف چیدر
بسته تو با خود از حواس	مولا تو ایم ما و آسیا
از روی عناد با علی کف	او نیز جو آب خوشتر است
مولانا در است شخصی دیگر	مولای من است چون پیغمبر
در منع سخن نمود تا کید	این قول رسوا زو بوشیند
فرد حدیث گفت مولا	الفصه پس بر جرحش اندک

مفعول بنوع جزائیک یعنی	جوانی ز حدیث کر تو معنی
مولایش علی است لایم لا	در دم منم به که مو لا
از بیست شیعه از ضلالت	چون میرد این حدیث خالص
این نوع جواب از تمام است	که مورد این حدیث عام است
کویند مراد از این موالات	نزد علی شده آنچه اثبات
معنی سختی نه غیر این است	مولا بودند ز روی دینیت
و آنی که علیش در وقت بار	یعنی بکس هم نشد در وقت
نقلش طبعی رتولش	با این دو جواب چون گذشتی

جواب دیگر

مخصوصی در کلام باشد	بگرم که حدیث عام باشد
از روی قواعد این برادر	داریم کنون جواب دیگر
در درو افض این چنین است	شیخ این حجر که در دین صفت
این قاعده که بومکل	لفظ که بود بوزن مفعول
با مفعول افعالش خوانند	کورا بقواعد معاشه
مولا ز کذا اول ندانند	اول ز کذا بعرف خوانند
مولا الوجلیت نیست مستور	اول الوجلیت است مذکور
مغیرند هم جواب تفضیل	مفعول مجمل بتفضیل

در بیج گفت زلفض مقبول <sup>مفعول</sup> مفعول گرفته اند ا فعل <sup>مفعول</sup> مفعول گرفته اند ا فعل  
جواب دیگر

بشنو سخن دگرم بگفته	کو نقل بود در شرح بحریه
گوید جمالت این ز آحاد	بنود همتا تر این با سنانما
بنده ز محققان روایت	بر صحت حال این جمالت
در ششم تمام بنما روی	زین کوز صِدیت لذت جابه
در ششم و آفندی هم آیت	الفاظ حدیث این جوانی است
هر گاه که در صِدیت آحاد	جماع با و مقابل افتاد
بنی ضابطه بود با قبلا	کا جماع بود قوی درین حال
اجیب باره غیر متواظر بل هو جزو احد	خ مقابله لا با
ع کیف قد صرحه فی صحیح کبیره من اهل الحدیث	علم نقله
المحققون منهم کالبنیاری و سلم والوا	قد بما

جواب دیگر

گیم که روایت صحیح است	نزدیک حدیثان صحیح است
گو آخر این حدیث خوانا	مفعول صحیح دانسته
کا بنجامولا بع ظلم	بنود بجز از محب و ناصر
این م با سخن احتمال کافیت	با خصم ز ما جور کشفیت



خواص آنکه درین کلام اشعار با شکر و محبت تا حباب  
 و بعد از آنکه الروایت فیه و جز الجبر اضی قوله اللهم وک منی  
 و لاء و عاده من عادات مستعربان المراد بالموالیه بودن  
 سلمه الحیب و مجرد اخبار ذنک کان فی دفع الاستدلال  
 جواب دیگر

چاشنا کر بود ز لفظ مولایه  
 یا معنی باد و رفیق است  
 یا معنی بدر که اویسا  
 یا معنی صاحب اشجوب  
 اولی مجرد چون ز مولایه  
 زین قول تا مل تو اولایه  
 جواب دیگر

کرم که بود مراد اویسه  
 که فهم شد از کلام تغزیر  
 معنی سخن ز لفظ قویله  
 کاوی تبسمت و تد بهر  
 کوزه صواب بگویم  
 جابیز بود این سخن که گویم  
 اما که درین مقام خاص است  
 یا معنی قرب اختصاص است

حکمون بسنی و دیگر کسفت  
 کرم نمی کند دلالت  
 جواب دیگر  
 باضم جواب خود در کسفت  
 حولا باعامت ایانت

معنی که بود خلفا فظا هر بر جصل مدعا است قام

جواب دلد

در قورتر کنیم نسیم یعنی امامت و بتفصیح

که یکم کز این دلالت کما و استخفاق امامت او است

و ثبات امامت مالت بی آنکه درین زمانه حال است

یعنی بعلمی باستفاد استخفاقت در امامت

لازم بنمود کردن دلالت نفی خلفا بود خصالت

با حمل کنی که قبل ازینها حیدر بخلافقتت او بیله

این جمله جو آنها که م قوم کردم بکتب است خطوم

وین جمل عبارت و روایت نوحی که جواب شد کفایت

منقول بود ز شرح تخم بر در صفا سخی نماز ناکند

آن قور که در حدیث دیگر فرمود پنی بشان صدر

اول

کا چون لو بامت کنون هم زمان موسی بجا مارون

بر شبعه جو این سخی عیان در دل بخلافقتت کمان

کویند که در زمان موسی مارون جو خلیفه بود آنها

امد ز علی خلیفه او است دین مرتبه خود و ذلیفه او است

است این خلافت علی نص

دیگر نبود ازین جمله نص

درم جواب اندرین باب

نوعی کرده قبول اجاب

گفتی قول نرا آنستقیم است

تا وکیل سنی بسقیم است

بر مورد این صریح گویش

کو بچ سنی مکن فراموش

چون سوسا بنوک مصطفی است

باجمع مجاب در غر آفت

از بهر مصالح زمانه

گفتای علی ازین میان

بودند بتو در مدینه اول است

این از خدمات دیگر اعلا است

این را چون منافقان بشند نه

باطنه همه زبان کشیده نه

یعنی که علی فرار بنمود

خود را بر زمان فرار بنمود

بشده سنی جو شیر بزندان

آمد به بینی چشم گریان

میگفت به گریه با سپهر

کا با را بهر در نهما یا لشکر

ماندی بزبان کوده کا نم

پس مانده کنون با بنی او نم

آن روز بینی در سحره سفت

باینترضا جواب این گفت

کار یک بود ترا آن روز آ

را چی نشویا مگر بدان کار

باشی با من محبت افزای

همچون مارون نبرد موسی

عبارت حدیث است که رسول الله علیه و سلم با میر کوفتین

علی گفت اما ترخی بگو منهنش نمره مارون من موسی و در شکر است  
 این حدیث را باین عبارت آورده است که انت منهنی بخرت نه  
 مارون من موسی الا الله - لا اله الا الله  
 یعنی موسی زهر میفشد      برون جوشد در پاهای منقحات  
 بگذر آشت بجای خورشید مارون      ناکار زمان بود تقالوت  
 امروز با کهل با بیل و پست بود      با جلد مخالف نمود تا نذر  
 جز تو بکسی در کشش نیجا      این کار زهر کس نیاید  
 در این دو حدیث ای برادر      تعظیم علی بود مسکوت  
 دانیم دلیل علورست      چرا آنیم نشان قریب است  
 مقصود خدایت علی است      جز مدح و ثناهای آن و سب  
 همچون مارون مد آن خلیفه      کین حکم ندر آن وظیفه  
 زان رو که در آن زمانه مارون      خود کرم خلیفه بود مادی  
 لیکن بکلیم آن سفر آرز      در حکم سپهر است اینا بنما  
 نتوان بعلی سپهر ماکفت      اینا زنی بس و در کفت

وجه دیگری هم اندرین باب  
 دریم کنون نیز در اجناس  
 تشبیه علی با مارون  
 باشد ز قبایر عقل برون

ز آن رو که علی بس از سیر  
بستر از موسی و لک ماور  
احوال که کرده باشد  
تشبه نده، نسبت لایق  
هر که بکن بر ما گذریش

عمر کا عیاش بود ر کا مهر  
از درفشش رفتن  
اورتبه خویش برده باشد  
هرگز نشود بهم موافق  
نقلش طلبی از توبه

ناظم جواب اندرین باب  
گوید که خلافت جدید سما  
کو قصد کن ازین امامت  
ز آن رو که خایه در کرم  
مانده این ام مکنو چشم  
دو بار بنی بعز اقبال  
با ام نبی شده و خلیفه  
این نوع خلیفم که امام است  
این نسبت قر اعماد است  
این حال نش اعتبار است  
امام شریفین علامت

در دستخ بطرف در باب  
کو را بدینه شد مفر سما  
باشد نبود در سخی عزت  
کر دیده با این صفت مکرم  
کو هم خلافت است موکوم  
چون عزم سفر نموده در حال  
بودش بدینه این وظیفه  
با او هم امامت تمام است  
لیکن نه امامت هر دو است  
با هر که رسد بزرگوار است  
از باب خلافت و امامت

بعد آنکه عبدالله بن مکتوم مجامعتی را در مسجد نبوی و عیسی بن  
 سبیب او با حضرت صلوات الله علیه سلم نازل شده قصه جمعا  
 بود که روزی با حضرت صلوات الله علیه باصناد بد فریشتی نشسته بودند  
 و ایشان را دعوت اسلام میکردند درین حال ابن ام مکتوم نیز  
 یک سوز صلوات آمد حال آنکه او ناپیدا بود گفت یا رسول الله  
 خلیجی قما حکمک الله و این سخن را تکرار نمود و او نمیدانست که  
 رسول صلوات مشغول برینده و موعظه فرستند این سوال او درین  
 حال بر حضرت مکرر آمد و در همه مبارک فریشتی کرد و اعراض  
 درین حال این آیت نازل شد که شعر برستای و صلوات  
 الله علیه وسلم بعد از آن حضرت او را بسیار کرامت می نمودند و  
 هر گاه که او را میدیدند میکشیدند و جیبش را میبوییدند و او  
 را دوباره مدینه حلیفه کرد در تفسیر بحرالعلوم آورده است که  
 چون ابن ام مکتوم در آنست که بیغم صلوات که آن نمود سبکبار  
 گشت و از مسجد بیرون آمد ناگاه میان بیغم صلوات و میان بزرگان  
 قریش چلبی واقع گشت از نظر بیغم صلوات پوشیده شد بیغم  
 صلوات در آنست که این کار چنانکه می بایست نیستند و در  
 خوار و درین حال ناپیدا شد تا او را در یافت گفت ای عبدالله

باز کرد که تو در عیال محمدی نیا آنکه بپوشی باز کرد آینه  
 آورده در مسجد در آورد و در آسای مبارک خود فرود آورد  
 و در زمین گزیند و او بر آن بنشاند که جیره نیل علیه السلام  
 فرود آورد عیب و توبه **الآبت**  
 در حبسهایار شهورما قوی زالی حقیقه مسطوما  
 دیدم بکناب بود موجود مضمون عبارت این چنین  
 گرفت علی که زاصی ب نزدیک منست احباب  
 در یک سخن آنکه بعل است در موضع ذکر آنکه دخل است  
 دخل آنکه در روف در بیت تاریک دلش بنقص عیب  
 بعل آنکه حرام زاده باشد در راه خطا و رفت ده باشد  
 در صحت نقل این حکایت افضل خطاب حمود است  
 قال فی فضل الخطاب فی الناطق عن ابا حنیفه رحمه الله  
 من قال علی رضی الله عنه اجیب فی الجمیع فهو رجل فعل و فی  
 موضع آخر دخل وهو تخفیف دخل وهو الذی فیہ دخل ایما  
 فی ریشة والنفل تخفیف نفل وهو الذی ولد فی الزنا  
 و فی المغرب نفل الاویم فیه و قال فی فضل الخطاب  
 قال علی رضی الله لا اجد اصداً ینضلع علی ابا بکر رضی الله عنه





ثم احسن عروجه من جبرته الدين اكثر كان تناقضا نعم ان  
اجبا غير الافضل اكثر من حجة الافضل لانه دينه كقرآنه  
واحسان ونوره فلا تناقض في ذلك والاشاع فمع اعتر  
وبان افضل هذه الامم بعد نبينا صلي الله عليه وسلم ابو بكر  
ثم عمر ثم عثمان ثم علي رضوان الله تعالى عليهم اجمعين لكنه  
اجيب عليا اكثر من ابي بكر مثلا فان كانت الحجة المذكورة  
محببة دينه فلا يصح للكل اذ محبة الدنيا لازمة الافضلية  
كما قرناه وهذه الم تعرف بافضلية ابي بكر الالبسان والاعلم  
فهو معضل لعل للكونه احببه محبة دينيه زائدة على محبة  
ابي بكر وهذه الالبوز وان كانت الحجة المذكورة محبة دينيه  
للكون من قريب على اويله ذلك من العبد فلا امتناع في صح  
على رضي الدعنة بذلك اويله وان يبلغ انا رطل جارا  
يفضلوني عليه ما فهمه وجره فضلع عليه ما فهمه من غير عليه  
على المفسرين وما نعه ذلك ما في البخاري رابع محمد الخليفة  
رضي الدعنة قلت لابي عليا ايما الناس خير بعد النبي صلي  
الله عليه وسلم فقال ابو بكر رضي الدعنة قلت ثم من قال عمر  
وحين ان يقول عثمان ثم انت قارا انا والا واهم من المسلمين

ازوا

بر جمله اوست استهشند  
 از جمله زنان و هر نما شما  
 هرگز نرسد افضل ایشان  
 خواهیم که کنیم بیان اعداد  
 معلوم شود که چند بودند  
 اعداد نوشته در کتب است  
 از عالیه و ضریح باد اسما  
 با حفظه زینب ز کیه  
 میمون درین شمار همراه  
 اعداد بسیارده مقرر است  
 زان پس همچو سیریه تمام است  
 که صیقل بدی که از ایشان  
 بر خود در طعن و بعین بکش  
 اعتقاد باید کرد که ازواج ظاهر است رسول صلی الله علیه و سلم حادراً  
 ن مؤمنانند از جهت تحریم و از روی تعظیم فی قلبه السبوا ویا

ازواج کثیره ظاهر است  
 مستند افضل است سوزناز  
 در فضل و ثواب کس نسوان  
 اکنون بنویس قول استناد  
 کاتبان که بدین پس بودند  
 قوی که ز ناظم نصیحت  
 نه بوده نسایمان است ابرار  
 با ام جبهه و صفییه  
 ام سلم است مسوده آنکه  
 دیدیم و سب بقول دیگر  
 یک زینب دیگر کامیاب است  
 انیت عینی اهل ایمان  
 هر کس که زبان طعن بکش  
 اعتقاد باید کرد که ازواج ظاهر است رسول صلی الله علیه و سلم حادراً  
 ن مؤمنانند از جهت تحریم و از روی تعظیم فی قلبه السبوا ویا

رو بانه صلوات الله عليه وسلم اراد غزوة بنوك فامر الناس  
 بالخروج فقالوا لستادنا اباونا واما تنافرت كنت  
 الآية يبيع اوبى بالمؤمنين من انفسهم وازواج امرتها  
 هم ويروى لهم اتي في الدين فان كل يبيع اب لا يمتنع  
 حيث انه اصل فيما به الحكيوت الابدية ولذلك صار المؤمن  
 اخوة صنع آية نبي اوليت بمؤمنان از نفس ابي  
 ابن در كل امور بدست که او نميغرماید وراض نميشود  
 مگر بجز برای که عین صلاح و محض فلاح ایشان است  
 بخلاف نفسهای ایشان که بغیر صلاح و فلاح راض نمیشود  
 پس واجب شده که اعتقاد باید کردند که یقین اجابت  
 از نفسهای ایشان و شفقت او اتم و اکمل است و آنکه از  
 آیه یقین ما در آن مومنانند با نسیح است که بعد از پیغمبر صلوات  
 الله عليه وسلم نلاح بر ایشان حرام است چنانکه بر ما در آن  
 و تقطیع ایشان واجب است چون ما در آن از همین جهت  
 فرمود عایشه راضی اللعنات <sup>کما امرت المؤمنین</sup> <sup>بأن</sup> <sup>تأمنن</sup>  
 در بیان تفضیل ایشان با یکدیگر <sup>بکیس</sup>  
 از آیه یقین <sup>مسطور</sup> <sup>النساء</sup> که بنام کشته مذکور



من البصحة الأربعة ومن ثم جعل ابن السكيت من بعض أئمة حمه  
 إذ فضل الحسن والحسين رضي الله عنهما على غيره الخلفاء  
 بما لا ريبه رضي الله عنهم أي من حيث البصحة المطلقاً  
 فهم أفضل منها علماً ومعرفة لا كثرة تراتب وإنما لا إسلام  
 انتهى كلامه وقال إمام النووي في شرح الأربعين اتفق الثوري  
 م على أن العائشة أفضل النساء النبي صلى الله عليه وسلم سراً  
 خبرهم فإن الناس اختلفوا في ذلك فقال ابن العربي وجا  
 عدهم خبري أفضل وطاليف بانه عائشة أفضل قال لا ريب  
 جعله السلام لا الترتيب في عائشة فإن الوحي لم ياء  
 تنع وإنما في تراتب أمه الأعالية رضي الله عنها عرساً  
 أن كاه عقيدة ابن جنين ر كزعبت شانه ابراسا  
 آن قول که از صحابیانند به جمله زنان را فضلا سند  
 که هر صحابیات باشند هر چند که صالحات باشند

از کاه عقیده که عارفان اند در خانه اول بجای جا بنده  
 راخبار جنینی شده است معلوم بوده به پنج سله ابن معصوم  
 تمام اولین اگر بدانی عبد الله است ابن ثانی

سیوم در قضا

ابراهیم است بعد از ایشان	سیوم در حجر فضل اجناس
مبسنند که بود این دیکس	بس طلب ظاهر ای برادر
بود این صفت از برای تقصم	اندر حق قاسم و بر ابراهیم
بیش از بیعت تولدش بود	قاسم جهان جوش مولود
مولود شدند در سنوت	آن دوی دگر ز بعد بیعت

ثابت شده این چنین در اضا	چاره نبات صدر منحت
با فاطمه یازم کل سوم	زینب بود در قیه معلوم
اولاد رسول جز بر ابراهیم	آن گاه شنو ز روی تعلیم
از یک صد فقه در موجود	جمله ز ضد هم اند مولود
کو میوه گلشن فادجی است	ابراهیم آنکه بعد اینهاست
خرد ماریه بود مادر او	از ماریه است گوهر او
در روضه الاحباب آورده است که ماریه قیطع طبع	و سیم نیا دو جاریه بودند که موقوف حکم سنگداریه بخبر
صلی الله علیه وسلم هدیه فرستاده بود حضرت صبا الله علیه	و سلم سیرین را بچنان ابن ثابت بسله شعر بخشید و ما
لویه را بخدعت خرد نگاه داشت ابراهیم پس آنحضرت صلی الله	

عیبه سلم از ماریه تولد نمود و ماریه در اعدا آذ از و آن ظاهر است  
 از انجهت مذکور شد که از مملوک حضرت صلح بود  
 دیگر زعتاید آنکه ز اولاد با فاطمه بود فضل ارشاد  
 در نذ فضیلت مکمل زینما هم او است بیگانه افضل  
 از قول رسول فضیل دیگر او است به هم ایما برادر  
 چون سیده النش فرود فضلش بزنان فرود  
 بلند زینست عالم در فضل و حب غنچه اکرم

ای انکم بود تر اطاعت در مذہب است و جماعت  
 در وصف محابه و پیغمبر ز آنها که خلیفه اند و رهبر  
 ترتیب خلافت انجم کفتم بعد کا تو دور کا که بود کفتم  
 این دور تکلیف ز کوشش پر زینا بهتر دانی ز دور مکتون  
 ترتیب فضیلت از خلافت در باب مکتون درین خلافت  
 كما قال الشيخ المحقق عم النسفی رحمه الله في عقاید  
 افضل البشر بعد نبی صلعم ابو بکر الصدیق ثم عمر الفاروق  
 ثم عثمان ذابنورین ثم علی مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین  
 از چهار بار در باب فضیله بود بیان اصحاب

از قول سلف روایت این<sup>اه</sup> از بعد خلیفهای کاسل  
یا این بر شیخ انده فاضل زانهاست بعد سعد قاس  
با طلحه ز پر کامل الا خلاص آنگاه عید عبد الرحمن  
از بعد چهار بار بی آن زان بعد بدانک اهل براند  
که فضل از بعد خویش صد انده دیگر بغضت و هدایت  
از اهل اصر بود روایت زان پس نبود بغض  
چون پستیان اهل رضوان اصحاب که اهد عقیدت اند  
آنها بس ازین بزیب و زین اند تا در در ترا کند طیب  
این نقل طلب نماز طیب قال ابو منصور البندادی  
الحمانا مجموعون علی ان افضلهم الخلفاء الاربعه الراشدون  
علی الترتیب الخذ کور ثم تمام العشره المبشره ثم اهل بدر  
ثم اهد ثم بیعه الرضوان و من فرقیه اهل تابعین  
من الانصار و كذلك السابعون الاولون و هم من صلح القتلین  
و قبلهم اهل بیعه الرضوان رضوان اللہ علیهم  
جمعین ثم کلام امام شهاب الدین توریست  
رحمته اللہ در عقاید خود آورده که بعد از خلفاء و ارا  
شعرا رضوان اللہ علیهم جمعین از بهشتی صحابه تمام عشره



همیشه اند که رسول صلی الله علیه وسلم بر ایشان کو آمده اند  
 است که اهل بهشت اند و از طمغه علیّه صحابه اهل بدر اند  
 پس اهل صحابه بیعت الرضوان و موم مهاجران فاضلتر اند  
 از عموم انصار و از خداوند آن سسابقه در دین آنها نند  
 که میان دو هجرت جمع کرده اند اول هجرت دوم بمکه <sup>کلمه</sup>  
 آن گاه بشنوز علم و تقویا <sup>بیشند</sup> زهم زیاد و اقوس  
 میدان که مهاجرین در تار <sup>فاضل</sup> بود از عموم انصار  
 این نکته بگوشت در باب <sup>که فضل</sup> عموم اهل صحابه  
 افضل بود از جمیع امت <sup>انیت</sup> طریق دین امت  
 از بعد صحابه تابعین اند <sup>که فضل</sup> تخلق چون نکین اند  
 آن که تبع تابعین است <sup>باجر</sup> فضیلتش چونین است  
 و خبر آن خیر القرون قرنی ثم الدین بلونام برین معنی در  
 فضیلت اولاد خلفای راشدین با یکدیگر دلیل واضح است  
 آنکه زینل چهار بار اند <sup>بشنو</sup> که زهم چه فضل را آرند  
 بر قور اصح بفضل آبا <sup>مفتی</sup> طریق داده غنوس  
 افضل پدرا آنچه معلوم <sup>فضل</sup> نسیران از دست مفهوم  
 پس آنکه بود اوله شریف <sup>افضل</sup> باشد زینل حقین

فضل همه را ز روی ترتیب  
الاشرف کشتن جو د  
چون از نسبت جلد اکل  
باید که بزرگ بر شمارند  
در قرآن که طریق تفضیل  
بر حجت نقل این حکایت

دانند ز هم نژاد و یکا نگذیب  
کز فاطمه نوده اند مولود  
زا اولاد به یار پیش از فضل  
کز قرب نصیب بزرگوارند  
در تفسیر علم داده تفضیل  
از فضل خطاب جو رو آیت

فقد قال بعضهم لا تفضل لای بعد الصیابة الا بالعلم والتقوی  
لکنه الاصل ان ترتیب اولاد هم علی ترتیب آبا بنهم الا ابو  
لاد فاطمه رضی الله عنهما فانهم مفضلون علی اولاد ابی بکر و عمر  
و عثمان رضی الله عنهم بقره رسول صلی الله علیه وسلم فمهم القرۃ الطا  
هره والذریة الطیب الذین اذیب الله عنهم الرجس ابدا بیت  
ویطهرکم قطعا اعتقاد باید که کرد که از ابی که اعتقاد و افضلیت  
که هیچ پیغمبر از شرک نه زاینده است و هیچ شرک از پیغمبر است  
بیده است این سستی غیر حق و باطل است  
از قول رو افضلیت مشهور  
حرف که بود ز عقل و دین دور  
گویند بی نیاز کا فر  
هم گز نشود بخلق ظاهر  
یا خود ز بیم ما نشاید  
کز وی بسرا بگوز آید

این را لیکن اعتقاد زنهاست  
ایرا هیچ آیت رسول در بهر  
آوردند از لغت تر است  
نوحی که رسول مجتبی بود  
ناگاد اگر رسد بجای طم  
کین عقده بکف در میان نیست  
بنمود ز تو این سخی سزوار  
کین مسئله است از عقاید  
انسابی سل ز عقل با سزا  
در ملت خود نهای کف است  
اکنون بشود دلیل معقول  
در کفر اگر زنی و مرد با  
نا که هر دو زور و بر تو فنیف  
باطل نشود نهای سابق  
معلوم بود کفر و ایمان  
ایمان تو گشته است کامل  
در خود پیر تو هست فاضل

دل از خیال بد نکند آسما  
آنگه پیدایش کرد آرز  
زینسا از پسر نماز انام  
دین پسرش از و جد بود  
اینجا سخی ترا بظا هر  
این خود ز فساد در احان  
زود از دل خوشتی بر دل  
بشنود که ترا بود فو آید  
در کفر نهای را چه باک است  
فاسد بود چنین یعنی در  
کام و ز بشرح ماست معمول  
در ملت خود نهای کردی  
در دین پنی خود تصدیق  
تجدید نهای نیت لایق  
در نفس که است تقصیر نقص  
زین با پیر تو نیت حاصل  
از کفر تو از پیر چه حاصل

جلاله و بیست و نه آیه از کتاب مشهور بود جنونی در آثار  
 عظیمه برده نرود اندر ایمان بر قول صحیح ابن صلبین دان  
 بر هر دو کس حکایت است بر عکس سستی روایت است  
 بر اهل حق اعتقاد است کان جمله کمی تا بعین همین  
 شیخ شهاب الدین نوربشتی رحمه الله در عقاید خود  
 آورده است که حدیث اهل حق است که پدر و مادر پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم بر کفر بودند و این بنقل درست ثابت شده است از  
 آن جمله حدیث ابن ملبکه است از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود  
 این ای ایاقان فی النار قال فاین ابوک فقال ینسب صلی الله علیه  
 و سلم ایتیم است بعبیر کافر فبشره بالنار و حدیث ابو هریره  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بزیاارت مادر خود رفت لفظ حدیث  
 اینست که رآر النبی صلی الله علیه و سلم قرآم فیک و ابیک من حولہ  
 فقال استار زنت رتبه چون از طرف نقل ثابت شده قرنا  
 بعد قرین این قضیه در میان امت مشتبه بود و جواز از این  
 باصل شرع دانسته شد مخالف آن چون از ضلالت نبود  
 و استغایب فتنه در میان اهل ملت و طلب تفریق کلامه این

تم کلزم قال القاضی رحمۃ اللہ فی تفسیر فی قولہ علی ما کان  
 للفتح والذین آمنان یستغفروا للذین آمنوا انہ علیہ  
 الصلوٰۃ والسلام قال لا یطلب فی حضرت الوفاة قل کلمۃ  
 اجمع لہما عند اللہ فای فقال لا زال استغفرک ما لم ار  
 عیدہ فترکت وقبل فی فتح مکہ صرح الی الابواء فزار قبراً  
 مہ ثم قام مستغرفاً فقال ایہ استاذنت ربی فی زیارت  
 قبر امی فازن بلی واستاذنتہ فی الاستغفار لہما فلم یأ  
 زن لہ و انزل علیہ الایمان ولو کانوا اولی قریبی بعد  
 ما تبیین انہم اصحاب الحجیم بان ما نوا علی الکفر وفیہ دلیل  
 علی حوزہ الاستغفار الیہم فان طلب توفیق الایمان  
 وہ دفع لقتضی ابراہیم علیہ السلام لایسہ الہم و ما کان مستغفاً  
 ابراہیم لایسہ آزک الاعمی موعودہ و عدا ما ایاہ بقولہ لا استغفر  
 ن لک امیرا لاطلبنی مغفرتک بالتوفیق الایمان شیخ سیوطی  
 بعکس ابن نوحہ اند واللہ اعلم بالصواب  
 از شیخ سیوطی ابن حکایت ویدیم بر سادہ روایت  
 بشنود کہ روایتش جنین آ کہ عایت ام مومنین است  
 کوید روزی رسول رسبر بشنود کہ ز بقیر عار دانی سما

خود را بد عاقل و آراست	دورزش نماید آن زمان خرد
در قبر حیات یافت ما در	در نور زینب شد و منوچهر
ایمان زینب قبول نمود	نصرت یان رسول نمود
در قبر شد آن زمان مسلمان	مرد پس از و سوره ایمان
مردیت از و بقول دیگر	کین بر اوین شد سیر
هر دو عمر حیات دیدند	وز میوه زندگ چشیدند
در دین زینب شدند داخل	گشتند ز مومنان کامل
زین کونه سخن نماند مبهم	والله بكل جارا علم
لیکن اکثر بقول او	دارند عقیده مسمما مکمل
آن نوع که در پیش فرمود	رفته اند آن جنا که بنمود

في رسالت النبي ﷺ رحمة الله ادرجه الاولى ان الله تولى  
اجياها افاضا و ذلك في حجة الوداع و روي عن عا  
بش رضي الله عنها و روي الحبيب الطرس في ذخاير المعصوم  
سنة ١٠٠٠ عن عايشة رضي الله عنها انها قالت ان النبي  
صلى الله عليه وسلم نزل المحزون باكي حزينا فاقام مائتا  
والله تولى ثم رجع مسرورا قال رسالت ربي فاجياها  
فانتهت بي ثم روماء واه ابو حفص بن شيبان في كتاب

النسخ والمنسوخ له بلفظ قالت عائشة رضي الله عنها  
 مع بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم حجة الوداع فمر على سطح عقبة  
 لالحون وهو باب خزيمة فبكت لبكائه ثم انزل  
 فقال يا حياء اسمعك لاستهدت الى جنب البعير كنت  
 مليا ثم عادوا الي وهو مشتم فقال ذممت بقرتي فسار  
 ربه ان يحبرها فاحيا ما فاحش بذكره وورثه حديث  
 عائشة رضي الله عنها اجيا البويه صيا الله عليه وسلم حتى اضا  
 فالاشع اجد العسقلانية في المواهب الذينة قال  
 السهلي ان في اسناده مجاميل قال ابن كثير انه حديث  
 منكر جدا وسنده مجهول وقال ابن دحية هذا الحديث  
 موضوع يرد القرآن والاجماع انتهى كلامه <sup>بمعقب</sup>  
 علم آخر بان لم يرد صرح بان الايمان بعد انقطاع العمل  
 بالموت ينفع صاحبه فان اوعى اجد الخصوصية فعليه  
 الدليل وقد سبق بذلك ابو الخطاب بل وضد وعبار  
 من من مات كافرا لم ينفع الايمان بعد الرجوع بل لو اخرج عنه  
 المعايين لم ينفع ذلك فكيف بعد الاعاده قال السنود ما  
 رحمة الدفينة ان من مات على الكفر فهو في النار ولم ينفع

قرآنية المعرف

اقرابة المقربين وفيه من ان مات في الفترة على ما كانت  
 عليه العرب من عبادة الاوثان فهو في النار وليس في النار  
 حواذرة نبل بلوغ الدعوة فان هؤلاء قد بلغهم دعوة  
 ابراهيم عليه السلام وغيره الانبياء وقار الامام محمد الدين  
 راضي رحمة الله من مات مشركا فهو في النار ان مات قبل  
 بعثة لان المشركين كانوا قد غمروا الحقيقة وبن ابراهيم  
 واستبدلوا بالشرك وليس لهم حجة الله تعالى استثنى  
 قار السبوط انهما لم يبلغ الدعوة لانها كادتا في زمن فترة  
 عم الجمل في المشرق والحرب فلم يكن اذا ذاك احد  
 يبلغ الدعوة على وجهها ولا من يدري ما شيا من الترابيع  
 مع خبيثة انهما قبضا في حد ذاتها بس ولم يبلغا شيئا بحمل  
 الوقوف على الاضمار والتفحص عنها بالاسفار فان والدته  
 كما في صحح الحافظ صلاح الدين العلامى عاشت نحو ثمان  
 عشرة سنة ووالدته عانت نحو العشرين تقريبا  
 زيادة انها حذرت مصونة محمدا في البيت لا تخرج بالوجا  
 ر ولا تخرج في بحر ما واذا كان الذي اليوم مع فتوالا  
 سلام وانفق شرقا وغربا لا يدري من غالب اجسام النبيمة



لهم مجال طهر من النقاء فما ظنك بزمان الجاهلية والفترة  
 زالمة كسیر کفر او هم بود است یقین ز ام مبهم  
 بو طالب والد علی بود کز او بر نسب هم بنی بود  
 در ملت رافضی چنین نیست این قول نیز او یقین نیست  
 بودش بر بنی اگر چه اخلاص بسیار غوره حضرت خاص  
 آخر جهان نیافت توفیق بر دین بنی نکرد تصدیق  
 بر قول اصح سخن جز این است ایما و آسما بر آنکه او برین است  
 شیخ شهاب الدین توربش رحمة الله در عقاید خود او  
 رده است که بعضی از بنی طایفه که از قول حق تجاوز کرده اند  
 در ابوطالب غلومی کنند که ابوطالب بود و کسی که بر کفر  
 او کو آهی میدهند تعصب و عداوت بر اهل بیت است ز آبروی  
 میدارد و دروغ میگویند و حارا آنکه اثبات کفر و بیما بقول  
 رسول صلی الله علیه و سلم بشهادت امیر المؤمنین علی درست  
 شده است نعوذ بالله من جهل یقصر بصاحبه الیه القور  
 حدیث درست است که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که اینون  
 النار عذابا ابوطالب وهو مشغل بنعلین یعنی ضامدا عمر  
 و حدیث درست است که بیع فرمود با عم فل لا اله الا الله کلمة حق



اندر کتب است آنچه مستور بود	اندر کتب است آنچه مستور بود
سناک بطریقه یقین اند	سناک بطریقه یقین اند
در یافتن حقه این سفار	در یافتن حقه این سفار
در جنگ اصرار شهید کردید	در جنگ اصرار شهید کردید
او کرده بر آه حق مکتل	او کرده بر آه حق مکتل
سر دفتر اهل نظر عباس	سر دفتر اهل نظر عباس
وین هر دو محل اعتبار ند	وین هر دو محل اعتبار ند
در یافته اند دور اسلام	در یافته اند دور اسلام
در کفر غم زده اند احصا آسا	در کفر غم زده اند احصا آسا
ز ایمان شیخ باو نگفتند	ز ایمان شیخ باو نگفتند
از دعوت او بگناه اسلام	از دعوت او بگناه اسلام
جان پیشند دعوتش سیرند	جان پیشند دعوتش سیرند
دیگر عددی با بدین نیفزود	دیگر عددی با بدین نیفزود
در یافتن حقیقه راه توفیق	در یافتن حقیقه راه توفیق
در خیل مهاجرات بود دهکده	در خیل مهاجرات بود دهکده
کز روزی کت بکفر و ایمان	کز روزی کت بکفر و ایمان
اندر جزایم روی نمود	اندر جزایم روی نمود
در قول کرده است مذکور	در قول کرده است مذکور
زین جمله دوس بر آه دینند	زین جمله دوس بر آه دینند
اول سر مجلس شهادت	اول سر مجلس شهادت
خود را چونند آبی مصطفی	خود را چونند آبی مصطفی
از شامی شهادت اول	از شامی شهادت اول
رویم هم او است شفیق الناس	رویم هم او است شفیق الناس
این هر دو صحنه کبارند	این هر دو صحنه کبارند
بوی طالب و بوی لیب اعمام	بوی طالب و بوی لیب اعمام
احاب بنی نکرده اقرار	احاب بنی نکرده اقرار
از دین بنی دور نماند سقند	از دین بنی دور نماند سقند
اعمام ذکر نکرده اعلام	اعمام ذکر نکرده اعلام
در ملت دین خویش مردند	در ملت دین خویش مردند
عمات بنی بدانگ کشش بود	عمات بنی بدانگ کشش بود
زین جمله بدان زور تحقیق	زین جمله بدان زور تحقیق
از صحیحی بیست بود و نه	از صحیحی بیست بود و نه
در بنی دگر خلاف میدان	در بنی دگر خلاف میدان

صح

انسان

ابنای بنی رسول مکه سیم	شهور بر پنج شهر در خیار
کاینها همه شرع و اعدا دارند	اندر سه شرع نه شهر میسوند
اول شهر دین و بیشتر بزدان	یعنی که علی مرتضی دکان
ختم خلفای راشدین است	اورا بر سه بقاین است
ز آن بعد زو مس صدق شناس	عبدالله است ابن عباس
آن که عقیل و آن و جعفر	در دین بنی شدند رهبر
فضل و فتح است ابن عباس	این هر دو صحیح بر اندیش ساس
ز آن بر راه شرع و آرش	صفیان بنویس ابن حار
از بولهب بجز بود مولود	هم ابن عم رسول مابود
ایمان اکثر خود بنبردند	مانند پدر بکفر مردند
زین جمله یک شده مسلمان	رفت ز جهان بنور او بیان
زار باب سپرد و گشت مذکور	انیت اگر چه مجهول محصور
این قصه ام نبود از عقاب	بنود جو عقاب پیش فوا بید
دانشش از ضرور دین نیت	در دین خلیفه به آن کدین نیت
جو کار و دوستانی اعداست	علمش بیغیبی از جهل اولی است
ناجمله اولی از لطایف	کاین صفت قاری عتاب
کند که عتاب است دلکشا	و آنکو عتاب است رکشا

اقرب بود آنکه شد مسلمان  
 عصب بود آنکه ماند نادان  
 بودش چون ناست سبابق  
 ایراد سختی نمود لایق

تعریف صحابه کردند آشفته  
 معنی با تو بگو عیش معاشی  
 باشند ز صحابه آن نکو ذات  
 گو کرده رسول را ملاقات  
 فصدیق رسول کرده باشند  
 با صدق دل سپرده باشند  
 مرتد از شده ز بعد اسلام  
 ایمان بدلتش بود با آرام  
 چون دآره بنام جن زنی عا  
 رفقه ز همان بشوق ایمان  
 این قول لغات اهل دین است  
 تعریف صحابه این ضیق است  
 کرباز رو جمع با نفع کرد  
 ایمان به پنه خویش او کرد  
 اسلام از وجه بکر بد  
 و از موه مومنان پسندید  
 بیرون نبود ز جمع لیباب  
 بیرون نشمارش ز اصحاب  
 و کذاب الصواعق دخل فیه مع رأی البنی صلی الله علیه  
 و سلم سئل به ثم ارتد ثم اسلم فمات علی الاسلام کما حث  
 بن قیسہ فآزکان ممن ارتدوا فی بی الی الی بکر الصدیق  
 اسرافعال الی الاسلام قبل منه ذلک جزو جرحه و لم  
 یختلف اصبر عن ذکره فی الصحیبه زبده المحدثین امر جلال الله

بی

کتاب محاربت

جلال الدین محدث نیز ابن مضمون را در روضه الاحیاء  
بخصوص از یاد نموده در میان آنکه بحار با قات بیان اصحاب  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع شده طعن و سرزنش نباید  
و زبان نگاه باید داشت که با خلفا و اهل بیت ظاهر شده بود در کوا

در دعوی ملک با خلافت در راه دور نبود از لطافت

که جنک و صل بدی است و آرد

اینها از خطای اجتهاد است

در جنک و صل لطیفه نیست

در دل ننگ تو بدترها است

ناگانه اگر خطا فتادش

زاندیش منه تو پاسی بیرون

باید عهد آسبر او سگ

خود را تو ازین خطا نگهدار

فردا تو افاض البهاون بس نفیقه و لاکفرا لکنم

مخطیون صما فیعلون ریزه یون الیه ولا یجوز اللحن معاویة

لا ذع بهار الصیابة ولا یجوز نفعه یزید و لا تکفیر فانه من

جمله المؤمنین و ام جلی صیابة انما انش خذبه و انش عفا

حقا

بر من و حق که اعما است

چون با بعد عا خلیفه نیست

از غیر خطای اجتهادها

بر کشته می و اجتهادش

با سرزنشش مد اعطون

دشمن نتوان شمر و او را

کو کرده خطا اگر درین کار

عند في شرح المصباح المحروب التي جرت بينهما كانت  
 لكل طائفة شبهة اعتقدت تصويت انفسهم فيما بينها  
 وكلام متآذون ولم يخرج من ذلك احد منهم من العدا لئلا  
 لانهم مجتهدون واختلفوا كي اختلفوا المجتهدون بعد هم  
 في اجتهاد انهم اما معاوية رضي الله عنه فهو من عدول الفضلاء  
 بما والصحابة النجباء رضي الله عنهم ثم كلام اما المحروب البقي فما  
 نت لكل طائفة شبهة اعتقدت تصويت انفسهم فيما  
 فكلهم عدول رضي الله عنهم ومتآذون في حروبهم وغيرها  
 ولم يخرج بشي عمق ذلك احد منهم من العدا لانهم مجتهدون  
 اختلفوا في مسايل من محل الاجتهاد كي اختلف المجتهدون  
 بعد هم في مسايل ولا يلزم ذلك بعض احد منهم نقل من شرح مسلم  
 صحاح امام النوراني في اول باب فضائل الصحابة رضي الله عنهم  
 اعتقاد ما يدركه اطاعت امام حوزة عصر خلق واجب  
 آنه انك امام وهم هيئته بعد از خلفائى را كه شده است  
 هر چند خلق خوش سلوكند با حكم صديت از ملوك اند  
 در لفظ صديت خبرت سال در نام خليفه است اقبال  
 زان پس ملكند يا امير اند با خلق كرج دستگيرانند

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بخلافه لعبدى نلتهم منتم فغير  
 ملكا عضو منكم اما خلفاى آل عباس مشهور بود و ديوار باي  
 ديگر خلفاى آل مروان اين نیز بود عيان از نه پهلان  
 جمله بخلافند مشهور هستند به خليفه سطر  
 خواهم بگويم اگر موافق است نام خليفه نبت لائق  
 اين جاسقى صواب داريم زيب بخت جنين جوايگ  
 مبداء نگه چهار بار بر حرف هستند خليفه باي سطلقت  
 هيچ بخلافند كامل بر هر چه رسول گفت تا يلى  
 چيزى از مخالفت بدست يده هرگز مطابقت نجل سيند  
 ز آن بعد هم از متابعت بود كامه بجهل مخالفت بود  
 ز آن بعد يعنى كه آن ضبايان اين از مضمون مثل آن زمان است  
 قرينه كه يلى مصطفى بود اين قرن بمنزل او كجا بود  
 آن گاه بدان مخلوق واجب بود ندر با امام خویش را  
 و تا نكته بشكركم بايگانه بايد كه امام خود شنايند  
 بر طاعت آن امام باشند تابع با و عهده ام باشند  
 يعنى با امام خود اطاعت دانند اهم هر مهاست  
 زان رو كه اگر امام نباشند كسى از يدي جزو نباشند

اين  
 است  
 است  
 است



بسیار از اجبات اسلام  
کسی بود بیک کس ندانند  
قطاع طرف مال مردم  
هر کس کند خود هر شیخ  
قائم نشود در احکام  
از بعد وفات شفا ابرار  
این ام بزرگ از تفهیم  
موجبی باید بجمع طاعت  
مشرط است و لیک در امانت  
مردمی باید نوزن درین کار  
زنی ناقص عقل بلکه بن است  
مردی باید و لے مسلمانا  
کافر کشد بدین امانت  
مشرط ذکر آنکه باشد از اذ  
چون بنده بر پیش چشم فرار است  
بالغ باید امام و عاقل  
مجنون هیچی از خود ندانند

چه او نشود هیچ انجام  
اعباد جمیع کس را خوانند  
گیرد بظلم و بی حکمت  
بکشد ز قوی ضعیف و دروغ  
هرگز نشود در آن اسلام  
شده نصب امام اول کار  
کودند بدفن نیز تقدیم  
آرد با امام خود اطاعت  
کینی ضد صفت بود در اسلام  
تا باشد لش این لقب سزاوار  
لا یف بود سب همین است  
نادین رسول و آرد اعیان  
را می بنود بجهنم نمانند  
بے بنده کس با صل و بنیاد  
باند صحت است هر کار است  
قاصر نه بعقل بلکه کما علی  
تدبیر زمانه را خود آکنند

قادر باشد

قادر بکنند بیسی در اجسام  
 شرط در کوشش بود عدل است  
 شرط است بیست آنچه باید  
 بنیود و امام را کسی است  
 تا حفظ کند حدود اسلام  
 قائم نگند بجز در ایالت  
 تا در عهد و کند که شایسته  
 در ملک جهان کند حرام

این مسئله از سر عقیده  
 هر که با ماعت است عازم  
 باید که بود و خلق ظاهر  
 مخفی بنود بیست عدل  
 منتظر صلاح ایام  
 در شرط بود امام معصوم  
 در شرط بود که بکنند افضل  
 جز شیعہ کسی چنین نراند  
 مهدیت امام بر حق امام  
 هر کسی از عقل بهره مند است  
 ز آنرو که بکنند امامت  
 از خردی که او بود شایسته  
 بشنود و بنظم و آرسیده  
 با او بود این طریق لازم  
 از نیک و بدس زمانه حاضر  
 خود را بعد و کند هویدا  
 بکنند عمری با بد هر که نام  
 اندر کتب آنچه معلوم است  
 و ز اهل زمان خویش اکتفا  
 بشیعه استغنی جز این نراند  
 مخفی است کنون از خرد و عدل  
 و آنکه که کلام ناپسند است  
 اول شرط است استقامت  
 در دهر که بشود امامت

در کار زمانه ایما بر آدر  
باشند اگر این صفت بدو را  
شرط است بقول اهل جمہ و سما  
کز اہل قریش عام با ید  
در حدیث خوشنام اعظم  
او انقریش اگر چه بند است  
بیغی جو بود قریش موجود  
اور است امامت مسلم  
ہر کہ بقریش این نباشد  
باہر کہ بعین شد این حکما  
ہر کہ بکتاہر ہا کہ شتہ  
زیرا کہ شر ایط امامت  
خود را جو بدین شر ایط است  
ہر کہ بچینی کے جہلام و  
شد از ہر بدین موافق  
باشند لیکن یک از جہل تن  
ز انسانکہ بود بعلم تقوی

باشند عدم دجعا بر آدر  
باو ہر اسم بچینما است  
از اہل حدیث کتہ مشا کو  
ناکار بہ و غام آید  
این شرط نہ آشتہ مسلم  
از غیر قریش ہم بر آدر است  
با او بود این صفات مجود  
بر وی نبود کے مقدم  
این شرط باو یقین بنا  
جائز باشد باو امامت  
این نقل طلب ز نور بشتہ  
باشند وجود او سلامت  
شدہ انہم شرط ہا باور است  
از اہل صلاح مشورہ کرد  
کیس کس یا امامت لائق  
شخص بعلم دین مرتین  
از اہل زمان خوشن قویا

علم کہ

ویرا به هر رضایه بیعت	عالم کند اینند از بیعت
دست از سر صدق بگشاید	توانی پس که گران بر بیعت
باید با امام معتقد شد	اجماع جاهل که منعقد شد
واجب است با او اطاعت	حاصل که بقول این جماعت
بسیار ز شکر در رو آید	در نصب امام اختلاف آید
تا بیعت خلق را بست آید	یعنی جموع در جمیع آید
قولی علیها دین برین است	اقرب بوصول شرع نیست
این نقل طلب نور است	هر که بکتابها گذشت
در زهد و صلاح گفت قام	نسبت ز امام شد بر قائم <span style="float: right;">ح</span>

مغزین نکرد از امامت	بشد جو بدینست کس نفاعت
در بیان آنکه جنایه معجزه و کرامت و حرق از اینها	
و اولیا واقع میشود اگر از غیر این واقع میشود حکم دار	
ببینو سخن اعتقاد است	بنمود که چه فرق عادت
دعوی بیگانه اگر طراوت	با خارق عادتش بیار است
هر چه که خواست اهل انهار	کرد او بهمان طریق انهار
چون خارق عادتش مطابق	با دعوی او است با خلاق

این خاص بود آن نگو	ناید ز کس موارض او
جز مجزه نام او خاکست	این جز از بیع نداشت
نامش نهی بجز کرامت	آنی زو بیع است عرف عادت
کاهار بخرق عادت آورد	و در من معاشرت ای مرد
این کار از مومن بیگبایا	از غیر و الا اگر شد اظهار
دل را آید بی باین سکوت	نامش نبود بجز معونت
در پیش تو خرق عادت آورد	دعوی نبوت از یکے کرد
سازد و خلاف دعوی اظهار	که خارق عادت اندرین کار
جز بیکه نکرده بود ارادت	ز اینست که نمود خرق عادت
در مدحت خود بنده دشتام	که فرقت جهان بی زانعام
مخبر نبود از خرقش	مانند سلیم بدعویش
این مجزه ایست از برنج	کفتا که سخن کند خرق
کاینست دروغ گوئی کند آب	خر کفت حیا بی درین آب
تا دیده او رسد بنوری	یا کرد دعا برای کوری
کرد بد زرد و چشم معزور	چشم در کوشش شد آن زنگور
لیکن خلاف مدعا بود	که آید بهمان دعا بود
موسوم شدت با امانت	این نزد قات با دیانت

بنمود اگر کس

بنمود اگر چه حروف  
 لیکن اگر معارضه کرد  
 این شعبه یا که سحر و جادو  
 باین سخنان باشد قابل  
 و پیش از نبوی علیهما  
 ارمای بود صفت صفات  
 از قدرت حق ز کافر  
 نزد یک محققان اسلام  
 با معجزه هر که دارد انعام  
 آنکو بگراحت است منکر  
 در راه خطا که نشسته از حق  
 استند را چرا که مت یا طل  
 باین عمل اعتقاد کرده

۲۲ باد عورتش هم موقوف  
 ام بر بهمان طرف آورد  
 نام دگر بر باین خوانند  
 کنی دعوی را دست رد و باطل  
 از سفسفی نشسته است اهل  
 نه معجزه خرافات کرامات  
 این ام غیب گشت ظاه  
 استند را چس بود باین نام  
 باشد ضد آبی خویش بنزد  
 کین فعل نه از وی است ظاهر  
 مانده زره صواب مطلق  
 باد و در هر که گشت ما یمل  
 در زمین خود این وقت کرده

ایمان که بود ز باب افعال  
 که معنی حرف را بد گشت  
 ایمان بلیغ گشته محقق  
 ما خود ز امن دان با حال  
 با معنی ضد حرف دانسته  
 تصدیق بود ولیک مطلق

تصدیق بود بمحض خاص  
کامد بر رسول از حد آوند  
باید بودند بصدق منقاد  
تصدیق شرع و کنگه است  
اورا کروید بهنت در دل  
کز رو بر حقیقت اصل ایما  
از قول ابو حنیفه یاد آرد

در شرح و ساز زور اخلاص  
یعنی هر چه از آن خرد منند  
باصق رسول چون خرد آرد  
ایمان بدلت اگر یقین آ  
شکاف شده نه بصدق کامل  
اورا نظم ریما موخ معتقد جنابش آن  
تصدیق بود بشرط اقرار

ز ایمان بکنند سوال سالی  
در دین متیقین حقا  
اقرارش عمل بارگان  
ایمان که رسیده تحقیق  
اتباع ویر این جواب بید  
خواهد بود از آن محکم  
کویند تو فهم کن حقیقت  
ایمان نشود زیاد و کم  
آید اگر از که در احوال

در مذہب آن امام کامل  
کویند که موخیم حقا  
در مذہب شافع است ایما  
باین دو فرض کند تصدیق  
ز ایمان جو بقول او به پرسند  
کانت الله موخیم من  
هر یک سخن بدین طریقت  
در مذہب آن امام اعظم  
تقصیر زیاد در اعمال

تصدیق بجهت اصل ایمان در ویر نشود زیاد و نقصان  
ایمان تو لیک از عبادت اشراق و ضیا کند زیادت

زومر تکب کسیره کردید	عوض کنهی خود جو بگزید
کافر شوکے ز عصیان	هم از شور و ناز ایمان
عمر از کبار اصحاب است از نصیب این خطاب	در بیان اعدا و کناه کبیره این
شکرست ز ناس و سیر و الحاد	نه هکفته کبیره را در اعدا
ناحق دسته بقتل بردن	از مال یتیم لقمه خوردن
از زحرف فر آر در خاکگاه	قدف زن محضه است نگاه
نزد هم این کناه عیبی است	زان بعد عقوبت الهی است
هم اکل ربا کبیره دانند	کردن اولو میره خوانند
دزدیدن باز شرب یاده	در قوز علی شدن این زیاده
وصف کتبه کبیره این است	دقور و کرسی جنبی است
در فسد مثل این کناهان	هر چه بود ز فتنه عصیان
نور کینه ضغیره باشد	او هم کتبه کبیره باشد
کز خرمن شرع خورشید این	بعضی علمای دین برینند
اور کتبه کبیره شمس است	بر هر کتبه کرد آرد اصرار



و کرد کنه مغفرت فرست  
 همه از کنه کبره کردید  
 و نهاد قدم درین راه راست  
 دانست که کنه صغیره کردید  
 بعضی ذکر این قرار دادند  
 این عقده ز در جنین کشیدند  
 برهم رسیده عقیده مخصوصی  
 از صاحب شرع کنه مخصوصی  
 باشد ز کجا بر این معترف  
 جز او نبود کبره دیگر  
 صاحب کفایه فرموده که حق آنست که کبره صغیره از امور  
 اضافیه است دانسته میشود بخصوص که از کدام قبیل است بلکه  
 هر کدام را اگر نسبت بمافوقش می کنیم صغیره است و اگر  
 و اگر نسبت بماتحتش می کنیم کبره است و آنچه کبره است  
 علی الاطلاق کفر است شیخ ابوطالب علی در کتاب  
 قوت القلوب بیان احوال کبره این جنین کرده است  
 ابوطالب علی آنست که دین  
 گوید که بدینت ما درین باب  
 گویند که بدینت ما درین باب  
 از بندگی شود بقصد نظام  
 از عقده زیاده در روایات  
 زان جمله چهار در زبان است  
 چار ذکرش بدین نماند است

بسم الله الرحمن الرحیم

شده در شکم است دو یا دیگر  
 دو بی دگرش بد است که  
 ز آن جا رکنه که خیزد از دل  
 نوبه شده ندر حینه اندک  
 بر عصیت آنکه در آرد اهر آرد  
 آن جا رکنه زبان است  
 بسو کند دور رخ زین قبیل  
 آن گاه بود شاه دست زور  
 آن پس که شکم از دست نالان  
 هم اکل ز با درین صفت  
 آن دو که ز دست شده غایب  
 آن دو که بود در بعضی پنهان  
 و آن یک کنه ای که باشد از باطن  
 یک مسلم اگر هم از دو که فر  
 و آن یک کنه ای که او بعد  
 از قول ثقات اهل ایمان  
 بر اهل صغیره و آنکه حطلق

۶۲ در فرج بد آنکه شش مفرز  
 در با هم با بجز یک نذ آنکه  
 اول شتر کسب کار شکل  
 ابعی بودند ز مکرش آن گاه  
 اینهم کنه ای بود ازین چهار  
 قد فزون محضه از آن است  
 اینجا یکسے قال قبیل است  
 سحر است درین چهار مد کور  
 اموال بیم خوردن است آن  
 سیم هم خوردن شتر آب است  
 آن دردی خون ناحق شتر خوان  
 آن فسق لو اطره زانان آن  
 آن روز غذا نشود هویدا  
 بگریخت کپره ایست ظالم  
 صادر شود از جمیع اعضا  
 رنجیدن مادر و پدران  
 جایز باشد عذاب از حقا

بهر اهل کبره نیز عفر آن  
این اهل کبار این نگو کار  
بر قدر کینه حوشه عذابش  
یعنی که بود خلود در نار  
جایز بود از عقاید این آن  
دانی بنود مختلفه نار  
بماند به هشت فتح با بش  
مخصوص باهل شرک و کفار

از معتزیه تشو جهالت  
آنرا که بود دخول در نار  
بچه توبه اگر که مرده باشد  
چون یافت دخول در جهنم  
کویند خلافت این ولایت  
از اهل کبره یا از کفار  
ایمان هرگز نبرده باشد  
کوسنی تشری برین ولایت  
باطل باشد جنین جهالت

اجماع باهل شرک کفار  
از مغضوبش امید نبود  
جز کفر بهر کناه دیگر  
از قسم صغیر و کبار  
نه منعقد آنکه میت در نار  
خود نامه او سفید نبود  
خواهد جو خدا بی ای برادر  
بخشد همه ما ولایت قادر  
باید به شد از شد موفق  
ما از آنر شصت با و است مطلق

والکتاب

۶۵

تو لایق و ولد لا یغفر ان یترک	و بعضی معادون در تکلیف غیر از عمو و خاله
مویخ بر و استخرا بریح	نایمان بکیر است خارج
تو دید که کسک و لاله کلام	دیگاه کیر چون نماد کام
بلند و کیره کرده حاصل	زایمان خارج بکیر داخل
معتزلی کسک از کبیر	فی داخل مویخ است و کافر
بر صلیب یک اهل سنت	در اول بنو و جنین مفلت
مویخ نشو بقیق کافر	چون است دلش لایق ظاهر

در آیم باین دلیل جویش	بر طبع تو میکنم مسرت من
از کافر اگر چه جزو حشاش	آید همه دم بغیر ایمان
مویخ نتوان نماز نداشت	معتقول کی شود کلاش
از مویخ اگر کنه آید	بر خود در معصیت کشاید
تصدیق بد زبان با قرآ	دیده جو بی حال خود سیر آوار
کفری که از او نکشته صادر	نتوان بکنه خواند کافر

بصفتی بنیاد است ایندی که	ایمان محمد است آنکه آورد
آرزو ره بجز او و خانی	و آنکه بفرشتگان است ایمان
در کسوت بنوعه که فریب	جلوه فرشته و معرفت
بوزن و سنجیدگی که در عمل	جبرئیل بود در کسوت فعل
عزرائیل است که در کسوت	میگفتند بعد از آن
از فضل یکدیگر بیان در کسوت	که علم نبوت است ایمان در
زین هیچ کس مانور نکرد	ایمان ز این خلد پذیرد
عالم بودن بفضل این	و آیه نشود باهل ایمان
چون بخواهد صریح وجه تفضیل	باینکه بیکر حکم است بل
در تفسیر ز اید می آورده است که	در تفسیر ز اید می آورده است که
ملائیکه جبرئیل علیه السلام و اقرهم	من الدنیا است که فیصل
علیه السلام و اقرهم علیهم علیه السلام	علیه السلام و اقرهم علیهم علیه السلام
اعتقاد باید کرد که ملائیکه آفریده	و موجود است
لازم بود این عقیده در دل	ای مومن هر چند عاقل
اثبات وجودشان زین در آن	است ملائیکه یقین دان
کاشفات ملک نکرده اقر آ	استند جامع ز کفر
کاین قوم مکلفند و ماء مور	دیگر بقایید است مطور

قادر بنو ملک بھاری  
 الایمانک کبر و استناد  
 ابن مردودہ صفت یار خوفا  
 ابن مردودہ صفت یقین حدیث  
 دیگر زحاک کر اوست است  
 او تکبرم لطافتی داد  
 خواہد جو حد یکسے نماید  
 وقت دیدش بدین از انبیاء  
 بن حال جز از نسیج نوان  
 بعضی زوی ہم ارو پشند  
 بر بعضی چاہے کہ میست  
 حکم عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ و غیرہ فی صحیحہ النبی صلا اللہ  
 علیہ وسلم کی جاوے فی الحدیث الثانی من اربعین عام  
 النوروی رحمتہ اللہ کاہی ہر روز بر جوانیدہ با صورت آدمی نمایندہ  
 ابن قوت و ابن نصر و انکا زایش بنو و مکر ز اللہ  
 دیگر بدل این سخن یقین ان یعنی کہ روایت مکر ان بن  
 لیکن بکشد حیات بن دو عویا جیٹا خوش مسرور

۲۱  
 دگر و جو کمال جز و قاریا  
 حقا از رہ لطف قہ تشنگ  
 اور آئے ز جن بس خدائی  
 ذہن جنس فرشتگان سوا فیدہ  
 کہ جسم لطیف ناکہ نبی است  
 دیدند نہ تو آند آدمی ز آد  
 بنیادی ان کہ فر آید  
 کو را بصر و پوشد اعیان  
 کاہی بولے اگر جو اپنے  
 آن دم کہ با نیابت میدہ  
 دیدند بصیرت سمعیہ  
 ص ۱

چون در عزت بر آید  
ز ذکر که اندم سرمانیابد  
این جمله سخن که گشت تعین  
اوصاف صلیبیکه صفتی است  
ایشان همه بنده خدایند  
مشغول عبادتند در آیم  
در طاعتشان تصور نبود  
ذیشان کنی نکتی صبار  
ایشان ز کس نه اندر بود  
مردی با وزنی بخوان بایشان

آن که مقام دیگر آید  
میرند و حیات خود یابند  
در معتدل عقاید است اینها  
دانشش از نور و رویت است  
معصوم ز کذب و در زبانیند  
با ذکر و صلوة صوم قائم  
در حالتشان تصور نبود  
موصوف به طاعت و وظایم  
ذیشان ز کس نه اندر بود  
این هر دو صفت مردان بایستد

ایمان بکتب با هر عرفانی  
باید بکن بر ما منبر ل  
بیغ نکنده معینی  
مشاید که فرزون بود ازین  
لیکن بیفناوست ایمان  
غیر از قرآن هر آنچه نازل

واجب زب سفیر شکران  
ایمان آورد و لیک مجل  
اندر صد و چهار صد معین  
با آنکه بود ازین عدد رسم  
اندر قرآن و غیر قرآن  
کردید بانیاء کا علی

تصدیق کند بدانکه حقیقا بود  
 قومی که در آن زمانند بودند  
 آنها همه در آن رسیته  
 با ما است همین قدر کفایت  
 و من نشو و و بی بفرغان  
 تا رند عفا به معین  
 کردیم حقیقتش جو تصدیق  
 با ما نه همین قدر سپهر است  
 بر این که باین عقیده باشیم  
 بنیعت او با بود فخر حق  
 بر جمله روایت آقا و این  
 زین بعد ذکر کتاب نماید  
 بالنسخ کند ازین کلامی  
 نسخ هم اگر بود یقین آن  
 دیگر بیدل این عقیده کن را  
 تا وضع بسیم است جیره نیلی  
 کافر بود آنکه حکم دین خوانند

گردد بسیار و کم و رقی بود  
 اقر آری بان کتب خود  
 ساکت هم در راه یقین اند  
 ایمان بکتب کما روایت  
 تا در دل خود بشناسد  
 جان و دل از آن کتبه روشن  
 گزینند و خداست این تحقیق  
 ایمان نه باین بجای رسد است  
 هر چیز که نوشته شده باشیم  
 لازم باشد او آید چون حق  
 مسلم بود این زین مرتبه  
 تا اینکه برین سستی قرار آید  
 تا خلق ذکر از او بیاید  
 نسخ بود این یقینی ز قرآن  
 قرآن ز کلامی حقیقا  
 قولیت گزیند برین قبل  
 در خوانند که کتابها به مانند

نیت



در یک سخن آید نظم قرآن      باشد معجز باطل ایمان  
 که جمیع نشونه خلق عالم      سازند بنام طبع حکم  
 خود را همه برستی که برند      چون سوخته آتش مشن بیارند  
 نظم کتب در جبین بگفت      اعجاز جز بنظم درینانیت  
 اجماعی که کتب بود در اخبار      که غیب جز نماید اظهار  
 در نظم کتب و بی یقین دان      معجز نبود بی غیر قرآن  
 بر صحت نقل این حکایت      ایقان بتو میرسد روایت  
 قال القاضي رحمه الله عليه فان قيل هل يقولون ان القرآن  
 من كلام الله تعالى معجزة كما التوراة والانجيل قلنا  
 ليس من جنس معجزات من ذلك معجزة في النظم والشاء ايضا ان  
 كان معجزا كما تعلم ان فيها يتضمن من اخبارها الغيب  
 وانما لم يكن معجزا لان كلامه لم يصف بما وصف القرآن  
 ولاننا قد علمنا انه لم يصف التوراة اليه كما وقع في القرآن  
 ان ولان ذلك اللسان لا يتالي من وجوه العصا  
 ما يقع به التفصيل ينبر اليه الا عجزا وفي شرح الهك  
 الصغار سئل عما ادعته عن بئذ جبرئيل عليه  
 السلام كلام الله تعالى الى الرسول صلى الله عليه وسلم

سمع الله تعالى ام جابر بن المرح المحفوظ قال كلا  
 الوجين جازية قال الفقيه ابو الليث سمعته في راحة  
 الله في قبب سيرة الدهقان جابره بن عبد الله  
 بالقرآن جلسة واحدة من المرح المحفوظ بالاسماء  
 الدنيا ثم ينزل به على محمد صلى الله عليه وسلم متفقاً وقا  
 للدنيا في قبب سمع جبره نيل عليه السلام من  
 الله في جلاء واحد في ليلة القدر ثم املاءه جبريل  
 عليه السلام على التسفرة وملائكة سمي الدنيا ينزل على محمد  
 صلى الله عليه وسلم حتى يأتي انزل قرآن كما قول يا رب حكوا وما كنتم  
 درج وطولوا رؤايت سمع في التوتى من آيت  
 دارم رؤايت في كرم رؤايت كسب في ايامهم  
 جازية بانته يقول نعملا كما هي كذبت سمع قرآن  
 في التوتى اصح بعض اصحابنا جازية سمع الكسب بالستر  
 فانه سمع قولك في الوصية للوالدين اول الآيات  
 قولوا على ايمانكم اذا حفر احدكم الموت ان ترك خسر  
 الوصية للوالدين والاقرابين بالمعروف بقول عليه السلام  
 والارث وبعضهم بان قولك على ما سلكوا من الابنة  
 وميتة

م

ا

ك

ثم اول الآية قوله لا في باين الفاضل من  
دست بليم فاستشهدوا عليهم اربعة منكم فان شهدوا  
فاسكون في البيوت بالمعروف حتى ينوفوا من الموت  
او يجعل الله من سبيلنا غيرنا عليه السلام اليشك  
جلده عليه ورحم بالبخارة وفي الاتفاق لقوله تعالى ما  
تنتفع من آية او شهادت بحرمها او مثلها قالوا لا يكون  
مثل القرآن القرآن وقيل لا يسع بالسنة لانها ايطا  
من عند الله تعالى وما ينطق عن الهوى قال الله تعالى و جعل  
منها آية الوصية والثالث اذا كانت سنة يوم الله  
تعالى من طريق الوحي سنة وان كانت اجتهاد و فلا  
ابن نسخ كسنة حكم تقدير تحقيق بما زهد تفسير  
تأخره كغيره من حيث منسوخ كدوامها كحسن حيث  
راضا به من حيث مثل لفظه في قوله عز وجل  
نزلها نزلت من راسه منسوخ درين مدن و ناسخ  
ابن نسخ بود و نيل و احكام با حكم ذكر كغيره اعلام  
جونا حكمت او حكم ناسخ بر وقت نسخ كسنة جلدي  
زانكدره و نيل من اسلام از حقاير مني سيدة بigham

کار آفرینتر کارها این است  
 چون گشت قوی بنام اسلام  
 نایب بودین حکم اول  
 این نسخ با شتران حکم است  
 یعنی این حکم تا باین دم  
 اکنون شد اگر خلفا اول  
 کان حکم کرده بودند وقت  
 زین بود بمقتضا بر حکمت  
 این درین مورد بعلم  
 کابجا است تفاوتی معلوم

با تلف سکه این چنین  
 آنهم بقبال داده اعلام  
 شد کار با حریف کمال  
 این نیز نیز ای حکم است  
 او دست بر بنده گان مسلم  
 حکم شنش شود بدین مبدل  
 تقدیر نموده تا همان وقت  
 فرمود اگر بر بنده صرفت  
 باید تفاوتی نیست  
 در علم خدا باشد موجود

بنگر که طلب اگر به بیمار  
 اول کند شتر بنیاب بر نیز  
 آید جو طبع است با بنجام  
 بر طبع اگر طلب جاهل  
 آید بعضی ازین درون  
 اول به و آمو اف اندید

خواهد که در وجود آرومی کار  
 با شتر ب غذا می حکمت آید  
 سهل و بر نیز فان بنجام  
 تا که کند ابتدا بمسائل  
 دان سخن از شتر سخن است  
 بر حال مریض لایق اندید

بانیام

در علم طب بر سرخی آن	بنود ز زیادتى و نقصان
انفا اتفاقى معلوم	چون وقت علاج کرده اند
کاول زجر بود حیثیتى	حیرت حکمت حقیق در کردان
آنها بستى از این نه گشت	او مصلح کار بندگانت
با شرع پیشی شد ندر افاق	حکمی ز کتبهای سابق
دلها بقیون اوست جازم	تبعیت او بجا است لازم
دارد ز کتب سابق اعلام	لیکن نه از این جهت احکام
کاین حکم که دل با اوست مال	باید بر اعتقاد کامل
نازل بر رسول ما بدین	حکمت ز حکمهای قرآن
با این احکام از آن مطیع	در امر نفع بجان مطیع

دریم ز روی صدقه ایمان	از بعد کتب یا رسولان
از فضل خلف پیشوایند	کاملاً ز پیام انبیا نه
بر طاعت امر او موافقت	استند بر همه رسول بر حق
بعوضت همه بر همه ایمنی	با خلق خدا در آشتی
کافیست همان قدر با عباد	دانشتن انبیا دین بنا
ناصیه در هر یک با فراد	واجب نبود بیان اعداد

نفس عدد در این است	نفس عدد در این است
زیر آنکه خدا می یفت	باید بگویم هر که گفت در اسلام
قصص ما هم بلیک من قتل	در اسلام لم نقصص عدل
از قول رسول هم در اعدا	نفس رسول خدا و کسی باید
سفر از عدد و کشت افزون	باز اصل طرد و جانده بیرون
بس عبرت رسول کرده	باز یکی قبول کرده هر جا
ایمان به اسم رسول با	نفس عدد در آن است
بر حال تو نیست این	کفر است حین عقیده مستر
اما بر رسول ما است	کرم جمع رسول گفت شجیه
بر ذات شخص معلل	ایمان آورد بوجها کمل
اخلاق شما یله شش تحقیق	باید که گفت ز جمله تفریق
نقشش فرعی بدل نشا	ز آن گونه نصب عین دانده
بر دولت این نمون	بلا ایمان باود درست میزد
مومن باید بصدق	ایمان آورد بر روز آخر

شکر شده هر که باقی است	جاسخته خانه و ملاحت
در آمدنش کسی که شکر کرد	اسلام ز لوح سینه حک کرد

اعتقاد باید کرد که بعد از مرگ زنده میمانند و عقوبت حق است  
 ایمان به سزا از آن بجا باید منکر بودن با او نشاند  
 برزده و جنا که فوت حق است هم بهشت زنده عیون حق است  
 این نکته غیبی است که یک تحقیق بر آنکه است شک نیست  
 بر صحتش از دلیل داریم هم آیت و هم حدیث داریم  
 اعتقاد باید کرد که تقدیر نیک و بدی همه از خداست عزوجل  
 آید ز تو که صلاح منقصیر چیزی نمی بود برون از تقدیر  
 صادر شود از تو مشرک و کفر تقدیر خدا بود ز از غیر  
 آنانکه سزا از خدا ندارند جز غیر بزور و اندر آرزو  
 گویند خداست خالف جز خیر است از وی شر از غیر  
 این خدای اهل اعتزال است که گوش نمی بریزد او بال است  
 با معتزله درین روایت بلکه قدر بهم حکایت  
 و آیتش این آیت را دلیل خود ساخته اند که خدای  
 نفس هینف ما یدرک ما اصابک من حسن فمخ الله و ما اصا  
 بک من سیئه فمخ نفسک و بیان این آیت است که آنچه  
 بنویسد ای بنده از خیرهای که تو بدانی شاد می  
 شوی آنرا از حق خدای دان و بران شکر کن

و آنچه بنویسید از سخنها و در آنها آنرا از نفس خود در آن  
 یعنی بکنایه ای که کس کرده است و چه چنان شده و این  
 همچنان است که در مواضع بکم من عصبه مما کسبت ابرویم و غیره  
 روشن شده است که تا و بیا این آیت تا بابت نقل کل من غیر الله  
 با این سخنان جوهر کوشی نقلش طلبی از تو است  
 اعتقاد باید کرد که سخن بعضی عفتربان در رسول صلی الله علیه و آله  
 گفته اند که نظر او برینست فتاوی و روش او متعلق شده  
 و او بر شوهر جوهر مشرف افتد و بر همان است بر رسول صلی الله علیه  
 و سلم آن عفتربان کسند زین آن قول که در نقل زین  
 گویند بغیر عفتربانست در شان رسول آن روایت  
 گوید نظرش فتاوی ما که بر زین یافت در روش او  
 بر شوهر او آنی طلاق افتاد در چشمش افتراق افتاد  
 دیگر در روایتی ازین باب که دور بود در چشم او آب  
 چون دیده رسول برکشید چشمش بر زن که او منادید  
 بر شوهر خود هر ام کشته دیگر ز در آن مقام کشته  
 بر این سخن اعتقاد نبود شایسته اعتقاد نبود  
 نبود ز کس این حدیث لایق نبود بکنایه با موافقت



این قصه زنج بکیر در گوش  
 اما نکتی ز دل فراموش  
 زینب نبلی زیدی بود  
 چون زید با او طلاف نمود  
 زینب نبلی ز روی نقد  
 جبرئیل بود حسی کرد تقریر  
 گاه سینه پشوی ابرار  
 زینب نبلی خوشتر از  
 آن قول بود صریح همان  
 مادر بود کسبه ز قرآن  
 مادر آسند که جبر ازین است  
 بوسع زنی بحکم آیت  
 زینب نبلی حواذنون  
 زینب نبلی و آسمانی  
 مخصوص منم که نبی تانی  
 قنایه دین پچی شایسته بن  
 طرمان قاصد  
 سمعت انس بن مالک رضی الله عنهم بقول امی نزلت  
 الحجاب فی زینب بنت الجحش و اطعم علیها یومئذ  
 جزا و محام و کانت تقیر عانت علی الینتی صل الله علیه  
 وسلم و کانت تقول ان الله انکحنی فی السماء و اخرجه  
 فی کتب التوحید و ایتمه که درین باب نازل شده  
 است بام نهای زینب رسول صل الله علیه وسلم فلما نکحها  
 قضی زید فیها و طار زوجها کما لکیلا لیکون علی المؤمنین

هر چه از زن ادعیایم انقضاست و طراوگان  
 از آنکه خود را ماکان علی النبی من حرج نبیا فرقی الله  
 سنته الاغ الذین خلر من قبل وکانا ذم الله قدر الله  
 عا خلا از لی حکم اسلام  
 برده بدینها حکم عام است  
 چون از زید و غیر مصطفی بود  
 این بزمان جا میسازد  
 چون حکم زن پس خندان  
 باشد بر بدین حکم هر دو  
 تا خلق بدین کمان میمانند  
 از جانب حق رسیدن  
 حکمت بنیاد زینت بود  
 یعنی زینت جو آید این کار  
 خود کرد زن ادعی هر چه  
 تا آنکه بر پیشین  
 نازل شده این درین باب  
 آیت چنین عبارت آمد  
 چون از زید و غیر مصطفی  
 بهنرا جمع ادعیای بود  
 پس بوسه که در حقیقت  
 حکم زن ادعیایمان است  
 باشد یک مقام هر دو  
 وین مسئله را چنین در الله  
 عقد زن ادعیایمان  
 کور آید نبی نکل هر دو  
 که شود مجله نگار  
 بود این همه بد شرع ترویج  
 در دل ندهد خلل درین ادبی  
 بر در رسوم قول اعراب  
 نبود پدر شما محمد

اینست مگر رسول الله ﷺ او خاتم انبیاء است آن گاه  
آیندی که در اسفندی اعراب خیال اینست که در جاهلیت  
بود خاتم نبی است حرام است بر هر زنی که خاتم نبی  
نیز حرام است اینست ما کان علی النبی من حرج فی امر  
فی الله تا آن جا که ما کان ثم ابنا احد من رجالکم و  
لکن رسول الله و خاتم النبیین سفید است زید از حوا  
ست رسول است چون رسول صلی الله علیه و سلم بمکه آمدند  
این آیت نازل شد و آن آیت که ادعویهم لا اله الا  
هو اوسط عقد الله بعد از آن ترک است لقب کردند  
صحیح النبی را حدیث محمد بن معمر بن اسد قال نا عبد  
والعزیز المخرار قال یا سوسی بن عقبه قال حدیثی  
سالم عن عبد الله بن عمر أن زید بن حارثه موسی  
رسول الله صلی الله علیه ما کفانه عوه الا زید بن محمد  
صلی الله علیه و سلم حتی تنزل القرآن ادعویهم لا اله الا  
ثم هو اوسط عقد الله اعم شهاب الدین نورستی رحمه  
الله باین عبارت آورده است اینست نبی است و  
رکن برین منوال بوده است و نیز وضاعان و بی دنیا

در زمان مردم با فکند اند که نظر رسول صلی الله علیه و سلم  
 بر نیت آمد و بشری بومی متعلق شد و گفت سبحان  
 تعالی القلوب کثیره لست از آدمی منافقان گفتند در  
 زمام رسول صلی الله علیه و سلم از جمله کلمات است که نسبت  
 وضع آن با اهل نفاق نبرد میکند است که با اهل ایمان  
 و عجب است بلکه بعضی از منافقین علی در فروع مذہب  
 خود یاد کرده اند که بر هر زنی که رسول صلی الله علیه و سلم  
 افتاد می بر شوهر خود آن زن حرام گشته و این ما  
 سخن را در کتاب سنت اصح نیت و هر که این ما  
 سخن گفت از وجوه بروی موأخذ است نعوذ و با الله  
 من هذا الاعتقاد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 که این سخنان صحیح بود  جای بی بکتاب صریح بود می  
 زمین را از سلف که کشیده یا از خلف سخن رسیدی  
 از مجتهدانی شدی روایت بود می بکنن بر ما حکایت  
 بر این سخن از وقوع بود  با خلف شیوع بود می  
 بودی بهم کتاب مذکور  کشی از مخصوصه مشهور  
 مذکور شد بر وجود صفاتش  خواندی هر که را معجز استرا

له

جز مجزیه نام اگر نهاد ما هر مرد بکماند بیست و بیست  
بود اما بعضی به کار شکل کس را نه شد ما و متوقا حال  
مشهور جوینت در روایت قایل نشوی باین صلابت  
از ندرت این سخن صریح است کینی قول در روع نام است  
در میان آنکه بعضی کونه نظرن گفته اند که رسول صلی الله  
علیه و سلم سوره و التیمم اذا هم یومون نماز قرآوت  
میکرد که شیطان بر زبان وی کلمه ایفا رکود که از قرآن  
نبود بیک معنی آن مخالف قرآن است آن است  
قومی که زکونهای انظرا گفته سخن از صدر مختار  
که اینها زنا کما نشاء شیطان یف کند بر زبانش  
چیزتی که نبود او ز قرآن بود او غلطی ز قول شیطان  
و التیمم اذا هم یومون و آنکه بر زبانش این سخن است  
یعنی آن جماعت گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
باین آیت رسید افر ایتیم اللات و العزیمات و منات  
الذات لثة الآخرتم شیطان بر زبان او انداخت  
تلك العزایف العلی وان شفاعتمن لقرنجمما  
این قول از اعتقاد درست دل از این سخن سوره است

برمنز و بهتر است عالم  
 که چون کند این جزئیات  
 کافرا و باو بتلم قاتل  
 در اول سوره بینی که معبود  
 حاصل و مانع و ششدها  
 آنرا بود و صفت بیست  
 الا و حی یوحی خوانند  
 آنرا که نوشته شد بفرمان  
 فی الحال چه سنان خلاف  
 اینها جو نکرده و فراموشی  
 فهمیده که کز این برایت  
 اکنون بشنود و بر بارها  
 ایست نبود درین جهایت  
 و هست بود حدیث اجاز  
 بشنو که محققان ملت  
 هر که باین زبان کش دهند  
 گویند جو رسول استقامت

بر سید خلق فخر و م  
 زو آجب کن کند جنین مانع  
 سهوی یا بدست بقول شیطانی  
 در شان چه وصف فرمود  
 ما بنطق و غیبی که در دنیا  
 چون نطق کند بقول شیطانی  
 دانی ز جزین خون فتنه  
 در صدر کلام این معنویت  
 طبع تو کند جوینش و آیت  
 زین دعوت است بکنش خائوش  
 باور ننگد جنش جهایت  
 فرموده جنین بیفتع پارسی  
 بنود ز حدیث این آیت  
 کورانه یقین بود در افراد  
 منع سخن بشو بلا صحت  
 تا و بدل سخن جگوزند دادند  
 آورد بدین محل قراءت

شیطان لفتح نبی شنیده  
 او را به بین نجات نبی  
 آوازش باینه ساخت  
 سلاح بکنان ره میا که بیوم  
 این نکته بدل نگاه داری  
 این قصه مخلق نه جو معلوم  
 حقیقتش دل او  
 تا خاطر او ز غم شود  
 و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا ننبی الا اذا اذنمت له  
 الفی الشیطان فی امینة فینسج الله ما یلقى الشیطان  
 ثم یحکم الله آیاته و اللد علیهم حکیم هه ا روایت الشیخ  
 ابی اسرار و بیان ان النع صل الله علیه وسلم کان یرتل القر  
 آن فارقصه الشیطان فی سکنه من الکتاب  
 وینطق تلك الکلمة عجیبا بجملة یحیی سمعوا  
 فیه فظنهم من قولها واثعرا وکذا قال فی معتمد التورث  
 اول زحرفقان رهبر کنه و علی بنو جرابه یکد  
 حل میشود بر سنی بتفسیر قاضی بنو می کند جو تقریر

کاین قور بزده اهل کفیف      مرد و بود مکن تو صدق  
 کیرم سخن صریح و سنی      معنی سبب جز این ترا  
 کان کاشف دین مصطفی      از حقیق بخلاف استلای بود  
 کانه دل کینت ثابت ایمان      خود که منتر از لست و حیران  
 زین نکته کند تمیز احوال      تا کینت بصدق فارغ البار  
 در دین ز کبر بود دل درستی      ایمان کرد پشت وین استی  
 تا حال همه سول و آند      خوانند سوس حوشن با آند  
 القام سخن مکرر شیطان      در سه لسان مردان نقصان  
 نزد یک محققان اهل اسلام      مرد و شد انی حمایت عام  
 اینست حمایت قاضی بلو بضاوی رحمه الله و تقی خرد  
 کرده اداین سخن نوشته است و صاحب کشف فیائمه  
 بهمان مضمون ادا نموده است قبیل حضرت ذوق نبرد  
 اندکنه فتنه است و قبیل تمنع الحرسه علی ایمان قور مره  
 ان نیرل علیه عاقیر بهم الیه و انتمم به ذلک حتی نادیم  
 فزلت علیه سورة و النجم فافذه یقرء ما قلما بلع و منا  
 ة الثالثة الاخرنا و سوس الیه الشیطان حتی سبقه  
 لسانه سهره الی ان قال تلک العرابیف العیله وان



شفاة تمنى لترجمي فخرج به المشركين حتى تابعوه با  
لسجود ولا سجده آخر ما بحيث لم يبق في المسجد  
سلم ولا مشرك الا سجده ثم بينه جبرئيل عليه السلام  
فاعم به فخرج الله سبحانه الا آيته وهو مردود عنده  
المحققين وان صح فاستلها بمنزله به الثابت  
على الايمان عن المنزل في قوله والشيطان في قراءة ان  
يكنم به الكفر فعاصم به بحيث ظن السامعون من قرأ  
آية النبي صلى الله عليه وسلم وقدر رباة اليطا بكل باله  
نوف على القرآن ولا يندفع بقوله فيمنع الله ما يلقى  
الشيطان ثم يحكم الله آياته لانه اليطا بخلة والاب  
تدل على جواز السهو على الانبياء وبطريق الوسوسة  
اليهم ببضوا وبما اكرث تراصاف مضمون طلب شتر كثر  
قال فاضل المحدثي سجد حلتع وقال القاضى وهو  
دود عند المحققين حتى سال عن الامام محمد بن  
اسحاق جامع السيرة النبوه فقال هذه اخذ وضع الزنا  
دقة وقال البرهقي هذه القصه غير ثابتة من جهته ما  
النقل وقال حفاه ان روايتها مطعون عليهم وليس في

الضیاع و لایع التصانیف الحدیثیه شیخی (م) ذکره  
 و قال القاضی عیاض و یکفیک منی لو تمسکتم بهذا ما  
 الحدیث انہ لم یخرج احد من الضمہ و لا رواه سند  
 سلیم متصل و صحف معراج بنی علیہ وسلم برزخ لیران و حضرت

معراج که خاصه رسواست نزد همه مومنان قبول است  
 ابن قصه که جناف بود جازم بانثی بر آنکه حنف بود  
 ابن کار بکه شدی مشی در گوشه مسجد الحرام  
 گویند وقوع این معایبه بوده بیکانی احمدی  
 او حرا اهر من تضرع بود بنیت هم حضرت بنی بود  
 باطالع سوره و بخت فرور بود او ز صبی بیات امروز  
 یاروح جسد کنج اضاقت بر ذلت رسول این شرافت  
 یاروح جسد رسول مختار بنموده عروج بوده بعد از  
 منصوص که زایت کلام است معراج از مسجد الحرام است  
 تا سجد بیت مقدس از آن ثابت بکته بنصی قرآن  
 ز آنجای با آسمان دنیا ز آنجا بمقام ماسی اعلا  
 ثابت شده با حدیث مشهور زینسان شده در کتاب مطار  
 سبحان الذی اسر بعدہ لیلایع المسجد الحرام اب السجده

در صحت، اگر چه کینه

اثبات هر آنچه شد بآیت  
او از حقا حقا از دست بفرار  
کردید صحیح در روایات  
او متذرع است و ضال کراه  
از بیت حرام تا باقی  
قابل بعروج قاب تو سان  
خوانیم که مومن محقق  
زینت بدلیل کشته چرخ  
موران برح با جسد آن  
تاروح جسد هم نباشد  
گویم سندی که بوده بسیار  
این با هر شیخ مشاب باشد  
فصل بنود با و درین باب  
زان روی به کس این نمودی  
تا فضل شود باین زانیا  
که فضل نفع بخود کند سینه  
موران نفع نبوده در خواب

الاقصم الذی بارکن الایة  
کافر شود آنکه وارد نکاز  
آن کو حکایت کشته اثبات  
عقل شود از کس بنا کاه  
آن کس که معر بود با سر آرد  
ز آنجای بود آرس و العین  
و آنی که بدین شد موقوف  
باروح جسد اگر معر  
از لفظ العبد به قرآن  
با عید که خلم نباشد  
موران کشته شد ابرار  
این واقعه که بخواب کشد  
از هر که رو آورد چنین خواب  
نامش از معجزات بودی  
و اینم یقین که بوده بسیار  
زین خواب که هر کس بوسند  
و هر که این بود با حجاب

نکته

ز آنرو که قضیتش بدو راه  
 مغزاج یکی در کشفاعت  
 دیگر همه فضل انبیا را  
 در خواب اگر نبش این راز  
 ز آنرو که ممکن است این خواب  
 ثابت شده زین که صد مختار  
 از عقل دلیل دلگرمی هم  
 بیداری تا نگاه معراج  
 معراج نفع جو کرد اظهار  
 قومی زجر او شدند منکر  
 کهنه جوی که خواب دیدم  
 رفتیم بسیرک در مستورات  
 دشویشا که خواب بود بی  
 زین قوم کنون ظهور افکار  
 بیداری او بوجه دسی که  
 چون کرد نفع بیان حوائج  
 یعنی جم قوم برین عالم نبودند محتاج بر بیان بود که حلقف ظا کرد

بر سایر انبیا است در خواب  
 در مذمت است جماعت  
 است آنچه بود رسول ما را  
 بودی همه انبیاش انبیا  
 از جمله انبیا و اصحاب  
 بوده بهم عروج همه اسما  
 گوئیم ولی خدا است اعلم  
 روشن شده پیشتر معراج  
 گوئیت غرض بخشیم بیدار  
 در خواب خود این نبود نادار  
 که ارض با آسمان رسیدم  
 تا عیش به دیدم این صفات  
 زین خواب که اعجاب نمودی  
 معلوم شد آنکه بود بسیار  
 ثابت می شود سازم ای برادر  
 اول بر بیان جو بود محتاج  
 یعنی جم قوم برین عالم نبودند محتاج بر بیان بود که حلقف ظا کرد

بر شام جنبین نمود طغیان  
این جان که مسجده الحرم است  
زین حال چون حرام کردم  
نهار جو این عجب نمودند  
گفته بگشت زه راه  
سینم حالتش ان نموده  
در خواب اگر بود دعوتش  
اصحاب اکثر جوهر احوال  
آن شب شش فرساده و زخم  
باروح جسدش نه اقرار  
بعضی ز صیبه لذرین باک  
صدقه بقرین نوشته فتوی  
کان واقعه که بانع که نمود

معرع گشت در آب سیر  
و آیم شب در روز این مقام  
بیت المقدس مقام کردم  
غ الحمال نشانی طلب نمودند  
زان خانه نشانی بگویی آید  
بیت المقدس جنانکه بود  
بهر جنتش خواتم بد کیش  
گفتند بی شوت معراج  
دانی که بروح با جسد بود  
این واقعه را چشم بگرد  
گویند بروح بود در خواب  
او را است طریقه برین دعوی  
دانی جسدش نبود محفوظ

آن شب که پنجم بر زمین  
از حقیقه همه را ناک بشید  
آنجا است خلاف ایما برادر

در یافت مقام قاب تو سبین  
دیدار خدا می را جسدان دید  
با دیده بیسته دیده

قولی که

ولایت که این بخش سر بود رویت بویها زره نظر بود  
 بیک نیم زعالمان صبح است وید آرخشم اوج صبح است  
 رویت بخوا آد کرده تعین در شرح مقاصد این سخن است  
 حضرت مولانا یعقوب در تفسیر این آیت که ولقد آتانا  
 ه بار افق المبین از حضرت شیخ ابی منصور مازندرانی  
 نقل می کند پیشوای اهل سنت و جماعت نقل می کند از امام  
 حسن بصری رحمه الله علیه روایت کرده است معنی آیت  
 اینست که دید محمد علیه الصلوة والسلام حق تعالی را در  
 حالتی که بود محمد علیه الصلوة والسلام در کوه آنه عبید آمانا  
 یعنی در شب معراج چون از هفت آسمان گذشت  
 یعنی آما رسید که آنرا افق الافلاک گویند که هفت  
 زمین پیشش او حلقه باشد در بیابانی و قال النبی صلی الله  
 علیه و سلم رأیت ربی فی احسن صورته یعنی دیدم پروردگار  
 دگر خود را در حالتی که من بودم در بهشت صفح اللهد  
 از رفتن لقاءک و در تفاسیر دیگر معنی این آیت را اینها  
 چنین میگویند که تحقیق دیدم محمد صلی الله علیه و سلم  
 چه بیلیل را در افق بین ضمیر راه را راجع بحیثه مثل شدتند

مولانا یعقوب رحمة الله علیہ فرماید کہ ہر کرا عقل است  
و آنکہ کرمغ اول مناسب است بحضرت صیالہ علیہ السلام

روز یکا کہ جهان رسید باخ آیات شود بخلف ظاهر  
پسندہ جو خلف از آن علامت و آنند علامت قیامت  
در آمدن قیامت ایسا دوات انکار جو دشمنان نہ بشکون است  
نابت شدہ است چون بقرآن پس منکر اونند آرد ایمان  
از قول رسول ہم درین باب دیدند پس حدیث اصحاب  
چون اہل سلف حدیث خوانند چون نقش بلوغ و نشانی  
کافر بودہ آنکہ کردہ تکذیب شالیہ بقہر و فعل و تکذیب  
با حکم حدیث دہ علامت آید بتو پیش از قیامت  
کردم بتو آن حدیث مذکور بر صفحہ و دل بہر اسطوار  
احام شہاب الدین نوربختی رحمة الله در عقاید خود  
آوردہ است کہ علامت در احادیث متفرقہ واقع شدہ است  
اماد حدیث ابو شریحہ خدیفہ بن اسید رضی اللہ عنہ کہ  
از اہل بیعت انوشوان است آنرا مجموع یا فیم و حدیث  
و یا حدیثی است در ریت و بعضی ازین آیات بنقص قرآن

نیز ثابت شد است و آن حدیث جنان است که ابوشریح گفت  
 رسول الله علیه و سلم از غرور بر ما اطلاع کرد و گفت ما بعد  
 کرون و ما نقولون قلنا یا رسول الله الساعه قال انها لولا  
 نفوس حنغ تزوا عشر آیات خشناً بالمرتوق و خشناً با  
 المغرب و خشناً بجزیرت لعرب و یا جوج و ما جوج و  
 بته الارض و الدخان و الدجال و نزول عیسی بن مریم و  
 طلوع الشیخ من مغربها و ما نخرب من قوم عدن و ربک و است  
 بدین ترتیب یافتیم و در حجاج ترتیبش غیر آن ترتیب است  
 اما در نفس آن آیه خلایف نیت و بیاید آیت کرده است  
 آیت که درین حدیث مذکور است ظهور آن در برین ترتیب باید  
 آیت زیرا که از حدیث دیگر داشته ایم خروج یا جوج و ما  
 جوج بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود  
 ظاهر شود علامت آنکه دانی که شد قیامت  
 شک نیست درین سخن نقیب ای و کسی بر آنکه وارد انظار  
 ترتیب علامت آنچه مذکور کردید در آن ملاحظه مخصوصاً  
 چون قصد پنج زعده ترتیب مشاهده کردید که بیان بود در ترتیب



زینت مقدم و عود خضر	چون دیده شده چه بگریز
حیرت و بیکریت حیرزه آیت	کان نمیر بود آفرین آمارت
گرفت صبرت درین خاک	اما بکنایه است مسطور سما
دانی چه بود ظهور مهسده	با خلق جهان حضور مهسده
مهدی که امام خلق است	مردیست ز اهل بیت دانی
زاو لاد علی ز بطن زهر آ	ازت حسن شود و هو بیجا
که بر تو از محبت او	عبد الله است و آله او
بنماده پیر محمد شام	خواجه داند روح اسام
و روزی که قسم نمود بدینا	ز آن نکت جهان رود بیجا
آرزو کند ز روی انصاف	عالم ز وجود ظالمی از ص
از عدل کند بر این زمانه	روشن از کرم جهان را
اخبار وی از کتب که دیدم	هم از علمی دین شنیدم
در ملک عین شود مکی	از مکه شود ظهورش اول
ز آن فریب که فرغ بود شهر	بوده بزبان پیش معمور سما
امر و زوینک زوینت	آنی نام که داشت این زمان
باید و بیکت است ناش	یا زنده ز هم پسر باش

موانع

قال في فضل الخطاب عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما  
قال يخرج المهدي من قرية يقال كرهة قال ابن عمر رضي الله عنهما  
فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ملك من السموات ينادي بعيسى عليه السلام

او صاف ويا بود در اخبار	مرد نيت بسع بزرگ اخبار
مردى كند بلندر بايه	اير تا بسعش فكنده ستا
ز آن ابرند آرسد بناگاه	كجاين شخص بود و تا الله
با اين خبر اعتقاد جازم	با ما نبود ضرور ولا برام
ليكن نه خناب است انما سا	طبع نبود بدين سزاوار
كرد نقل طلب كند نشايد	انمار و بي بدل بنا بريد
بنا بظهور او سنجي نيت	نصديق كنه كه جان طيب
ز اخبار بوصف انكر نام	بايد كه جنين كنى اسرار
آن كوه حديث شد موئين	بايد بوى اعتقاد كردن
آنى كه نكشتم است انبات	كوه نه خلاف در روايات
اندر دل خود عقیده اين در	كوهيت حديث نيت انهار
در نيت حديث مردنا قل	از علم حديث بود غافل
در مذهب شيعه خالص عاشره	كوه نيز حديث نانش

نام پدرش و لقبش	امام عکرمه کت
گویند که صاحب الزمان است	با خلف باین لقب عیان است
امروز زمان زبیم عد است	در وقت صلاح دهر سپید است
و آن که غلط بود کیش	قول غلط است بر زبان است
فرزند امام عکرمه است	در مذبح حنفی جنین است
ز آنم گو که حیات او است دو سال	ثابت ننده با جمیع اقوال
ز آن بعد ازین جهان فانی	رفته بجو آر لا ملکی
این مهدی آخر الزمان است	مید آن بیقین که غرانت
دنیا جو رسد وقت آخر	آنروز شود بمخلف ظاهر
بعد از هجرت ننده مقرر	از بعد مزال رسائی دیگر
یعنی که تولدش در زمان	باشند عیان اهل عالم
از شیخ سیوطی این جمله است	از بعد تو میکنم روایت
و اعلم ان من علامه القیامت خروج المهدی امام آخر الزمان	
مان و هرون اولاد فاطمه رضی الله عنهما من النسوات الکنده	
قبیل من اولاد الحسین بنو له بعد الف و بخرج من حرم المهدی	
بعد الحائین و میلاد الارض بعد له و یکنو اسمهم ائمه و کما یسند	

مکرر

مکرر

در التبع

همه الی البقیه علی الدلیل و سلم و بر ما جز الی بیت المقدس  
 و بموت علی الفرائض و از آنزل عیب علی السلام  
 بقتدی بهر شیخ الصلوات الصبح و بعد از آنکه هر وقت  
 بعبادت فی الآخر قال السیوطی فی رسالته اشعری  
 با بیدر که بر هر زنده که مرده حقیقت است و بی از مردی تا  
 خدای قبر حق است و بعد از آن در حشر زنده که در بند  
 آنرا که خدا می آفرید از روح بقا بشد و میرد  
 مرگش از بی حیات باشد آخر همه احوال باشد  
 از وحش و طيور آدمی زاد وانی که میرد آنکه او زاد  
 بر حق و ملک همین رود از هر مرگ که عدل انظار  
 بر مرده عذاب فرحق دان از عقده آت یک سقوان  
 هر قبر جو مرد را که از بند با خاک بلامر حقا سپارند  
 آیند فرشتگانی سائل در قبر شوند هر دو داخل  
 باشند نام یکی نگیرد و دیگر باصوت مایل و میباید  
 پسند ترا خدا که بوده دان کرد و بنام منکر  
 در کرد و الشیخ عبادت بیغزویشوا که بوده  
 در دنیا که بود اعتقاد است

در اینجا

عقل

در بوف

و این نشود عذاب خوابنده	زین همه سخن جواب خواهند
گوید که خدا می مانت الله	مومن که بود ز خوش آگاه
گو آت بر وقت خود بید	ببهر ما بود محسوس
داریم باین عقیده آرام	با سنده دل ما بدین اسلام
با اصل قضای موافق آید	حق هر چه خواب لایق آید
میشناس خواب ساکن	گویند فرشتهها بموعض
چون خواب عروسه بود ماد	با خاطر خورم در دل مشاد
تا حشر با او نباشند آید	هرگز نشود ز خواب بیدار
تا جای جهنم او نمائند	آنکه چو در جهان گشایند
بر سینه کنند جلد انگار	زین همه بگو سوال چون ز کفار
گو آتش در بقیع محکم	با قبر نشود خطاب آید م
کین سوختن کدر کند بد آن سوختن	کیر و قبریست چنانکه بهوش
با دم حقیق آن تکبر و منکر	آنکه آید عذاب دیگر
بر فرق سسش زنده بیست	آرند بکیر ز آتشین دست
فریاد کنان بجز زاری	افتد بر زمین خواب و خوابی
فریاد ازین عذاب فریاد	تا حشر ازین نکرده از آید
گردد عذاب قبر عجز	بر بعضی حصص مومنی نیز

این وعده و لی بمرغان بین  
 هر که بقیمر نشان گذارند  
 تا جمع عذاب مومن است  
 بخشند عذاب تا قیامت  
 کفار و بی ایمان از کفر و  
 چون جمع گزشت در عذاب است  
 تا حشر بد آنکه جان است  
 بیک نیکتد و دیگر از عذاب  
 عاصی است و روز جمع کرم  
 در صحنه قبر خود نشیند  
 زان پس بر سر جای طشت بار  
 از رنج عذاب قبر مظهر  
 بر این سخن اعتقاد باید  
 در قبر عذاب بر همانست  
 نوعی که بود عذاب تنعیم  
 کیفیت این عذاب در کور  
 بعضی بعد از روح قایل

الطاف قد آی سر و بیان بین  
 هر چند بد و گناه کارند  
 زان بعد یثان اعانی است  
 باشند بحال خود سلامت  
 کرد و ز عذاب بدل شد  
 ما ز او ز عذاب بر کس است  
 شد و ما و عذابش این چنین  
 کرم کرم بود فوااید  
 چون نفس بدن سوزی بخیزد  
 یک لحظه از هو قبر پسند  
 نبود ز عذاب غیر از آسما  
 بلکه همه وقت تا دم صور  
 نه سرگشته و عذاب باید  
 لیکن با عاوه حیانت  
 آن لحظه جان خویش نصیم  
 در بیم باختلاف مذکور  
 باشند در آن همان تا یل

بعضی دیگر از کتاب گویند	تنها بجهت عذاب گویند
بعضی دیگر می گویند تقدیر	بر روح جسم کننده تقدیر
گویند ایشان است که تا ما مور	روح و جسمند هم دو خداوند
آن نمی گوید در کتاب آیه	باز روح جسم خطاب آید
تقصیر بام شده جو خط	روح و جسمند هم دو قام
آن یک چیز است بگفته	دیگر چه در عذاب گفته
یعنی که ز روی وعده بیجم	در هر دو بود عذاب و تنجیم
بعضی دیگر می بگویند آسان	کردند بیان این برین
حقیقت اینها است معلوم	کیفیت آنکه مفهوم
از جام حقیقت شرح نویسیم	کیفیت حال را خوب نویسیم
اعتقاد باید کرد که بغیر از قول من	ریک و ما و نیک و غیر نیک
سبب عذاب غیر است و بر نیز ناکر	و نیز از زشت است
بول بگویم حدیث سبب عذاب است	
بعد به سوال این برادر	کز قول بود نیک و نیک
بشنوید عذاب را کور	از قول پنج شده آنچه مذکور
بگویند از زشت است بول	در غیر عذاب است بر هول
بخوانم حیات ازین نظام	باید حق جامع دانست نظام

قال النبي عليه السلام كسرة هراغخ البول فان عام عذاب  
 القبر من اصفاء و باير كركه تفخه و امانت و اجبار از سر قبيل  
 حفاقت و نفع از سر قبيل كاجا نبود نه قال و نه قيل  
 ادلا شده تفخه و امانت اني ك بود در و وفاست  
 آن تفخه بگوش هر ك آيد جان از حق مرد و زنا بر آيد  
 مير نه جنانكه اندر آن دم زنده نبود كس لعالم  
 عمرى بهمين صفت اجبار باشد همه كس بگوش با مال  
 آنا گاه با هم حفا سر قبيل و نفع دويم شود بتجليل  
 و نفعه دويم است اجبار مشهورتر از دم مسيحا  
 در اين نفع صور تاني در قالب خود و در كره  
 مدت بيمان نفع دو صور بيزخ با سندنيام مشهور  
 بزخ بيمان حوث اجبار نه زاخرتت نه زدنبا  
 در مدت اين نكرده تفصيل كاین چند زمان بود بتجليل  
 از لفظ حديث آنچه ما ديديم و ز قول محققان شنيديم  
 بنوشته جهل و ثي با جمال تعين نه بزوز نه در سال  
 بعضى از محققان اسلام جل مسائل نموده اند و اعلام  
 شايد كه حديث ديده باشند بركنه سخن رسیده باشند



لیکن لفظ بصورا اول اندر قرآن شدت فعل  
 زالنسا نکه شود بر نفع و چون میزند همه عاصیان مفسور  
 هر کس از زمین آسمان است از هر که میداند که در امانت  
 الا انکسرا خراست الله یعنی بود او ز صوت آنگاه  
 و نفع في الصور ضعف من التعموه و نفع في الارض الآ  
 من شدة الله و تفسير الزاهد من اختلاف الروايات  
 في المستخرج قال بعضهم جبره بئيل عليه السلام و ميکا  
 بئيل و عزرا بئيل و اسرافيل عليهم السلام فيقول الله  
 نف في الملك الموت اقبض روح جبره بئيل فاذا اراد  
 قبض روحه يصير صيحة لو كانا الخلق في الحيوت  
 لما تو جمعانه فرغ صورة فيسبط جناحيه فيموت بها  
 الله تعالى ثم لقبني روح اسرافيل ثم روح ميکائيل  
 ثم بامر الله في قبض روح نفسي ثم روح فيقول  
 الجنة و النار بدانکه مفسران در بيان الا في نشا  
 و الله اختلاف بسیار است بعضی گفته اند الا في  
 مشا و الله مشا و الله و بعضی گفته اند که الا في نشا  
 و الله موسی عليه السلام که چون او را در رنبا

صعق بود و است آنجا بنا نهاد و بعضی گفته اند که ولد آن  
و علمایان بهشت اند و بعضی گفته اند که جیره بیل و  
سیمای بیل است و این تقریر از برای آنست که تا قطع  
نکنند تا آنکه منشاء الله ثبت کرد در بیان آن نصر  
از رسول صلی الله علیه و سلم پیاده آن و در تاء و بیل  
این نیز ضروری نیست امام شهاب الدین توریشته  
بسیج یک ازین تفاسیر که مذهب کور شده است مسلم  
نزد آنست و میفرماید که از مقلد است تا آنچه قطع بدین  
نمایند کردن آنست که منظومه میشود  
چون او بچو آب لب کشیده قطع سخن این جنبی کرده  
کز ساکن ارض با سموات نشاید بیک شود عنایات  
کز لقی با وحیات نمود آن لحظ با و وفات نبود  
او خواه بود ز جن انسان یا نه بلکه بود بدین  
از لقی اگر خدا جنبی بود یا ز بی جنبانش اندم آرا  
لازم نبود که بعد از آن حال موشش نبود دگر ز دنبال  
چون موت عقب نفسی مورد باشد بهم کتاب سطور  
از نفس اگر شد میانش ز آن رو بود و فاشش

موس

بعد

باز استنساخ از نیت فقط سستی ایام بر جنین است

آن گاه با اعتقاد کامل	بر چشمه سعادتش قایل
میدانند بدم هر دو مرده	با قابض روح جان سپرده
در آب اگر یک نشد غرق	خاکستر اگر شد است از حجر
گرفتگی بدر بریده کر بصرش	خورد است سباع طیر اعضایش
نقص بیدن اگر رسیده	عضوی از بدن شده بر بریده
چون پوست بر قطع شد خون	آید هر روز چشمه سپردن
با حکم خدا سوز چشمه	میشود نشوند خلق یکسره
بختنه بمنزل روز اول	اجزای بدن بود مکتل
یا آنکه زنی ز جمل افکند	سقطی که بود نشان نوزاد
کروخ باود میده بکند	جانش بیدن رسیده باشد
چون پس از وقت حرفت	از مادر خویش رفت بر باد
اوزنده شو بجا از خویش	نه کم بوجود او است نه بیش
بامادر بگر مرده ناگاه	آن بچه درون او است همراهِ
میشود نشود درون مادر	آن نوع که بوده ای برادر
از نوزاد بوقوع روز اول	اعضای وجود را حکم مکتل

یکدیگر روزی بادد

بگذره ز یاد و کم نیاید	هر عضو که زین بود
هر روز آرد و حالت خرابی	با کالیدی که در پشت این پیش
آن گاه ز لطف حق بجز	یا بند هر حیات از سر
زانسانکد بیکدر گزشته	بی کانه و خوش را آید چینه
اینرا هم بعد قطع نماند	با خلق حیات جاودانی
مرکی نبود ز بعد آنروز	نه آرد ز مردنت و نه سوز
از مطلع الانوار در تمهید العرفه آورده است که چون همیشه	
در میان بهشت و دوزخیان در روز فرار گیرند مرگ را	
در میان بهشت و دوزخ بصورت کوه سفید رسانند	
کنند و همیشه ز استاد می افزاید و دوزخیان را غم زیاده	
شود آن گاه مجابش اعمال	با امر خدای اندرین حال
آیند فی حدیث و تحقیق	تا نیک زید کنند تفریق
آن روز جز آبی خود بهر حال	نیند هم بقدر اعمال
سپس نامه هر که بیارند	با عامل نامها بسیارند
آن کسی که سعادتش بود پیش	به بند بدست راست پیش
اندر کف دست او کذا رسیده	این نامه با و معنی بسیارند
آنی که شقیقت عکس نمیشد	بخشیدن نامه این چنین است

با دهن چشمتی دهند درشت	یا نام بگیرد از پس است
از هیبت دهنش قیامت	از خود همه کسی کندند است
ز آنست که ز خود شوند مددش	نیک بدیشان بشود فرمودش
این نامه بدستشان نماند	باشند ز برای بار دادند
در حکمت حقانند این تقاضا	تا نام نمود اشش کار را
گویند بخوان کن با خود را	وز نامه بده جوای خود را
از بعد حسرت و زن اعیال	حق و آن بددل مدار اعمال
تایب شده چون بنص قرآن	از در دل خوشتن یقین آن
چون معتزله بماند از نهاد	حقیقت و ز نرا با نهار
و آنکه بحدیث مصطفی ام	حقیقت و ز نادان مسلم
قولش و وزن بومینه ایضا کمی قال النبی صلی الله علیه و سلم ان کتاب الاعمال	
انمون سخن ز وصف میزان	از قول ثقات ابن حنیف دان
گویند دو کفه و تر آرزوست	خیرش یکموشتر بیکسوست
آن کفه خیرش کوان است	و آن کفه ریش سیک از آن است
کیف وزن را در اسلام	دادند بدو طریق انجام
گویند بمقتضای اعیال	کوینک کرد بدست احوال
چشمی به پدر خدای صبار	زان وزن عمل بشود پدیدار

از حق وزن

۸۶  
 بلا نام و مرد نیک گوید این  
 سازد ذکر و کرم جهان که افزون  
 هم نام و استیانت استزار  
 سازد ذکر و کرم جهان که افزون  
 سازد جو بوقت وزن یکسر  
 و جم نانی زوجه و در آن  
 هست این بجز بجز چون خوف  
 امام شریف الدین تورپشته رحمه الله در معتمد العقابیه آورده  
 مضمون حدیث آنست که روز قیامت نود و نه سجده از نماز  
 یکا ازین امت اگر در یک کف نهاده و کف صحیفه و کجک  
 بر آن نوشته باشند اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له و شهاده  
 انا محمد عبده و رسول الله و دیگر نهند آن صحیفه به بزرگی این  
 کلمه بر آن سجدهات بجز به و سجدهات سبکیار شود و صحیفه گران  
 سنگ که دو بقدرت حق آسمان و دفع آیه  
 معلوم شود زوجه نماند مضمون حدیث چون بولسبی  
 اعتقاد باید کردیم سوال در روز قیامت حق است و راست است  
 و آنکه همه را رسول باشد مومن بهین خیال باشد

زانند آیه نیکوئی گران بار  
 آید عیش شود جو خوردن  
 زانند آیه نیکوئی گران بار  
 آید عیش شود جو خوردن  
 ناید حنات را بر آب  
 نزد علی بود مکتل  
 از روس بیان بوجه سقا  
 رحمه الله در معتمد العقابیه آورده  
 مضمون حدیث آنست که روز قیامت نود و نه سجده از نماز  
 یکا ازین امت اگر در یک کف نهاده و کف صحیفه و کجک  
 بر آن نوشته باشند اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له و شهاده  
 انا محمد عبده و رسول الله و دیگر نهند آن صحیفه به بزرگی این  
 کلمه بر آن سجدهات بجز به و سجدهات سبکیار شود و صحیفه گران  
 سنگ که دو بقدرت حق آسمان و دفع آیه  
 معلوم شود زوجه نماند مضمون حدیث چون بولسبی  
 اعتقاد باید کردیم سوال در روز قیامت حق است و راست است  
 و آنکه همه را رسول باشد مومن بهین خیال باشد

بر سینه اول زجر اخبار	زان بعد بود سوال اشترار
اشترار نخل ز کرده خویش	در شرم گفته فکنده سر پیش
از هر طرف شود ضار و با	کز هر که گذشته بد نهاد با
اردت که غیر معقول	از نفس بیگانه بدتر معتدل
یاد است سرهای که شکسته	یا عضوی که از او است خسته
یا آنکه ز فعل بد بنیسا	آز رده دل که بجماد
یا مال که بعبص برده	یا آب که بظلم خورده
در شرم اگر گشت که بلند	ماری بقصر او فکنده عیال
یا زور نمود به پهلوانی	از زوی ستم بنا توانی
یا شایخ ز دهنش کو سفزدا	بر بی شاخی که سنده کز ندیا
حکم است که او خود ستاند	بگذره ستم روانند اند
در بیان حسن حیوانات که مکلف نیستند	علمان اسلام جویانند
زا حیای بیهایم از رویت	بشتر تو میکنم حیا بیت
نه به عفا بنی تو است	نه به سوال بی جواب است
نه به لغای جاودانی است	زان که بان زنده گان است
لیکن باب قصاص دارند	القصه که حشر خاص دارند
نور از طلب قصاصی در الحال	آنچه نفس بشوند و بان

در صورت آینه

در حدیث آمده است که هر که در این زمان زاری و توبه کند  
 سجده را بخیزد این هم در حدیث حکایت شده است که  
 که مطلق بر آن نبوده باشیم و الله اعلم بالصواب  
 کرد بوقصاصی اینها را در با حکم خداوند زوری سکر  
 آن گاه شوند جمله نابود گویا که نبوده اند سوجود  
 روزی که قیامت است تمام این بوش فناست بر بهایج  
 امام شهاب الدین توریست رحمه الله در معتمد القایر اور  
 ده است که حشر حیوانات که تکلف نیند از به قصاصی است و  
 از به آنکه تا در عوض دردی که بگشتن ایشان رسیده است  
 و خورای که بیوست کنند و پاره کردن کشیده و کشته بگشته  
 حیات و تمام کردن خلقت ایشان برسد  
 این هم از بیاد است سادل آید جود آن زمان تا ایل  
 کام و زک که بوده نظوم در روز دست ظالم شوم  
 یکدیگره ستم کم دیده گوید در آدول خویشتنی بیوید  
 حلق از سر عجز ناوانی مانند هم ز کار دانستی  
 آنروز زمین بود و در کون بیرون بیرون درون بیرون  
 بالاینکه آفتاب آنروز نزدیک شود و ایک حکایت بود



از تابش روز اندر آلام کرده هر خنک بحر خشک با هم  
بپسند بکار خویش تقصیر آندم که ز دست رفتند بهر  
دوزخ مشور و بشکوه خنقا بخوار شود در کار جلف  
قورن سلطه بر زنت الحجب بر سب  
افغان افغان ز ترس خزان کردند زینکه گو گو زبان  
هر کس کس خورشید چون شام او پشتر از دگر هر آس  
زنی بگریزد از روی شوهر بجز آبرو دراز بر آد سا  
قورن الیوم بفرار من اینه راه و اینه وصاحت و بنیب  
هر کس باشد بود گرفتار و ز کرده خویشی در آزار  
کس را بکشیم با باریا کس را نه ز کس امید و آریا  
نه سود کند گویرا آنجا نه دست دهد پشتر آنجا  
هر کس حتی خود ز کس استان بخت بزبان کس نماند  
مهری بدمان هر کفه کار بنهند که ماند او ز کفیا  
قورن الیوم قلم عا انوا هم و کلین بیدیم نشد و احلم بکافوا  
آید بستی دود است پایش کردند کو آه گروه مالیش  
آندم که شود کنه مظلوم ظالم جمل است پیش مظلوم  
بر حالت خویش کشته هر آن از کرده خویش پیشیمان

اور آن بود

ادباً بود هیچ با ... برگزیده نوبت تن بر او بی

انام حسابی وضع میزبان بر گذر مال ایمان

انگ بسوی حراط ازین گزینش و در گناه گناه گناه

اوصاف حراط اگر بدانی با برکتش زین خواسی

باو بر وجه منمش زیر خود تیز ترش بدان و سیر

بر کس که بود زالی جنت زو میگذرد زین زلفت

آنها که شاد و خند و کفار افتند همه در زنگون سمار

با هر که حق رسد تا یکس زان می گذرد بقدر

آنکس که مطیع ادحی بود نامش زینست در زرق

بود او بکالی حق بر عارف زانجا گذر ز خورق خاضع

نیوف زرد بفضل نویی چون باره با کوه و محراب

دیگر گزین بقدر گزیند مانند اسپ تیز رفتار

هزار که باشد ضعیف ایمان او سم گزیند زینت

مومن گذر ز بقدر اعمالی حاصل که گذر زینت بهر حال

آنکس که جز این خیال دارد او ندب است اجتهاد را دارد

آن می که بود حراط مسیور بر این حق ایجاب است ز کوه

گونی بود بخلی ظاهر چون بر سر بی نوند و نافر

محسوس بود چنانکه در پیشینند در باب یقین مهم بر منند  
 یعنی از هر طریق صورت زبان ملی به یقین بود و صورت  
 آنکه بشرح پنج شمار اند بر این سخن اتفاق دارند  
 فرض است بخلق این عقیده اینست عقاید جمیده  
 قومی در گری برون زراعت زمین جسر ره مرا خواهند  
 گویند که می روند از این راه انرا که هست در اول  
 این بل نبوده بهشت آنکه در اول نگویست است  
 یعنی هر طراط در حکایات تا اول کنند با عبارات  
 گویند که جسر نیست یعنی اعمال صحیح صالح است  
 مومنی چون بدین عمل نماید راهی بسوی بهشت باید  
 باین دو سخن باشی قایل کیی هر دو حکایت است باطل  
 ز او صاف طوط و صف و هر گویم بتو بشنوی برادر  
 باشد سه هزار سال را پیش با یک دلی رویا بشیر  
 باید بهر ارسال این راه رفتی تو را این چنین راه  
 باشد بهر ارسال هموار بی شبهه و فرزانی نکو کار  
 باید بهر زمان دیگر نه رفتی به شب ای برادر  
 زین خبر کسی که او گذر کرد دل جمع ز نار و دیر سفر کرد  
 زانجا

ز آنجا برود و حوض که گرد و جوخه بن و منفذ  
 آنگاه به بیست راه یابد بر کسی سوی منزه کتابد  
 لیکن نبود ترا مطننت کاین جمله پس از دخول خست  
 یابد قرین هم سعادات در نوبت سال بود هم او  
 به قدر طاعت خداوند منزل به بیست و هفت باشد  
 آنرا که بر طاعتش قصور است او را جو طبع گیر و در است  
 اینهم بود از نسیم ممنون لیکن در جات او است افزود  
 بود آنکه بطاعت و عبادت یابد منزل بوفت طاعت  
 هر چه جز که از نسیم و نسیم خواهد دل او دست  
 پس نوس در گریه کاشش کاینجا شنیدند و نوحش  
 گویم بتو و صفی حوض نوحه کآمد خدیست از نسیم  
 بگماه حول سیر آن حوض اینحال همان بعبیر آن حوض  
 باشد همه بر جهان برابر یعنی کم و زیاد ای برابر  
 آبش که سفید تر از سفید است خوشبوی منک و ز عبیر  
 بالکنه لسان خیر اندیش کوزش از نجوم آسمان بر سر  
 پر شده کوز کند رمی نوحی گردد عطش جها از انوار  
 کور از نوحه خاطرش آب هرگز نماند خن از آن باب

کفایت قابل زانند آنند که جای خویش یابند  
مردم ز کوشش اندر آتش سازند بدوزخ خدا بس  
عاصی بکنند چو روزگروز ابرار کیند جسم از آن روز  
جمله بنی رجوع آرند چون شفق ز گری ندارند  
پس هر ما بوز اقبال آید بشفاعت اندران حال  
آنند که بشفاعت آید باذن خدای لب کشا به  
برامتنه شفق گردد قدر همه زان رفیع کرده  
هر چند بود گناه سجد بخش شفاعت محمد  
آزاد دراز شمع کفایت چشم شفعا بر او شفا  
بادوزخ جان بهم نشیند بر قدر کند عذاب بیند  
انگیز کمال فصل واحسان بخش گنهر حیم رحمان  
هر چند که بدوزخ و محنت آخر بود سر نصیب جنت  
این جمله بجهت عاصی آکز دوزخ جان جنبی خلدی  
انسی که بگفته زده اوقات ایمان نموده بر خود انبات  
بر دین نییے کرده اقرار بگداخت بگفته آخر سگار  
بر که بجهت می در آرند جاودید محله سر گذارند  
باشد بعباد اندران محنت ز با حاجت احتیاج

عقل با در کوه

(ط ۲۸)

با دیگر ز عفا بر آنکه ز نهار  
 با شیخ به بهشت دوزخ و قرار  
 کین مرد و سیر است آفریده  
 مومن با شیخ برین عقیده  
 زین مرد و سیر است بود همیت  
 از بهر سراسر اهل دنیا  
 چون مرد و با اهل خورشید موعود  
 هستند زمان حال موعود  
 از معرفت سخن چنین است  
 کاین مرد و سیر او چنان یقین است  
 موجود است درین زمان نیست  
 این دم ز وجودش نشت  
 از اهل خود اند که موعود  
 و ز روز جزا شوند موعود  
 و آیت و نبیها ز آیت  
 از بهر نبوت این جمله است  
 آن قلعه آدم است و چرا  
 در جنت او جوار ماء و آ  
 فرموده و قلنا یا آدم سل کن انت و زوجک الجنة و قوله  
 فتوح الاعدت للمتقین و اعدت الکافرین  
 اعتقاد باید کرد که کرامات او بی برحق است  
 حقا است ز اولی کرامات  
 این نزدیقات کشته است  
 در قصه مریم این سخن دان  
 نازل شد این بنظم قرآن  
 یعنی ز طاهما می دنیا  
 بودی هم پیش او محبت  
 آنها همه بگذاز گز است  
 شد متقی اندرین بار است  
 دفتر ذکر یا سوسر مریم ناگاه  
 دیدی ز طوا مهابا و خاطر آه

بصورت

ط



از اصف بن برخیا و صحیح مشهور بود بمقتل سریر  
یعنی که از او هم این کرامات و آیت دیگری است اثبات  
قال الذی عنده علم مع الکتاب انا اشک به قبل ان  
یرتد الیک طرفک قصه جنان بود که چون اوصاف تحت  
بلیقن نزد سلیمان علیه السلام که کور شده سلیمان علیه  
السلام بالشکر خود فرمود که کیت از شی که بیارد  
این تحت را بنج عفریت کردی بوی بود گفت من می آمم  
پیش از آن که تو بر خیزی از صفا می که می نشیند سلیمان  
علیه السلام گفت زودتر بیا هم آن گاه گفت این  
کس که نزد سلیمان بود و عالم بود بکتاب که من می آمم  
قبل از آنکه تو چشم خود بر هم نرفی و همان لحظه رسانید  
و آن کس بقول اشهد اصف بن برخیا بود و از کوا  
مات او بود پس کرامات او لیاحق بکند <sup>نایابا</sup>  
ز اصحاب پنج بے ازین پس کردیده بنزد خالق طاهر  
مانند عرش راه رین کو داده بملک عدل شریفین  
روزی که بعد بدیده شد بمنبر مستغون بخطبه شیخ رهبر  
در خواندن خطبه آن فرمودند داشت از شکر ترا بوند



با ساریه می شود تشنگ	خشم از سوس کوه گر کند جنگ
با ساریه آهیل از آن گفت	تا چشم ترا بچو دید نهفت
دو راه مسافت اما خردند	بودی از صوبه تا نهادند
شکر سوس کوه راه نمود	خود ساریه بر این صفت بشنود
آن کوه بخود پناه بگیرفت	از جانب کوه راه بگیرفت
بر خشم شکسته آواز نمودند	باطلاع سوس و سوغت فرزد
شد هر دو کوکبت بیایه	دیدن ز عرشیند از روی
ظاهر شد نیز اما بر آید سا	زان بعد ز اولیا و دیگر
دانی که ز اهل اعتزال است	گرفت که در این حال است

با خلق کند قضا می حاجت	حق از ره لطف از عذابا
هر کس که دعا کند با خلاصی	بر درگشای از عوالم یا خاص
بمعن که دعایش مستجاب است	دانی بسوال او جواب است
تا آنکه باو قبول آید	لیکن بحضور قلب باید
دل وقت دعا نداشت آگاه	بود از بدعاش غافل لاه
یا قطع رصم بعد عایش	یا قصه نیست در دعایش
اندر طلبش حصول نبود	این نوع دعا قبول نبود

اعتقاد باید کرد که از دعایمان رنده کان و صدقات  
 ایشان ثواب بمرده کان سیر  
 از آنها بگشتن جهان اند و زبان حیات کامرا آسند  
 زین باغ اگر بسوزد اموات چون بیخه در آن گفتند دعوات  
 یعنی که دعای خیر گویند آخرش مرده ما بجز بسند  
 نفع است درین دعای اموات از عمل رسول گشته اثبات  
 که زنده بروج مرده خویش بدهد زر و مال از کم و بیش  
 نفع است بمرده کان از آن مال ارواح شوند مشاد و خوشحال  
 بسیار صریح اند زین باب دیدیم ز او بان اصحاب  
 کما قال رسول الله صل الله علیه وسلم ما من میت به یله علیه امته  
 من المسلمین یبلغون من المسلمین بلغون مایة کلهم یفصحون  
 له الا ان یتفقوا فیه و قوله علیه السلام الدعایا یرد البلاء با  
 والصدقة تطفی غضب الهیة انما به خلق و آرد اقرار  
 جز معتقدان آرد اندر فضیلت رسول بزرگ و عوام بزرگ عوام  
 از معتقدات ای بر آرد اکنون بشنو بیان دیگر  
 وصف بزرگ ملک مکنه کوشش چون شنید ما مکنه فرآوشش  
 ایشان روز بهترین خلقند در فضل و شرف نیکتر خلق اند

بزرگ  
 ملک

زین قوم عوام و اولیا اند	زینما سلطانہ انبیا سید
زین ہر دو اگر رسول باشند	در مرتبہ قبول باشند
زین علی خیر اند بس	فضل رسول سبز بود بس
اما رسول فرستند و ریاب	بہار و بی بستر بہ ریاب
کہ ہر دو نے ذوق تون است	فضل و بی بستر فروغ است
فضل بشر صلح اند بس	از عام فرشتگان بود بس
آن عام بشر کہ فاسقانند	چون عام فرشتہ گان نہ آند
بشدہ بشان از روی انہا	افضل از عوام آدمی زا کہ
زین جلا بخت آنجا اثبات	کو در یہ سخنی درین در آیت
تفضل رسول بر رسول است	و اصل ہمیں سخنی قبول است
باقی ہر فرع ای سخنی دان	تایب شد از حدیث قرآن
کہ کرد کہ توقف اطہار	درین سخنان بغیر انہار
کوید علمت ضرور نیست	بروی ہر جہی ازین سخنی نیست
بغض علی با دین برین قول	بود نہ رضا جو در میان قول
بیس غرضش او حنین است	انہار درین ضرور دین است
سندہ بکلام خیرین جوید	چون معنی دلیل کوید
کہ طاعت کنی رو است او را	تنبہ کنی رو است او را

زین تمت اگر

زین نعمت ان بود بیشتر  
 طبعی نه سزا بود و در او سزا  
 این جمله سخنی که یافت نیز همین در معتمد العفا بید سخی بین  
 امام شهاب الدین نورانی در معتمد نوشته است که درها  
 تا این تقسیم از بدن آن کردیم تا مرد موجود خدا ترس در انشا  
 ل این مواضع که محل اشکال باشد بر آما خود تصرف نکنند و از  
 حد علم آنها و زین نماید سخنی و اعطای با اجتناب او که بر خرا  
 ج عوام هم آید است سخنی گویند تا با از خود کرم کنند فریفتند  
 نشود و چه سخنی در جنین علی از علمای راسخ خدا  
 ترس باید شنید و قبول باید کردن چنانچه از بی معرفت  
 گویند اعتقاد داشت باید بلکه مزاج دل بدان فاسد  
 نشود و سخنی بجا آمده که در ملائکه ملاء اعلی که مفر با  
 حضرت عزت اند قدح کنند نه و با الله عز و جل

سنگ شده اند اهل الجاد در روز جزا این اجلا  
 گویند کسی که در روز خاک که زنده شود یعنی آراک  
 بوسیده شد جو سخنی نشن چون زنده شود در آد جاننش

این مدبها از اشتهار دور است	رد کرد فدا او بیا فرور است
آنرا که بر بعثت نیست تصدیق	میدانند که منافع است از زنی
چون عقل ترا سخت قاصر	بر حشر موعود گشته منکر
در زبانش آنچه بود در نهفت	رو صفت بعثت را چنین گفت
چون روح از قالب بر آید	در قالب دیگری در آید
کز اهل سعادتش شمارند	در قالب عزتش در آید
و این قالب بر رحمت او است	این مرتبه سعادت او است
و آن روح که قابل عذاب است	مستوجب عذاب عقل است
در کالبدی رود که در آیم	بمانند الم و جفاش قایم
چون کالبدی خرد گران بار	کز جمع و الم بود در آزا سا
ببند جو ازین بدن جفا می	بمانند شقاوتش سزا آینی
و ربا ز رون رود ازین تن	کرد تن دیگریست مسکن
و آن تن که بجای رفت فرسود	هرگز نشود باصل موجود
این مذہب مردوست باطل	زنا با برینا بکاش قابل
نیمایستی راه صوابش	بر بند زبان باین جو پیش
کافان همد است این ز تبار	مشکل نبود ز اولین بار
او ای که نبود زونش نی	از بسج بگرد داد جانش

این دم که خیم

این دو کرم خیر باید هست  
 آسمان نواز آن است بسیار  
 از قدرت و غریب بود  
 که فکر کنی عجب بنود

این آنگاه شرع کامرانی  
 او را بجز از حرام پسند  
 بود در سفر آن رسول مشتاق  
 ز آن واقف باز نمی فرمود  
 ز آن رخصت اگر کنیم تفصیلا  
 کنجایی این رساله آن است

في مشكلات الصابح عن علي رضي الله عنه ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم نهى من متعة النكاح يوم خيبر وعنه اكل لحوم الجمر الا  
 بلده منفق عليه وعنه سلمة بن الاكوع رخص رسول الله عليه  
 وسلم عام او طاسمان المتعة فلاننا رواه مسلم اعتقا

و باید کرد که محلو نماز در پس از سلمان جایز است خواه بیکبار  
 و خواه نیکو کار جدا که معصوم بودن امام شرط نیست  
 دیگر ز عفا بر این اصحاب است بخوان و بخلق کن روایت

انکو بخاز افند آفر است  
 بر خود جو امام بار سناخت  
 تجویز نکرد امام فاسق  
 نبود بشریست این موافق  
 در مع کتب سنت مفهوم  
 واجب بود با امام معصوم  
 از بهر نماز هر کس آید  
 در مذہب حتی چنانکه شبانہ  
 اندر سبب فاجر و نیکو کار  
 جایز دانند بغیر انما  
 لقول علیہ السلام صلوا خلف کل برو فاجر لان علیہ الام  
 یصلون خلف الفقه و اہل الایماء والبدع من غیر تکبر  
 در مذہب اہل تشنیت نقل است معینی یقین است  
 شیخ طلبید امام معصوم چون اصل سخن نکرده مفہوم  
 اعتقاد باید کرد کہ بنده بالغ و عاقل ہر چند بزرگد کاملاً  
 فتنہ ہر بلکہ و بسبب یا ضمت مجربینہ کی رسیدہ باشد تکلیف از  
 آن بنده کہ بالغ است عاقل ہر چند شود زریہ کاملاً  
 از یک کمال در ریاضت کرد در مخزن افاقت  
 دگر ننگند باین کی نشا کنز کار خدا می کشتم از آد  
 مساقط ننگند بہ بی کن ہی از خوشش او ابرو نور ہی  
 این نوع کی ن زبرد خرد بین کف است صلاست درین  
 چون اکمل ناکس در دو عالم نبود چون نسل آدم

در

از در کجا

از وجه گمان آدمی آرد	کشت که از زام و نهی از آرد
باید به پیش شد کار اول	کو بود ز جمله خلق کامل
تا آخر دم باد تکیه لیف	بود ما بتنه آید و نض عیف
پس از در کلین ضیال خام است	این قول ضعیف و نانا نام است
در بیان بعضی افعال و اقوال	و ضیال که مکتب آن کافر کرد
واجب از آن کرد است	بر بنده واجب است
اکنون بنود طرف اسلام	باضابطه نماید اعلام
این ضابطه که نگه دارم	در پیش خدا ستم سنا را
اکنون بنویسم بیانش	در پیش تو میگویم عیاش
ما او بدی اگر خدا ز ما	اسلام نر آید حصار ما
نومید شو ز لطف اللب	ایمن نشو ما ز مکرش نگاه
زین مسئله نیز با خبر باش	در کم ز کنه بر چدر باش
باور نکن حدیث کاهن	ز نهاد نظام مینا طنه
جایی که سخن ز غیب گوید	که وصف تو یا که عیب گوید
با قول اعنف و کفر است	دل هر که باو نهد کفر است
مسئله در ت با ب	
هر چند کند صغیره کند	چون مرتکب شد کبیره



کرد در دل سجد و خلال و آری	با سهیل بسکه خیال در آرد
کافر کرد بدین اسلام	در کفر زهد باین صفت کام
چون است علت این تکذیب	بناست نه تحت شکر نیز
زین مسئله باشی بنگ آگاه	کرد یکی از جهل ناگاه
توفیق خدا بغیر لایق	یا سحر کی با هم خلف
یا سحر که کند بظا هر	در حکم خدا آید در او امر
یا آنکه ز جهل است مظهر	در وعده وعید کشت منکر
کافر کرد و بشع ز شمار	دین و دلی خویش زین فکر
این سگله از شنیدن مات	بشنو که جماعت بر آست
گوید سخن اگر منجم	از جادو شده که نیت قائم
کیی جادو شده میشود علم	در علم من است این مسلم
او هم نه ز کفر در ایمانست	او نیز بدین کافرانی است
این مسئله در کفر شنید باز	در غیب که مدار انباز
هر چیز که علم غیب باشد	ز نماز مگو که غیب باشد
زین علم که نباشند آگاه	عالم نبود باین جز الله
باینده خود در بخشد اعلام	باشند بطریق و حیا الهام
ای جز به پنج و بی نیاید	با هیچ کس دیگر نشاید

پنج

بیستی چو ازین در این علی است یا بجزه است دیار است  
 از بهر سخن من ای خردمند بید تو بیرون کنم در صند  
 در دینی جو تو مرد در شمارم باید که جو در گوش در آید  
 که از تویی بی محاسب آید بدل کلی تنزل  
 تا که بدل آرزو نمودی گاهی کاشق ز ناحل  
 باش کوفی زنده ما در کما حریفی در کرب  
 یا در رضا بکفر گوئی در قول یکی ز زکات خوی  
 تا ابر بد بکس نماید کان شخص بکفر لب کشاید  
 تا ابر یا از سر قصه از حقارت بگذارد کار به طهارت  
 یا قصه از قبد روی گرداند انگاه نماز خود کسین خواند  
 این جمله ز بر کت ظاهر باشد بطریق شیخ کافر  
 در خوردن خمر مرد بیدرد بانام خدا چه ابتدا کرد  
 یا خود بزنا جو کت گواه آید بزبان کس نام الله  
 کافر شود او بدین اسم شد کاربردین سخن با تمام  
 اکنون طبعی که در حقیقت از قاری این رساله است  
 هر که ازین در قی نکاید چون مستعد در نظر آید  
 ناظم ز دعا امید دار است از بهر دعا جو انتظار است  
 نظمی که ازین رساله خواند با فایده در رساله

باز که جمیل باد کسر آمد <sup>باز که جمیل باد کسر آمد</sup> <sup>باز که جمیل باد کسر آمد</sup>  
 از صیحت خاتم النبیین <sup>از صیحت خاتم النبیین</sup> <sup>از صیحت خاتم النبیین</sup>  
 کسین نسخه نبط یافت تحریر <sup>کسین نسخه نبط یافت تحریر</sup> <sup>کسین نسخه نبط یافت تحریر</sup>  
 در راه حبیب ملک سید <sup>در راه حبیب ملک سید</sup> <sup>در راه حبیب ملک سید</sup>  
 کتب آندم که رساله کسر با تمام <sup>کتب آندم که رساله کسر با تمام</sup> <sup>کتب آندم که رساله کسر با تمام</sup>  
 در منتخب العقاید کسر نام <sup>در منتخب العقاید کسر نام</sup> <sup>در منتخب العقاید کسر نام</sup>  
 تمب با کتبه

الی کتب متوفیه <sup>الی کتب متوفیه</sup> <sup>الی کتب متوفیه</sup>  
 خدیو از اداره <sup>خدیو از اداره</sup> <sup>خدیو از اداره</sup>  
 در پیش <sup>در پیش</sup> <sup>در پیش</sup>  
 ۱۲۸۸ <sup>۱۲۸۸</sup> <sup>۱۲۸۸</sup>  
 خیر امن <sup>خیر امن</sup> <sup>خیر امن</sup>

